٣٥٢٤

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب یادداشتهای درس امراض عقلیه در دانشکده طب طهران
مؤلف دکتر قاسم غنی
مترجم
موضوع
نمره ققسه ۳۵۲۴ ۶۷۰۱
شماره ثبت کتاب ۵۰۶۴۶
۹۰۷۱
۸۸۲۸
۱۴

۶۷۰۱

بازدید شد
۱۳۸۲

۸۸۲۸
۲۴

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب: یادداشتهای درس امراض عقلیه در دانشکدهٔ طب طهران
مؤلف: دکتر قاسم غنی
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ۳۵۲۴
۶۷۰۱
شماره ثبت کتاب
۵۰۶۴۶
۹۰۷۱

ملی «فهرست شده»
۶۷۰۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

یادداشتهای درس امراض عصبیه
در دانشکده طب طهران
۱۳۱۷
دکتر قاسم غنی

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۰۳

امراض عقلیه

Psychiatrie مشتق از دو لغت یونانی است (روح Psyché معالجه Yatrea) عبارت است از قسمتی از علم طب که در آن از امراض عقلی و معالجهٔ آن بحث میکند

تبصره - Psychiatrie با لغت Psychothérapie اشتباه نشود زیرا Psychothérapie عبارت است از بکار بردن علم النفس در معالجهٔ امراض بنابراین در Psychiatrie عقل مورد و موضوع معالجه است ولی در Psychothérapie عقل وسیلهٔ معالجه است.

امراض عقلی عبارتند از امراض عصبی که عوارض و آثار عقلی در آنها بیشتر است و اینکه بعضی‌ها خواسته‌اند که امراض عقلی را از سایر امراض عصبی مجزا کنند اشتباه نموده و مانع پیشرفت و ترقی این علم شده‌اند. البته در عمل غالباً ضرورت چنان اقتضا میکند که مبتلایان بامراض عقلی را از سایر مرضی جدا نموده در بیمارستانهای مخصوص تحت پرستاری در آوریم برای تسهیل معالجه این کار صحیح و بجا است ولی این نظر غلط است همچنانکه هم از نظر معالجه و پرستاری این مرضی باید از سایر مبتلایان بامراض عصبی و عضوی مجزا شوند از نظر Pathologie و طریقه بحث و تحقیق هم مجزا شوند.

مادامی که این نظر غلط در کار باشد تمام زحمات در راه پیشرفت علم امراض عقلی بی فایده خواهد ماند و عقاید علمی صحیح راجع بعلت و Pathologie و معالجه امراض عقلی بدست نخواهیم آورد بقول یکی از علمای Psychologie موسوم به Mott احساس و بروز عقل برای جسد و متوقف بر جسد است زیرا بدون حافظه عقل نمیتوان بود و بدون جسد قوهٔ حافظه متحقق نمیشود. جمیع اعمال عقلی و روحی تابع و متوقف بر اعمال فیزیولوژیکی است. پیشرفت در علم امراض عقلی ممکن نشد مگر بعد از آنکه خیال‌بافیهای علوم ماوراء الطبیعه (Métaphysique) را کنار گذاشته

و عقیدهٔ کهنه‌ای را که عقل را شیئی مجرد غیر مرئی غیر محسوس غیر قابل لمس میدانند و آنرا روحی میشمردند در جسد
وجود مستقل و جداگانه دارد رها ساختیم آنچه در عقیدهٔ امروز علم است این است که دماغ مهد و مرکز عقل است
ولی اعمال عقل تابع تمام جسد است یعنی متوقف بر اعمال موزون و متناسب تمام اجزاء و قسمتهای بدن است.»

چون نظری بتاریخ طب جنون بیفکنیم می بینیم در طی قرون گذشته عقاید و آراء مختلفی راجع بمرض عقل
اظهار شده است. در زمانهای قدیم و عهدهای اساطیری جنون را نتیجهٔ حلول ارواح خبیثه میدانستند در حالیکه
آنها را فرستاده مرد و محتمل است عمل سوراخ کردن جمجمه که در عمل میاوردند فقط برای این بوده که ارواح خبیثه بتوانند
راه بیرون رفتن داشته باشند. ضرب المثل معروف یونانی میگوید «هر کرا خدایان بخواهند نابود کنند
ابتدا مجنونش میسازند». در آثار ادبی اساتید قدما شرح جنون و صورتهای آن بسیار دیده
میشود

از جمله در اساطیر Mythologie دیده میشود در یونانیها معتقد بودند به سه دختر زمین
بنام Erinnyes (در رومیها furies میگفتند) که در جهنم‌اند و شغل آنها عبارت است دادن عذاب
بجنایت کاران بعضی از جمله دیوانه کردن کسیست Eschyle تراژدی نویس معروف یونانی در یکی از
تراژدیهای معروف خود منظره‌ای از Erinnyes و کارهای آنها صحبت میکند

در توراة دیده میشود میگویند روح خبیث بشائول حلول کرد و نیز در انجیل غالباً ذکر
ارواح خبیثه ملعونه شده و این عقیده که علت جنون ارواح شیاطین و ارواح خبیثه است تا قرون وسطی رسیده
در این حال تقریباً چهار صد سال قبل از میلاد مسیح بقراط تعلیم میداد که علت جنون و حمله‌های صرعی مرضهای
دماغی[۱] است و باید مطابق اصول کلیات علم طب معالجه شود

در قرون وسطی معالجهٔ مجانین غالباً محول بکشیشها بود که تنها بوسیلهٔ اوراد و اذکار و طلسمها
ارواح خبیثه را بوسیلهٔ ناقوس و کتاب و شمع از بدن مجنون خارج میساختند و علم خاصی پیدا شده بود بنام

---

۱ - Encéphale

Démonologie یا علم الطبایع شیاطین) سحر و جادو را هم سبب مرض عقلی می‌دانستند
از جمله در عهد مغولها در ایران و سایر ممالکی که مغول بدست آورده بودند عده‌ای از بزرگان و رجال باتهام اینکه
ساحر و جادوگر بوده‌اند کشته شدند. در دوره تجدد و نهضت Renaissance بطرف امراض
بمرض عقلی می‌نگریستند ولی معالجه صحیحی نوعی در دست نبود. قرنهاست مریض دیوانه، امراض یعنی
وجود داشته‌اند، وضع فلاکت آمیزی تا آنکه در اواخر قرن نوزدهم میلادی William
Tuke در انگلستان و Pinel و Esquirol دو نفر طبیب فرانسوی در Bi-
cêtre نزدیک پاریس ریاست خیریه و تیمارستان‌ها را گرفتند در سر بیمارستانها امر اکیداً تنقیه نمودند. این
کوشش تازه زنجیرها بند را ترک نموده و بدل آن بچشم شفقت و مهربانی نگریستند و اولاً انسان
مریض دیده هستند نه حیوان خطرناک و وحشی خطرناک. بتدریج کشفیات متعددی در اطراف علل امراض
در سورد و اختلالات دماغی بموقع عمل گذارده شد یا پاتولوژی تشریح علم روشن شد.

تحقیقات عدیده در فیزیولوژی و آناتومی سبب روشن شدن یک سلسله اطلاعات در موضوع
کارکردن دماغ شده است بعد از آنکه در عوارض و علائم و آثار دماغی مثل بسیاری اکتشافات چنان
می‌پنداشتند در عقل از اعمال مختلفه‌ای ترکیب شده و آن اعمال در نواحی معینی از دماغ قرار داده شده
در صورتیکه حالا معتقدیم که عقل تمام دماغ بطور کلی و وحدت کار میکند نه بطور اجزاء مختلف و متمایز بلکه
مجموع آن دست در کار هر یک از اعمال است. این نظریه مهم نظریه عصب Neurologie
Jackson لازم است در پیشرفت امراض دماغی فوائد بسیار داشته و بعداً فرض
راجع بامراض عصبی و دماغی ذکر خواهیم کرد.

تحقیقات تازه در بحث ترشحات داخلی[1] نیز اکنون بکشفیات بسیاری راجع بامراض دماغی و حرکات
احساسات sentiments و انفعالات نفسانی emotions روشن میکند

---

۱ - Endocrinologie

از این نظر یعنی عقیده امروز نظریه Psychologique است که فرد را از نظر رفتار و انفعالات او نسبت بمحیط مورد بحث و مطالعه قرار داده است. بموجب این نظریه پسیکولژیکی جنون عبارتست از «اختلال در رفتار فرد» که علت آن بواسطهٔ تحقیقات در جزئیات زندگی مریض و احوال و اوضاعی که سبب خروج او از حد طبیعی و اعتدال شده است بدست بیاید ضمناً باید دانست که تعیین حد دقیقی بین حالت صحت و مرض یعنی حد عادی و غیر عادی بسیار مشکل است بنابر این دشوار است که تعریف دقیق و قانع کننده ای بتوانیم از جنون بدهیم

تعریف Maudsley : جنون یا اختلال شعور عبارتست از آن قبیل انحراف از اعمال عمدهٔ فکر و حس و اراده که اما یا بطوریکه شخص را عاجز از اینکه معانی را ادراک کند یا حس و عواطف منظمی داشته باشد یا وظائف و تکالیف اجتماعی خود را بجا بیاورد (یعنی تناسب و تعادل خود را با محیطی که در آن زندگی میکند از دست بدهد)

جنون اساساً اختلال در رفتار است و این اختلال از این راه شناخته میشود که می بینیم مریض یا نمی تواند خود را با محیط خود موزون و متناسب نماید یا یعنی انفعال عادی با محیط داشته باشد

در عمل جامعه وقتی اقدام بدارهٔ یکی از افراد غیر طبیعی خود میکند که ببیند آن فرد بطوریکه نوعی اختلال عقل عاجز از اداره کارهای خویش است یا رفتار او طوریست که برای حیات خود یا حیات سایرین خطرناک است، لذا روی این اصل دیگر سبب زحمت جامعه است. این قبیل اشخاص را از راه ممیزات قانونی تصدیق بجنون آنها نموده به تیمارستان می فرستند.

ما در اینجا باید دانست که لغت جنون را یک جنس از اختلالات عقل اطلاق میکنیم و اغلب جا معنای لغوی آن مقصود است یعنی عدم سلامت عقل که در صورتیکه از نظر قانون دیوانه یعنی کسی که اختلال عقل او بدرجه ای باشد که با تصدیق متخصص باید به تیمارستان فرستاده شود

محصّل طب ممکن است از تحصیل مرض عقلی متنفر شود چنان می‌پندارد که وارد شعبه‌ای شده که با تحصیلات قبلی وی هیچ فرق دارد زیرا تا این تاریخ همیشه در مقابل عوارض مختلفه از آفات آلی صحبت داشته است بطوریکه فکر محصّل چنان عادت یافته که همیشه از نظر تشریح فکر کند. در Psychiatrie وارد یک سلسله صحبت میشویم که ضد فکر بعضی اختلالات که اساس تشریحی دارند عدّهٔ بسیاری از آنها ظاهراً خالی از آفت تشریحی است. در این قسمت مرض عقل در ابتدا عوارض آفات تشریحی نمی‌بینند رجحانی است زیرا امروز فوق با فکر عادی او است مثلاً چون می‌بینند در فلان حالت سر می‌بینند فلان آفت تشریحی از قبیل Méningo-encéphalite یا یک تومر مغزی یا یک آفت سلولی است تعجّبی نکنند ولی هنگامیکه یک سلسله عوارض برخورد که ظاهراً آفات تشریحی ندارد متعجب میشود و در این صورت ممکن است علم مرض عقل را فصلی از علم النفس شمارد و این قسمت مهم و اساسی طب را بعلمای علم النفس واگذار کند. خوشبختانه سالهاست که علم النفس علم مرض عقلی را وارد بحث خود نموده زیرا علم النفس بمعنای وسیع همه انواع فعالیت‌های نفسی را تحلیل میکند (Activité mentale) و این فعالیت‌ها بر سه قسمند:

مفید - بی فایده - مضر

فعالیت‌های مفید یعنی کلیه اعمال که فرد برای انفعال و تأثر نسبت بمحیط خارج موزون و متناسب میسازد بطوریکه سیستم کلی در نتیجه است حافظه برای بقا و (حفظ شخص) و محافظه بر نسل (حفظ نوع). این فعالیت‌ها موضوع علم النفس بمعنای خاص است. Psychologie normale

فعالیت‌های مضره آنهائی هستند که در اثر آنها تناسب و موزونیت بین فرد و محیط از میان برود یا مختل شود و بالنتیجه در نتیجه مذکور اختلال حاصل میشود یعنی در حفظ شخص و حفظ نوع. این فعالیتهای

مغز موضوع امراض عقلی یعنی Psychiatrie است.

فعالیت های بیفایده یعنی آنهائیکه در ازاء حفظ شخصی و حفظ نوع نه مفیدند نه مضر است و
موضوع علم جمال است (Esthétique)

آیا علم امراض عقلی حقیقتاً بحث در امراض روحی است؟

البته چنین است و جای انکار آن نیست ولی بدون آنکه بخواهیم وارد در مباحثات فلسفی شویم جای هم منکر این نیست در بین فکر و مغز روابط و مناسبات بسیاری است یعنی مغز آلت و وسیله پیدایش فکر است همانطور که عضلات وسیله پیدایش حرکت است یا آلت پیدایش بعضی از اعمال منعکسه است یا همانطور که آلت اخذ حس است

علم امراض عقلیه یکی از فصول امراض دماغی است هرگاه بگوئیم که در ارگانیسم فکر چیزی فوق طبیعی است البته این حرف بخودی خود حرف بدون معنی نیست ولی با این شرط که همان خرق العاده و ممیزی را در مورد اعمال نفسی قائل بشویم در عمل سلول کبدی یا یک سلول ریوی یا غدد مخاطی معاء و امثال آن هم قائل شویم و باید در نظر داشته باشیم که نفس و بدن فوق العاده موثر در یکدیگرند یعنی مثلاً خواطر نفسی (روحی) Faits psychiques در ترشح صفرا از نفس ... و غیره موثر است و از طرف دیگر این اعمال جسدی در خواطر نفسی و قوای روحی موثرند.

خلاصه آنکه علم امراض [illegible] است یک سلسله نیست که امراض عقلی و جسدی صفحات مختلفه یک کتاب محسوبند.

هرگاه [illegible] دلیل [illegible] آفت تشریحی نمی بینیم بخواهیم پسیکیاتری را مستثنی قرار دهیم اشتباه است اگر آفت تشریحی دیده نشود آیا یعنی آن این است که اصلاً آفتی وجود ندارد؟ آیا نمیتوان گفت که آفت تشریحی را قادر بدیدن آن نیستیم؟ مگر آنکه بگوئیم همه چیز را با آلات تشریحی معلوم شده و مجهولی باقی

باقی نمانده و اگر چنین بگوئیم که پیشرفت پاتولوژی شده ایم و نتیجهٔ طبیعی این عقیده این است که دیگر ترقی در
پاتولوژی ممکن نیست. اما عقیده عینا مثل این است که بگوئیم دیگر همه چیز در شیمی رنگها معلوم شده یا دیگر ترقی در
قوت آلات ذره بینی ممکن نیست. اضافه میگردد پاتولوژی هرچه است آثار نتایج آفات تشریحی است
مثلا هرگاه شخص سالم شخصی وارد و یا رقیب مضروب از کار رفته است علت تشریحی در کجاست؟ یک نفر
ناگهان بمیرد هرچه در جسد او تفحص بکنیم بجائی نمیرسیم از کسانیکه تحقیق بکنیم ~~[illegible]~~ میگویند
نظیر این قسمت کرارا در این خانواده مشاهده شده. سنگی در کلیه راست مریض است کلیه چپ او هم از
کار می افتد علت تشریحی کلیه چپ در کجاست؟

پس بهتر آنست که علت را منحصر بآفات تشریحی ندانیم و چون این نظر را اتخاذ کنیم امراض
عقلی بعقیده اسرار آمیز نخواهند بود بلکه اختلال دماغ محسوب میشود. خلاصه آنکه علم امراض عقلی از سایر
شعبات پاتولوژی مستثنی نیست زیرا فقدان آفات تشریحی (در بعضی موارد) دلیل بر دو چیز است یا آنکه
فعلا ما جاهل بآن هستیم یا آنکه اختلال فقط در عمل است عینا همان شکلی که در سایر امراض می بینیم.

موضوع دیگری که قابل توجه است اینست که چون شاگرد طب وارد موضوع امراض عقلی
که بطور ساده عبارت از نتیجهٔ عمل مختل دماغ است میشود چنان حس میکند که وارد دایرهٔ مخصوصی شده
که باید مریض را از نظری نگاه کند که با تحصیلات سابق او مخالف است زیرا تحصیلات سابقش او را چنان
بار آورده که با نظر دیگری بآن می نگرد. پیش از ورود بمبحث امراض عقلی سرگرم مطالعه ساختمان و کار قسمتهای
تمام بدن انسان بوده و البته ضمنا همه جا این نظر را هم داشته که چون قسمتهای مخصوصی از بدن در نتیجهٔ
عمل و اثر چیزهای مضر مختل شود باصلاح و اعتدال برگردند ولی با این نظر که این بدن چطور کار خود را بطور کلی
و مجموع انجام میدهد خیلی کم آشنا است مثلا با مریضی توجه شده فقط از پاره ای سئوالات نموده التحاقات
متعدد بجا آورده و دریافته که مریض مثلا بذات الریه مبتلا است و حالت ضعفی زیاد و فلان شکل است و

وابسته با کمال دقت بانتخاب وسائل علاج پرداخته ولی از همین حد خارج نشده نه کاری بشخصیت و جزئیات او داشته و نه نظری بآینده او دارد فقط در سوالاتی که با موضوع توانائی عمومی بدن که برای ادامه حیات لازم است متوجه شده بفکر مجموع بدن افتاده است.

بقول Mercier شاگرد طب شبیه بمهندس کشتی است که وظیفه او نسبت که ساختمان کشتی را بداند و آشنا باشد که اجزاء و قسمتهای مختلفه کشتی چطور کار میکنند و هرگاه نقصی در یکی از قسمتهای کشتی حاصل شود چگونه باید آنرا مرمت نمود بنابراین محصل تا مجال بیشتر سرگرم امر جنبه فیزیکی بوده یعنی باین نظر نگاه میکند که قوه مبارزه انسان در مقابل طبیعت تا چه حد است بعبارة اخری ناظر بوده که به بیند فرد تا چه اندازه قادر بمبارزه بر ضد محیط «غیر انسانی» است خواه این محیط غیر انسانی موذی صورت و منعطفه فیزیکی باشد خواه میکروب. نظریه مذکور یعنی نظریه Mercier قطعاً و مسلماً بجا و باید منظور نظر باشد. بعلاوه نظریهٔ تازه ای که ما در صدد بحث آنیم نیز باید منظور نظر باشد تا نظریه قبل تکمیل شود باین معنی که هرگاه برگردیم به تشبیه مرسیه حالا باید کشتی را از این نظر مطالعه کنیم که بطور مجموع و کلی کشتی چه چیز است یعنی نه فقط از این نظر که نواقص و معایب داخلی کشتی چه چیز است بلکه از نظرهای دیگر از قبیل اینکه کشتی چه قسم کشتی است چگونه شناوری میکند چگونه در مقابل طوفان مقاومت مینماید چگونه از سنگهای دریائی و موجها احتراز میجوید و بالاخره چگونه سالم بساحل نجات میرسد. این تشبیه مرسیه در حالی که تشبیه خوبی است با وجود این از چند جهت تشبیه بدن انسان به کشتی غیر کافی است یعنی ساختمان و کار بدن انسان بمراتب از کشتی پیچیده تر و دقیق تر است و عوامل دیگری دست در کار بدن است که کشتی فاقد آنست مثلاً در کشتی عوامل وراثتی حکمفرما نیست در صورتیکه در انسان عامل بسیار مهمی است از همه مهمتر اینکه کشتی تنازع در بقا ندارد در صورتیکه انسان از مهد تا لحد سرگرم مبارزه است (تولد تا مرگ). خلاصه نظر ما در اینجا نه فقط از آن جهت است که انسان موجود زیست جاندار بلکه بیشتر از این جهت است که نسبت او را با ابنائی

که در اطراف او هستند و آنهائی که در بین آنها باید بوجود خود ادامه بدهند چیست بعبارة اخری فرد را در «محیط انسانی» یا محیط اجتماعی او نگاه کنیم بنابراین تشویش عصبی Nervoses و تشویش نفسی Psychoses عبارتند از امراضی که نتیجهٔ عدم توانائی انسان است در مقابل محیط اجتماعی او و ممکن است آنها را امراض محیط اجتماعی انسان بنامیم در حالیکه سایر امراض را که فیزیکی یا عضوی می نامیم عبارتند از امراضیکه در نتیجهٔ مبارزه با محیط غیر انسانی پیدا میشود

حالا ببینیم که بطور دقیق مقصود ما از محیط اجتماعی چیست

انسان حیوانی است اجتماعی Animal grégaire. این میل یا احتیاج زیستن باهم تا باولین مراحل تطور جنس بشر (تطور یا Evolution) عقب میرود. در این تحقیق میتوانیم ببینیم که این تمایل از یکی از غرایز اصلی یعنی غریزهٔ حفظ نفس مشتق شده

غریزهٔ حفظ نفس از اینراه محرک پیدایش حس اجتماع شده است که فرد از حملهٔ حیوانات موذیه یا هر دشمن دیگری ترس داشته البته عکس العمل Reaction این ترس این است که افراد برای حفظ خود باهم مجتمع میشوند. این غریزه را در پسیکولوژی بغریزهٔ اجتماع می نامیم

از طرف دیگر باید دانست که موجودات بشری ~~غریزهٔ جنگیکه~~ عیبهائی و بدیهائی دارند و بسهولت دیده میشود که چون خطر مشترکی نیست یعنی خطر مشترکی آنها را تهدید نمیکند در سرزمینها سکنی یافته اند پیش آمدهای بسیاری سبب جنگ و زد و خورد بین افراد میشود که گاهی ممکن است اگر راههائی برای جلوگیری اتخاذ نشود خواه ناخواه وجود جامعه نیز بخطر افتد. غذا بایستی تهیه شود و البته باید بجور مساعدی بهم دست آمده و تقسیم شود بعلاوه رئیس و افراد مدیر بوجود آمده اند. دستهٔ دیگر مرکز رقابتی. بر سر تصرف زن که موضوع مهمی است یعنی کشش رابطهٔ بسیار قوی بین دو نسل بوجود آمد

ولی یک سلسله عوامل محرک مخصوصی آنها محدود میسازد. بتدریج قوانینی بوجود آمده که اساس آن این اصل
است که «افراد جامعه باید نفع آنی شخصی را فدای نفع مشترک آینده نمایند.»

بطوریکه گفتیم سیل احتیاج فرد بزندگی اجتماعی ایجاد قوانینی نموده و این قوانین که نتیجهٔ
تجارب انسان و برای نفع مشترک انسان است با کمال رسوخ مورد علاقه و عقیدهٔ افراد یک جامعه
است.

نقض قانون توأم است با مقداری فعل و انفعالات غریزه‌ها و احساسات و از طرف جامعه
بنا که نقض قانون آهسته مستلزم مجازات هم است

ارتباطی که بین محیط اجتماعی ما و غرائز اصلیه موجود است حریت غریزه محدود فرد بطوریکه
مطلوب غرائز اصلی است با غریزهٔ اجتماع غیر موافق است و بنابر این باید تحت انضباط در آید.
انضباط هم بنوبهٔ خود همراه با عکس العملی است پس در نتیجه مبارزه پیدا میشود. این مبارزه بین غرائز اصلیه از
یکطرف و ضبط و جلوگیریهائی که از او بعمل می‌آید از طرف دیگر اساس و بن‌مایهٔ کوششهای تربیتی بشری
است

برای فهم این موضوع خوب است موقع طفل را در جامعه تحت مطالعه قرار دهیم. قبل از همه چیز باید
متذکر گردید که اگرچه طفل بواسطهٔ وراثت دارای همهٔ غرائز اصلیه است ولی بهیچوجه قادر بتربیت و تغییر
قوانین محیط خود نیست بلکه بهمان نحوی که این قوانین خواه بد خواه خوب وضع شده‌اند باید تسلیم
آنها باشد. طفل تا موقعی که جنین است در عالم جنینی همهٔ میلهای او برآورده میشود حتی قبل از اینکه احتیاجی
[احساس کند] برآورده شده است. بنابراین در عالم جنینی طفل محتاج بهیچ چیز نیست اما بعد از تولد زندگی مستقلی
پیدا میکند یعنی باید برای خود تنفس کند و بخورد و اعمال مختلفهٔ خود را انجام دهد تا مدتی بواسطهٔ مواظبت
خانواده موافقتی بین طفل و محیط او برقرار است بمرور زمان تدریجاً بین میلهای طفل و تحقق آنها اختلاف

پیدا میشود. از اینجهت طفل ممکن است بوسطهٔ مزاحمتهای صدا نور و حرکت تعویق بیافتد یک سلسله
تعلیماتی از طرف پدر و مادرها و تحمیل میشود طفل بتدریج هر روز بیشتر با حقیقت و واقع تماس پیدا میکند
این عدم رضایت و پیدا شدن میل سبب پیدایش قوهٔ فعالیتی در وجود او میشود. سال بسال میل و
طلب طفل بیشتر حریص نمیشود و از طرف دیگر سال بسال موانع وصول بمیلها بیشتر میشود بطوریکه دائماً
برآورده شدن تمنیات از میلها با نیروی تحول میشود طفل بزرگ میشود و جداً دارد زندگی کوشش و فعالیت
میگیرد زیرا دیگر مثل دورهٔ شیرخوارگی بصرف طلب و گریه نمیتواند غذا بدست آورد بلکه باید غذا را بخرد و برای
اینکار پول باید پیدا کند برای پول باید کار کند همهٔ این کارها را هم باید بطرزی انجام دهد که جامعه معین
کرده است و با آداب و قوانینی که جامعه برقرار کرده مخالفت نکند. پیروی و اطاعت آداب و قوانین جامعه
هم غالباً نه آسان است و نه گوارا. این منازعهٔ دائمی بین میل و طلب از طرفی و برآورده شدن میلها
و خواهشها از طرف دیگر که اساس و ماهیت حیوة عقلی است یک سلسله اشکالاتی بوجود میآورد. بمرور زمان
یکعده از میلها برآورده نشده عقب رانده میشود Refoulé و در آن قسمتی که عقل لاشعوری میگوئیم
(Inconscient) متراکم میشود که ممکن است گذشتهٔ تاریخی نفس گفته شود. این عقل لاشعوری
مدفن میلهای عقب رانده شده نیست و اگرچه این خاطر بزودی بیاد آورده نمیشود یعنی حافظه آنها را
بسهولت بدائرهٔ شعور نمیآورد با این حال دارای قوت هستند و در رفتار آینده فرد بسیار موثرند. این
تراکم است که عامل مهم Psychose ها و Nevrose هاست. باینجهت است که تجزیهٔ عقل
لاشعوری Psychanalyse تا اندازهٔ در امراض عقلی دارای اهمیت است زیرا سبب
کشف علتهای رفتار بشر میشود و از این قسمت که گذشت دیگر بطور روشن علتی نمیتوان بدست آورد فقط
بوسیلهٔ تجزیه است که این تمایلات عقب رانده شده را طبیب از اعماق عقل بسطح سوق میدهد تا آنرا
روشن و آشکار سازد و از این راه بدون آنکه مریض شاعر شود یا بفهمد او را معالجه میکند.

اگرچه این طریقه طریقه خالی از خطر هم نیست زیرا بقول یکی از اطباء بهم زدن لجن کار پرخطری است
کاملترین حیوانات عقلی آنست که فرد به بهترین شکل بتواند خود را با همه احوال و اوضاع محیط آشنا
و موافق سازد و نیز به بهترین شکلی مؤثر در محیط شود. وسعت و درجه این توافق با محیط و احوال مختلف آن
نشانه وسعت عقل است. برخلاف فردی که کاملاً در تحت تاثیر عوامل لاشعوری است قابلیت توافق و توازن
با محیط را از دست داده خفیف العقل و تنگ نظر میشود Débilité mentale
هرگاه این توافق و توازن بکلی از میان برود اختلال عقل نامیده میشود

بعضی از اختلالات عقل بحدی واضح است که محتاج بتحقیق دقیق و امتحانات نیست حتی غیرطبیب
هم میتواند تشخیص دهد. در بعضی از موارد اختلال کلی نیست بلکه قسمت مخصوصی از رفتار دچار اختلال شده
و این قسمت است که تشخیص آن با طبیب میباشد.

اگر همه میدان تحصیل امراض نفسی Psychique همین بود که محیط اجتماعی انسان را
تحت مطالعه قرار دهیم و جهات عدم توانائی انسان را برای زندگی در آن محیط بفهمیم علم امراض عقلی کم و
بیش یکقسم تحصیل علائم و آثار بود تا چند سال پیش هم تقریباً همین بود ولی بطوریکه خواهیم دید موضوع
موضوع پیچیده تر و غامض تر از آنست.

طفلی که متولد میشود از نظر دماغ Encephale مانند سایر اعضاء غالباً گویا بدبختی
سنگینی با خود بدنیا میآورد یکی از حقایق تلخی که متاسفانه مشاهده میشود این است که دماغ بکر و دست نخورده
تقریباً در عمل دیده نمیشود

دماغ طفل ابتدا محسوب نیست بلکه مراحلی از ابتدای آن گذشته یعنی هزاران آثار از افراد
و نژادها در دماغ او شکل بسته و این مغزی را که خیال میکنیم تازه و دست نخورده است تحت هزاران تاثیر بوده
و در نتیجه آن تاثیرات تمایلاتی Tendance پیدا شده. این تمایلات که گاهی ممکن است تمایلات

خوبی باشد، غالباً تمایلات شهوی است.

این تاثیرات عبارتند از یادگارهای نژادهای گذشته تاثیر اقلیم سخت و تعقیب‌ها و غیره‌ها (Persécutions) رموز و اسرار مذاهب تصوف Mythologie et Religions خرافات و وراثتهای دور و نزدیک Pathologie ou tératologie است. علاوه بر اینها حوادث ایام حمل و سوء تغذیه و وضع حمل و غیره همه در دماغ مؤثرند بنابراین هر کسی بحکم وراثت طبیعی با تمایلات مخصوصی زائیده میشود. این تمایلات تعادلی باید داشته باشد تا آنکه فرد عادی و سالم نامیده شود. فرط یا زیادتی چند تمایل یا یکی از آنها ولو جزئی هم باشد سبب پیدایش خصائص مخصوصی است که Caractères نامیده میشود چون عدم تعادل خصمی و شش پایه یعنی چون یک تمایل یا دسته‌ای از تمایلات مسلط بر شخصیت فرد شود آنوقت میگوئیم که آن فرد ساختمان غیر طبیعی دارد Constitution morbide.

شدت یافتن و زیاد شدن این حالات ساختمانهای غیر طبیعی است که قسمتی از امراض عقلی را که امراض Constitutionnelles مینامیم بوجود میآورند. بنابراین این علل و جنون سه مرحله است:

۱- تمایلات

۲- ساختمان غیر طبیعی

۳- امراض عقلی

از چیزهای جالب توجه این است که نقاط مختلفه محل عقل فرض شده چندین سال پیش مخ را بطور کلی مقر اعمال عقلی فرض میکردند چندی بعد گفتند که Cortex مهمترین قسمت دماغ است. پس از آنکه در ۱۸۴۰ Purkinje سلول عصبی را کشف کرد تحقیقات

تشریحی و فیزیولوژی و پاتولوژی سبب پیدایش میدان خیلی مهمی برای بحث در امراض عقلی شد. باین معنی که جماعتی از علماء برآن شدند که ببینند چه نسبتی بین اختلال اعمال عقلی و حالات تشریحی و فیزیولوژیک دماغ موجود است. این بحث اساس علمی و فنی بعلم امراض عقلی میدهد. نتیجهٔ این بحث این شد که عقاید قدیمی چون زدگی و حلول ارواح خبیثه و شیاطین از بین رفت و این عقیده جانشین آنها شده که اختلالات عقلی باید مسلماً با همان نظری مورد مطالعه قرار گیرد که امراض بدنی و عضوی مورد مطالعه میشود. باضافه مبتلایان بامراض عقلی مستحق همان توجه و پرستاری و محبت هستند که در مورد سایر امراض معمول میشود

بطوریکه دیدیم وظیفهٔ محصل پسیکیاتری است که فرد را از نظر روابط او با محیط اجتماعی او تحصیل کند و نیز دیدیم که بعضی افراد زندگانی فعال و عملی دارند و بعضی دیگر در خواب و خیال زندگانی میکنند این دو قسم فعالیت (رفتار) نامیده میشود (رفتار و سلوک Behaviour)

فقط از راه مطالعه رفتار فرد است که می توانیم باختلال عقلی او پی بریم و از مطالعه رفتار که گذشته ویگر ~~هیچ وسیله~~ دیگر هیچ وسیله برای فهم آنکه چه جریانی در (عقول) بیماران میگذرد نداریم فقط از راه رفتار آنها کشف میشود که در درون آنها چه میگذرد.

باید دانست که در تشخیص رفتار فرد علاوه بر مقایسهٔ رفتار فعلی فرد با رفتار گذشتهٔ او محیط مخصوص فرد را باید تحت مطالعه در آورد. مثلاً رفتار یکنفر زارع ده‌نشین را نمی توانیم با همان موازینی بسنجیم که رفتار یکی از اعیانهای شهری را می سنجیم.

Brodmann ثابت کرده که سی و نه[۳۹] قسم مختلف سلولهای عصبی برای ترتیب Cortex بکار برده شده و این ثابت مینماید که این اقسام مختلف سلولهای دماغی برای اعمال مختلفه است و بواسطهٔ ارتباط کامل این اقسام مختلفه است که اختلال یکقسم از آنها سبب اختلال سایر اقسام

میشود. در آینده خواهیم گفت که چه آفات تشریحی و مرضی در مورد تمام امراض عصبی یافته ایم و اینهم نمونهٔ
شونده دیگری خواهد بود برای این اصل که اختلال عمل عقل متوقف بر تغییرات تشریحی در سلولهای عصبی
است. برای اینکه اختلالات عقلی را بخوبی بفهمیم لازم است که مقدمةً بطور اختصار اعمال عادی عقل را
مطالعه کنیم بعبارة اخری عملیات عقل را در حال صحت ببینیم تا اختلالی را که در امراض پیدا میشوند بفهمیم
همانطوریکه اساس فیزیکی جمیع اعمال عصبی قوس انعکاسی است در اعمال عقلی هم اساس همه آنها
یکقسم قوس انعکاسی است باین معنی که محرکات حسی داخل در مغز میشود و در آنجا تغییراتی نموده Ela-
boré نتیجهٔ آن عمل است Action. تنها فرقی که بین آنها است این است که در اعمال عصبی عکس
العمل Réaction در سطح فیزیکی انجام می یابد در حالیکه ارتجاعات عقلی در سطحهای Psychique روانی میشود
مباحثات زیادی شده است که آیا اعمال عقلی و فیزیکی یا بدنی هر دو نتیجهٔ تغییرات شیمیائی
است که در بدن واقع میشود یا آنکه اعمال عقلی مستقلاً از اعمال بدنی صورت میگیرد. این مباحثات
بمنظور اصلی ما کمکی نخواهد کرد. بنظریه و عقیدهٔ علم جدید قطعاً تمایل بفرض اولی است یا لااقل تمایل بفرض
توازی Parallélisme است و معنای آن این است که هر دسته از اعمال با دستهٔ دیگر
همکاری میکنند.

خلاصه آنکه جوهر و اصل عقل چیست؟ هر چه گفته شود تخیل و فرض است و در عمل مفید فایده نیست
تنها چیزی که دانستن آن کافی است این است که عقل عبارتست از قوه‌ای که شخص برای فکر کردن احساس
رغبت اراده بیاد نگاهداشتن توجه داشتن و امثال آن دارا است که بوسیلهٔ آنها فرد خود را با محیط خود
متناسب و موزون میسازد و از مناسبات اشیاء اطراف خود با زمان و مکان آشنا میشود.
x برخلاف حالات عدم شعور مانند اغماء که در آن حالات بدن عاجز از فهم محیط خود و عاجز از
انفعالات است.

این قوه موقوف بر وسیله و اسباب است و اسباب عبارت از قسمت حس جهاز اعصاب است زیرا اگر محرک مناسبی هر یک از اعضای حس استعمال شود نه فقط حس تغییری حاصل میشود (یعنی یک نوع استشعار باینکه یک چیزی بطور ابهام هست) بلکه باضافه طبیعت این تغییر هم ادراک میشود از طرف دیگر می بینیم که در نبودن آلت و عضو حس این قبیل نتایج حاصل نمیشود.

در زندگانی روزانه خود می بینیم که محرکاتی دائماً از محیط یعنی دنیای خارج باعضای حس میرسند و نحوه سیر نفسی Subjectif آنها را ما می فهمیم و نیز بنحو مناسبی در مقابل آن محرکات رد الفعل یا عکس العمل داریم. این کیفیت «شعور» نامیده میشود. از آنجائیکه محرکاتی که باعضای حس وارد میشوند دائماً متغیرند حالات شعوری هم دائماً در تغییر است بطوریکه حالات شعوری هر آن غیر از حالات شعوری آن دیگر گذشته است راجع بطبیعت و ماهیت این عمل که بوسیلهٔ آن محرک فیزیکی بطوری استحاله یافته که حالت شعوری نفسی حاصل میشود بکلی بیخبریم.

شعور را میتوان حاصل جمع همهٔ اعمال عقلی دانست که در هر لحظه در شخص واقع میشود و از آن شخص با خبر است.

درجات شعور - درجهٔ وضوح و روشنی این با خبری از خود یعنی شعور متفاوت است حتی میتوان گفت لایتناهی از درجات بسیار پست که حالت تحت شعوری نامیده میشود (مثل سرحد بین خواب و بیداری) تا درجات بالاتر یعنی شعور توأم با دقت و انتباه Attention همهٔ درجات موجود است. با خبری از خود یعنی « Ego » متعلق بحالات عالی شعور است که عبارت است از مجموع تأثرات داخلی و خارجی (حسها - ادراکات حسی Perceptions انگاره حساسات - میلها - اراده ها - یادگارهای تجربیات گذشته در زمانهای مختلف)

میتوان گفت با خبری از خود و حس شخصیت جنبهٔ نفسی شعور است در حالیکه جنبهٔ آفاقی

عبارتست از ادراک دنیای خارج و ترکیب ادراکات حسی. شعور کامل و توام با فکر و قدرت حفظ در
سوانحی است که نفس احساس اشغال بکند و توافق فرد با چیزهای تازه و غیر معمولی لازم بیاید.

یک حالت شعوری هرچه بیشتر تکرار شود انفعال با آن بیشتر اتوماتیک - Automa-tisme میشود تا جائیکه یک امر تحت شعوری میشود.

Freud عقل را به ۳ قسمت تقسیم میکند: عقل شعوری Conscience
عقل تحت شعوری Subconscience که میتوان گفت عبارت از آن قسمت از عقل است که خواطر و حوادث گذشته موجود در آن بوسطهٔ کوشش حافظه بدایرهٔ شعور کامل آورده شود. عقل لاشعوری یا عقل باطل عبارتست از آن قسمت از عقل که یادگارها و خواطر گذشتهٔ آن با هیچ کوشش ارادی ممکن نیست بدایره شعور آورده شود. در آینده خواهیم دید که محتویات عقل تحت شعوری و لاشعوری ابداً مرده و بدون تاثیر نیستند بلکه زنده و قوی و در فکر و رفتار فرد تاثیر عمیقی دارد.

اختلالات شعور

خرفت و بیهوشی (یعنی از بین رفتن خبر از خود) خواه بعلت سموم داخلی مثل Urémie و یا سموم میتهای اعفانی و خواه مصنوعی بوسیلهٔ ادویه (تریاک. الکل و غیره) عبارتست از تیرگی شعور یا از میان رفتن آن. درجهٔ این خرفت Stupeur و بیهوشی Coma منوط بکمی و زیادی درجهٔ تاثیر سموم مذکور است بطور مثال تاثیرات الکل را در نظر میتوان ذکر نمود که چهار درجه است

درجهٔ اول - نقصان در قوهٔ ضبط و تیره شدن درجات عالی نفس یا عقل از قبیل از میان رفتن ضبط در کلام و رفتار.

درجهٔ دوم - تیرگی جزئی شعور با پیدایش اعمال غریزه ای که عادتاً تحت ضبط است مثلاً برانگیخته شدن غریزهٔ جنگجوئی Instinct de Combativité

درجهٔ سوم - تیره گی مغز با ضافهٔ اختلالاتی در حس و حرکت پیدا میشود مثلاً در حملات صرع

درجهٔ چهارم - فقدان کامل شعور Coma که ممکن است بواسطهٔ فلج مراکز بصل النخاع منجر بمرگ گردد.

خستگی - Fatigue - فعالیت نفس و جسم اگر بیش از اندازهٔ کافی دوام بیابد منجر بخستگی میشود. این خستگی اعلانی است از طرف طبیعت برای اینکه بدانیم که برای ترمیم استراحت لازم است. فعالیت اگر بعد از خستگی هم دوام پیدا کند منجر بفرسودگی و گاهی منجر بخسارات غیر قابل جبرانی در نورونها میشود. خستگی عضلانی ممکن است بواسطهٔ Ergographe de Mosso (اسبابی است که میتوان خستگی را بتوسط جریان الکتریکی اندازه گرفت) تعیین شود. ابتدا عضله انقباضش زیاد شده و منحنی بطرف بالا میرود و بعد ثابت شده و پس از مدتی که خسته شده منحنی بطرف پائین میآید. انقباضهای عضلانی ممکن است بوسیلهٔ جریان الکتریک حاصل شود یا باراده. وقتی که یک محرکی که درجهٔ قوت آن تغییر نکند با فاصله های منظم (در هر دقیقه یکدفعه) بعضله برسد انقباضات متوالی عضله در ابتدا زیاد شده زیرا که عضله گرم کار میشود بعد که خستگی شروع شود منظماً کم میشود و باین طریق انحنای خستگی عضله در روی صفحهٔ ارگوگراف دیده میشود. خستگی عضله ظاهراً در نتیجهٔ جمع شدن محصولات سمی سوخت و ساز [Métabolisme?] است و این محصولات سمی بعد از یک فاصلهٔ استراحت کامل از میان میرود. مواد سمی شاید اسید لاکتیک و انیدرید کربنیک و بعضی ترکیبات نیتروژنی باشد. خستگی عضلانی بعلاوه همراه است با زیاد شدن قرعات نبض زیاد شدن شمارهٔ تنفس - انبساط و اتساع عروق. دوار Vertige و طپش قلب Palpitation کم شدن حرارت (باستثنای موارد خستگی خیلی زیاد که ممکن است بواسطهٔ فلج شدن مکانیسم عرق تب زیاد میشود) کم شدن فعالیت نفسی مختصر اختلال در تشخیص

۲- اختلال مهمی است منجر به تقسیم حوزهٔ شعور بدو یا بیشتر گردد و حالاتی از قبیل شعور مزدوج Conscience double یعنی هر قسمت بیدار میشود آنگاه یکی با دیگری فرق میکند و غالباً در جنون و سرسام دیده میشود

حالت حیرت و عدم توجه.

خستگی نفسی *Fatigue mentale* نیز با آثار و علائمی شبیه بآنچه ذکر شد
شناخته میشود ولی عوارض نفسی بیشتر از عوارض جسمی است حالت عصبانی زیاد *Irritabilité*
عدم استطاعت بر تفصادت کامل یا عدم انتباه نقص در حافظه. دردسر. حساسات
غریب در سر و در بدن. بیخوابی. سوء هضم همهٔ اینها نتیجهٔ ضعف عصبی است که عموماً *Neu-*
rasthénie می نامیم

رابطهٔ بین خستگی و کار در صنعت و کارخانه مورد مطالعهٔ دقیق شده و معلوم گشته
اگر فواصل منظم استراحت بکارگر داده شود کار بهتر انجام می یابد تا آنکه کار متصل هم باشد حوادث
و اتفاقات بیشتر در آخر روز که خستگی شروع شده است واقع میشود. استعداد کاره کارگر متوقف بر
حالات عمومی او محیط کار و عوامل روحی از قبیل رضایت و عدم رضایت و خوشوقتی او مؤثر
در کار است. کار یک آهنگ تا کاریکه بیشتر مورد میل است از نظر محصول و نتیجه در کار فرق
میکند. روابط بین ارباب و کارگر خیلی در کار مؤثر است.

از امتحاناتیکه با ارگوگراف بعمل آمده معلوم میشود که خستگی دماغی زودتر از خستگی
عضلانی رفع میشود. خستگی دماغی را ممکن است بوسیلهٔ جدول *Weygandt.*
تحصیل کرد شخص مورد امتحان ستونهای ارقام را در دفترهای آن وی جمع می بندد ملاحظه
میکنیم که در ابتدا طول ستونهائیکه جمع می بندد بتدریج بلندتر میشود و بعد بتدریج کوتاه میشود
تا جائیکه قادر بجمع کردن نیست و این شبیه است باثر خستگی عضلات. اشخاصی که ضعف و خستگی
اعصاب دارند طولانی شدن ستونها ممکن است هیچ پیدا نشود و کوتاه شدن ستونها هم زودتر
از حال عادی واقع میشود. بهبودی حال مریض سبب میشود دوباره انجام این ورزش فکری بحال

طبیعی برگردد.

خواب Sommeil

خواب عمل طبیعی است که بوسیلهٔ آن بدن در فاصله های معینی قوای خود را مرمت میکند
و مقداری قوه ذخیره مینماید (ذخیرهٔ قوه) از این راه صورت میگیرد که در مدت خواب فعالیت
بدن محدود میشود. فرضهای مختلفی راجع بعلت خواب و تناوب و انتظام آن شده است.

۱- فرض قوه‌ای - بموجب این فرض خواب بواسطهٔ خستگی نورونهاست.

۲- فرض شیمیائی - که خواب را در نتیجهٔ مواد حاصله از خستگی از قبیل اسید لاکتیک
و امثال آن میدانند که در بدن جمع شده است.

۳- فرض راجع بدوران خون - که خواب را در نتیجهٔ انقباض شریانهای خارجی و
بالنتیجه کم خونی مغز میدانند. این تغییرات دورانی ممکن است خود بخود واقع شود یا شاید در تحت
تأثیر مرکز مخصوصی باشد که بر حسب فرض محل آنرا در قسمت وسطی دماغ فرض کرده اند زیرا غده یا صدمهٔ
مغز در این ناحیه سبب خوابهای عمیق میشود و اما اینکه در خواب دوران خون دماغ سست و تخفیف است
با دلائل ذیل محقق و مسلم میشود:

اولاً اگر در حال بیداری بدن را در ترازوئی بحال افقی تمام نگاه داریم همینکه آن شخص بخواب
رفت می بینیم که طرف پاها سنگین میشود.

ثانیاً هرگاه بوسیلهٔ آلتی بازوی شخصی را که در خواب است اندازه بگیریم ملاحظه میکنیم که
چون اقدام به بیدار کردن آن شخص خواب رفته نمائیم می بینیم حجم بازو کم میشود.

ثالثاً فونتانل قدامی در اطفال را اگر در نتیجهٔ عمل و انحصاص بلغ پائین بیایند.

رابعاً - در حال خواب مشاهده میکنیم که شرائین رتین تنگ تر میشود و Scotome
Rétine

Plethysmographe

Strique optique کم رنگتر میشود.

چهارم فرض Neurodynamique ـ بموجب این فرض پیدایش خواب باینجهت است که در ارتباط این نورونها موقتاً اختلالی پیدا میشود[1] و این سبب توقف ماندن فعالیتهای دماغی است. اما عکس این نظریه را هم فرض کرده اند باین معنی که در مدت خواب شعب و فروع نورونها بیشتر بهم نزدیک شده و فشرده میشوند[2]

فرض دیگری نظریهٔ پسیکولوژیک است. بموجب این عقیده خواب غریزه است یعنی تمایل فطری است که بطور وراثت باین نسل منتقل شده که در طی نمو فرد تغییراتی در آن پیدا شده و تا اندازه ای در تحت کنترول اراده در آمده میشود.

با آنکه بطور معدل برای آدمی [۸] هشت ساعت در بیست و چهار [۲۴] ساعت در خواب است با وجود این فیزیولوژی خواب زیاد پیچیده است و هنوز کاملاً فهمیده نشده است. فرضهائی که ذکر شد هرکدام تا اندازه ای صحیح است ولی کاملاً موضوع را حل نمی نماید. در مدت خواب دماغ ممکن است برای بعضی محرکات مستعد باشد مثلاً مادر بفریاد طفل خود از خواب بیدار میشود در صورتیکه از فریاد دیگری ولو مقدار او هم بیشتر باشد ممکن است بیدار نشود. آثار جسم خواب و تغییرات بدنی که در مدت خواب پیدا میشود در فیزیولوژیکی دیده ایم

درجات خواب ـ خواب درجات مختلفی دارد باین معنی که درجات مختلفی محرک لازم است برای اینکه شخص خواب بحالت شعور برگردد. سبکترین درجات درجه ایست که چرت نامیده میشود و آن حالتی است که شخص خوابیده اگرچه متوجه اطراف خود نیست ولی باز باسانی با محرکات خفیف از قبیل مکالمهٔ معمولی یا لمس بدن بیدار میشود. درجهٔ عمیق تر خوابی است توام با رؤیا که شخص خوابیده از محیط خود بیخبر است ولی با وجود این مرکز روحی او یک سلسله اشکال دماغی و حیاتی درست میکنند اگرچه هر حرکت دماغی در تحت نفوذ این رؤیا باشد بالکل ربایانه ممکن است شخص خواب کارهای حرکتی

۱ـ بتجربه ای که بوسیله الکتریکی حیوانات Demoor ۲ـ بتجربیات Lugaro

انجام دهد (مثل Somnambules) عمیق‌تر از این درجه درجهٔ خواب عمیق بدون رؤیا است

که ظاهراً صحیح و در با حالات مرضی است که خرفت دماغها دیده میشود با این فرق که شخص خواب صحیح ~~ممکن~~ ممکن

است بیدار شود ولی بیدار کردن مبتلای بانها و Stupeur بسهولت ممکن نیست عموماً یک ساعت پس از

شروع بخواب نقطه ان شعور بخواب بکمال میرسد.

خط منحنی ساعت اول خواب خیلی تند حرکت میکند و تا ساعت سوم امتداد دارد بعد خیلی بتدریج

پائین میاید تا اینکه شخص بیدار شود. خط منحنی خواب در اشخاص مختلف است و مربوط است بوضعیت اقلیم حالت

مزاجی و سایر حالات محیط. بعضی اوقات مخصوصاً در اطفال که خواب طبیعی در آنها طولانی تر است انحنای

دومی هم دیده میشود.

در اشخاص سالم بیشتر رؤیا با مقارن بیدار شدن واقع میشود یعنی در درجات خفیف خواب.

فرضهای که راجع بخواب ذکر شد بسیاری از آنها نمیتوان علت خواب دانست بلکه بعضی از آنها نتیجهٔ

خواب و بعضی حالات توأم با خواب است. قدر مسلم آنست که خواب عمل مرکبی است که بغیر از دماغ بسیاری از

اعضای دیگر هم در آن مدخلیت دارند.

اختلالات خواب - اوّل خواب آلودگی غیر طبیعی - این حالت بیشتر اوقات مربوط

باتنقیه سمومیت خون است. غالباً در زنهای جوان کم خون می‌بینیم که در طی روز نشسته اند و خواب آلودند و شب یا

موقع دیگر که دراز میکشند بخواهند بخواب نمیروند زیرا سمومی که بسبب پیدایش کم خونی شده خواه از دندان پوسیده

یا امتلای امعاء یا از سایر منابع اضافه بر سمومیت خون و کم خونی قلب و عروق را هم کم قوت نموده و نتیجه این

است که چون در هیئت مستقیم می‌نشینند بواسطه سستی قلب و عروق دوران دماغی ناقص است و بالنتیجه خواب آلودند

اما موقعی که دراز میکشند نظر باینکه عروق سستی atonie دارند عروق دماغی زیاد پر خون میشوند و این

سبب بیداری است. این شرح مذکور یعنی خواب آلودگی در روز و بیداری در شب علامت مهمی است در تشخیص ه

در معالجه این مرض علاوه بر معالجه کم خونی لازم است ادویه قلبی هم از قبیل دیژیتال بدهیم زیرا غالباً
دیژیتال هم تقوی قلب است و هم atonie را از میان میبرد. هرگاه دیژیتال را با آهن و برمور دو پطاسیم
که یکی از سکن های خوب Cortex است مخلوط کنیم خیلی بهتر است. در مرض Myxoedème
هم چرت دیده میشود و علت آن اختلال در ترشحات غده درقی است و نیز در Crétin و بسیاری
از idiot ها خواب بچه بعد از حمله صرعی هم شاید در نتیجه مسمومیت باشد. در تومورهای حدود بطن سوم
هم چرت دائمی دیده میشود. فرسودگی بسیار سرمای فوق العاده هم ممکن است سبب خواب آلودگی شود چنانکه
در کاشفین قطب دیده شد. بعضی های خیلی زننده هم اثر منوم دارد اضافه بر اینها Coma
urémique ou c. diabétique غالباً بحالت چرت و خواب آلودگی همراه است
دیگر از علتهای خواب آلودگی Encéphalite léthargique و Botu-
lisme (مسمومیت از غذاهای فاسد) و کرم امعاء میباشند.

Narcolepsie - یک حالتی است در حمله خواب بغتةً بانسان عارض
میشود. این حالت غالب اوقات هیستریکی است. در صرع هم ممکن است دیده شود.

x بیخوابی Insomnie - باندازه ای برای محصل طب مخصوصاً برای محصلین
امراض عصبی و عقلی مهم است بیخوابی که باید توجه کامل بآن بشود. بیخوابی مثل هر عادت بد دیگر گاهی اصلاح
آن خیلی مشکل است یعنی همینکه ترتیب منظم خواب بهر علتی که باشد بهم بخورد دیگر منظم کردن آن مشکل است
علل بیخوابی را میتوان بدو طبقه قسمت نمود: علل خارجی و علل داخلی. علل داخلی بیشتر مهم است.
علل خارجی - از قبیل درد فیزیکی بهر شکلی که باشد سرفه - استفراغ - اسهال - خارش و امثال
آن. بطور کلی بغیر از بیخوابیهائیکه بعلت پیدا شدن حالات مخصوص در مغز و عروق دماغ است باقی علتهائی
که سبب بیداری است علت خارجی نامیده میشود. در جمیع اقسام بیخوابیها معالجه علت اصلی سبب
بازگشت خواب طبیعی میشود بیخوابیهای ناشی از عواطف و هیجان (Emotion) را میتوان از

قبیل بیخوابیهای مزبور دانست با این شرط که حالت Emotion بدرجهٔ مرضی رسیده باشد. بیخوابیهای نتیجهٔ
اموسیون غالباً تحت غصه است نه صحبت سرور.

Psychose یا Nervose: بیشتر اوقات ترس و دغدغه از آینده دارند در حالیکه
غالباً غصه‌شان برگذشته است. اموسیونهای لذت آور گاهی سبب بیخوابی میشوند اما در صورتیکه اموسیون
راجع بیک مسرت قریب الوقوع باشد. این معنی که مثلاً برای اینکه بیست سال بعد یک ترقی بدو برسد
اثری ندارد ولی مثلاً شخصی که فردا زن او بخانهٔ او بیاید و شب عروسی است اثر دارد.

برای معالجهٔ بیخوابیهائیکه نتیجهٔ اموسیونهاست برای معالجهٔ آنها بهتر آنست که تقسیم مسکن دماغی
از قبیل مخلوطی از برمور دو پطاسیم و کلرال هیدراته و امثال آن داده شود.

علل داخلی بیخوابی - علل داخلی را میتوان به ۳ طبقه تقسیم نمود اول دورانی - علل تسممی یا عصبی
یا مخلوطی از این سه

۱- علل دورانی - احتقان مغز سبب بیخوابی میشود و گاهی خواب را غیر ممکن میسازد. این احتقان
ممکن است نتیجهٔ فشار زیاد خون یا فشار کم آن باشد. بیخوابیهائیکه علت فشار خون است در بعضی اقسام
مالیخولیا دیده میشود و نیز در تصلب شرائین یا در مرض Bright - مرض کلیوی. گاهی این قسم بیخوابی توام
با اختلال عقلی است و گاهی اشخاص بدون آن از قبیل مرضی بسختی بخواب میروند اما پس از آنکه بخواب رفتند ممکن است چند
ساعت خواب طول بکشد. پس اساس معالجهٔ این قسم بیخوابی این است که کاری کنیم که بوسیله دواهای
اتساع دهندهٔ عروق[1] رگهارا متسع کنیم یا مثلین یا بعضی از قبیل کلمل دو سه دفعه در هفته داده شود. در
این قسم بیخوابیها غذا نیز باید مرتب باشد غالباً مریض از سردی پا شکایت میکند. برای معالجه استحمام
با آب گرم قبل از خواب مفید تر است و گذاشتن بطری یا کیسهٔ آب گرم. غالب اوقات یک
فنجان شیر داغ - چای داغ - سوپ داغ یا جوشانده های ساده از قبیل Tilleul - بابونه
زوفا و غیره قبل از خواب از نظر اینکه احتقان شکمی تولید میکند کم خونی مغز داده و مریض بخواب میرود

۱- Tetranitral یا ترینترین Trinitrine

بیخوابی یکی از موذی‌ترین علائم امراض قلبی مزمن است. غالباً بطوریکه بیمار بخواهد بخوابد ناگهان بیدار میشود و احساس عسر تنفس میکند. شاید این حالت در نتیجهٔ نقص و کمی دوران در بصل النخاع است.[۱] ×

Insomnie toxique

۲- بیخوابیهای در نتیجهٔ مسمومیت ـ غالب اوقات مربوط باختلالات دماغی است مخصوصاً با اتساع معده. مریض بمحض اینکه شروع بخواب میکند خواب وحشت آوری می‌بیند و با طپش قلب و اضطراب بیدار میشود در حالیکه عرق دارد و معده و امعاء سنگین و ناراحت اند. این قبیل مرضی در ساعات بیداری افسرده و مبتلا به Hypochondrie و مالیخولیا میباشند. استعمال ادویه منوم در این قبیل مرضی بدون رعایت حالت معده و امعاء نه فقط مفید نیست بلکه مضر است. اغلب مسمومیتها غالباً در این دیوانه‌ها زیاد و باید غذای این قبیل مرضی را منظم نمود: اولاً رژیم خشک (بدون مایع و آش وغیره). غذاهائی که مواد نشاسته آنها کم است نباتات سبز پخته خوب میباشد. توجه و مواظبت بکار کردن شکم ضروری است. استعمال ضد عفونیهای امعائی از قبیل سالل - بنزونفتل و مخصوصاً کلمل و در بعضی موارد شستشوی معده و تنقیه مفید است. یکی از بیخوابیهای در نتیجهٔ مسمومیت بیخوابی الکلیک است. در بیخوابی تبهای حاد هم جزء بیخوابی التهابی باید ذکر نمود. این قبیل بیخوابیها غالباً با Hydrothérapie (حمام دادن - حولهٔ آب گرم - اسفنج محلول در آب) بهبودی حاصل میکنند. دیگر از بیخوابیهای سمی بیخوابیهائیست نتیجهٔ افراط توتون چای قهوه و امثال آن علت است که از طرفی مستقیماً در سلولهای عصبی و از طرف دیگر در دوران خون تأثیر دارند. بیخوابیهای درجات دوم و سوم سفلیس[۸] هم جزء بیخوابیهای سمی محسوب است که خیلی زود با جیوه و بیسموت معالجه میشود.

۸ قطع [illegible] از [illegible] دارد [illegible]

۳- بیخوابیهای عصبی ـ نتیجهٔ زحمت و کوشش فکری است که بحد افراط رسیده باشد این حالت بزودی سبب سوء هضم و اختلالات معدی و معوی و مسمومیت داخلی میشود و همهٔ این چیزها سبب میشود که دائماً احتقان دماغی است. اضافه بر اصلاح اختلالات فیزیکی استراحت و تعطیل در کار برای دماغ خسته‌ای که افراط در کار نموده اساسی و ضروری است. هر یک از منومهای خالص ممکن است استعمال

۱- [illegible]

شود و استعمال آن برای بازگشت خواب طبیعی نافع خواهد شد. اختلال در خواب بطوریکه بعدها در ضمن امراض عقلی شرح داده میشود خیلی زیاد و در بین مجانین شایع است و چون کمی خواب اثر بسیار مضری در امر تغذیه بدن دارد بطوریکه هرگاه ادامه پیدا کند منجر بخطر جانی شود لازم است که اقدامات جدی برای اصلاح خواب بعمل آید در بیماری از تیمارستانها ورقهٔ مخصوصی برای تعیین خواب مرضی تهیه شده است و بیخوابی یکی از علائم مهم جنون حاد است و نیز در مالیخولیای حاد و برسامی و Confusion ها زیاد دیده میشود. افراط در خواب در Idiotie و Imbecilité و démence ها که نتیجهٔ امراض عضوی دماغ و گاهی در جنون پیری و صرع دیده میشود.

ادویهٔ منوم وادویهٔ مسکن Hypnotiques et sédatifs

ادویهٔ منوم و مسکن خیلی متعدد شده ولی هیچ طبیبی همهٔ آنها را بتجربه نرسانیده باشد در اینجا چند دوائی را که زیاد معمول است و در تیمارستانها بکار برده میشود ذکر میکنیم و شاید بهترین ادویهٔ منوم و مسکن همین ها نیست که ذکر میکنیم.

۱- Paraldéhyde بمقدار دو تا چهار گرم یکی از بهترین منومهای خالص است که در ظرف یک ربع ساعت خواب پیدا و بعد از دو ساعت تقریباً اثر دوا از بین میرود و پس از آن خواب طبیعی ادامه می یابد. بنابراین برای آنهائیکه بخواب رفتن آنها اشکال دارد ولی همینکه بخواب رفتند دیگر بخواب ادامه میدهند خیلی مفید است و این در بعضی Démence های پیری بخوبی مشاهده میشود. این دوا تاثیر بدی در قلب ندارد حتی تا اندازه ای محرک قلب است اما استعمال طولانی و ممتد آن ممکن است سبب بعضی اختلالات معدی یا برونشیت خفیفی شود عیب دیگر این دوا این است که عادت میآورد و بوی دوا بد است مزه دوا شبیه الکل است ولی بوی تند خیلی زود بعد از خوردن آن میشود. اگر پارآلدهید را با مواد معطر Aromatiques مخلوط کرده بشکل Suspension ~~در آب بدهند بهتر محلول است~~ بهتر برگزیده است.

۲- Chloral hydraté یا هیدرات دوکلرال بمقدار دو تا چهار گرم
Hydrate de chloral

نیز منوم بسیار عالی و سریع الاثری است مثل پارآلدهید این دوا را اندازه‌ای قسرگی بیاورد و مضر است برای قلب قدری مضر است و بنابراین در شخص پیر با احتیاط استعمال شود. بهیدرات دو کلرال مخصوصاً در مبتلایان بالکل فوق‌العاده مفید است و نیز در فلج علم. این دوا با برمور دو پطاسیم ترکیب میشود و در اینصورت اثر آن بیشتر و بهتر است ولی این دوا قدری محرق است و باید در مقدار زیاد آب ۱۰۰ - ۱۵۰ گرم استعمال شود. بهیدرات دو کلرال اضافه بر مواد مذکور در مسمومیت از استرکنین و در *Mal de mer* هم مفید است.

۳- *Bromures* - اینها بسیار مفید و معروفی هستند اثرآنها در جمله عصبی خیلی مهم است. یک دوائی است باسم *Bromidia* یک دوای مخصوص آمریکائی است که ترکیب آن اینست:

Bromure de Potassium	1g
Hydrate de Chloral	1g
Extrait de ~~..~~ chanvre indien	0g01 centig
Extrait de Jusquiame	0g01 centig
Excipient	Q. S. pour une dose moyenne

فورمول Excipient:

Alcool	0g10
Eau	4g0
Gly~~cérine~~ cyrrhizine	0g,05 ([illegible])

p. une dose moyenne

[illegible]

۴- دوای دیگر *Hydrate d'amylène* بمقدار ۳ - ۴ گرم منوم نیکوئی است شبیه به پارآلدهید ولی طعم آن تا این حد بد نیست. اثر این دوا قدری از پارآلدهید طولانی تر است گاهی این دوا را بشکل تنقیه بمقدار ۴ - ۵ گرم میتوان استعمال نمود. ۵۰ گرام آب و ۲۰۰ گرام mucilage de gomme

۵ - Luminal یکی از منومهای تازه بسیار عالی است و تأثیر آن در حملهٔ صرعی خیلی مورد توجه است مقدار آن از ده سانتی گرم الی بیست سانتی گرم. (در [illegible])

۶ - Veronal برای بیمارانی که طول خوابشان غیر کافی است خوب است. مقدار دوا از بیست و پنج الی هفتاد و پنج سانتی گرم. مقدار معمولی پنجاه سانتی گرم.

یکی از ترکیبات ورنال موسوم به Médinal یا Veronal sodique

اثر آن قطعی‌تر است از ورونال زیرا هم اثر منومی آن بیشتر است و هم حتی در مقادیر زیاد تر سبب کسالت صحیح نیست.

۷ - Sulfonal - در مقدار ~~[illegible]~~ ۲۰ - ۴۰ گرن یک تا سه گرم یکی از بهترین منومها و مسکن‌ها است. تأثیر آن در مجانین خیلی رضایت‌بخش است و اثر تسکین آن روز بعد از استعمال دوام دارد و در مجانین دیده میشود. اثر سولفنال خیلی بطئی و کند است تقریباً یکساعت قبل از موقع خواب باید بمریض داده شود. برای اینکه اثر دوا سرعت پیدا کند خوب است با یک استکان شیر داغ داده شود. این دوا قدری در بدن جمع میشود بنابراین برای مدت طولانی نباید استعمال شود. مخصوصاً اگر جهاز هاضمهٔ مریض مختل باشد. استعمال ممتد دوا ممکن است سبب پیدایش Hématoporphyrinurie[1] یا Ataxie[2] شود.

۸ - Trional بمقدار مساوی اثر آن شبیه به سولفنال است قدری اثر آن سریع‌تر است ولی در مجانین باندازهٔ سولفنال موثر نیست.

۹ - تریاک - یکی از مسکن‌های خیلی معروف و در هیجان مالیخولیائی و برای تسکین غصه زیاد مفید است امّا در تیمارستانها بندرت استعمال میشود زیرا تأثیر آن در جهاز هاضمه خوب نیست. بعلاوه ادامهٔ استعمال آن سبب عادت میشود.

۱۰ - Chlorhydrate d'Hyoscine - بمقدار ربع میلی گرام تا نصف میلی گرام در ۲۴ ساعت مسکن خیلی مفیدی است و غالباً مرکب با مرفین استعمال میشود. عیب آن این است که تولید اوهام و خیالات فاسد میشود (Hallucinations) و اگر ممتد استعمال شود سبب زحمت

---

۱ - هماتین بدون آهن Hemaline [illegible] عبارت است از [illegible] ماده [illegible] همولگوبین [illegible] در ادرار پیدا میشود ([illegible])

مریض خواهد شد. هیوسین دوای خیلی قوی است و باید با احتیاط استعمال کرد.

x (*Sommeil provoqué*) **Hypnose**

شکل مخصوصی از خواب که در آن شخص این فکر را دارد که در تحت تاثیر عامل خواهد خوابید. وظیفهٔ عامل این است که این فکر معمول را بواسطهٔ تلقین، و بوسیلهٔ احوال و اوضاعی که عادتاً خواب بیاورد زیاد کند. عملیکه Hypnose پیدا میشود در ابتدا ناخوش در یک حالت لاشعوری ناقصی است شبیه بحالت جزئی که قبل از خواب عمیق پیدا میشود. باین حالت Hypnoide نامیده میشود. از آنجا که انتباه Attention ارادی معمول کم یا بیش سطحی است معمول خیلی مستعد به تلقین است و این حالت است که برای تلقین تراپوتیکی مساعد است. اگر بواسطهٔ تلقین بیشتری ناخوش وارد Hypnose شود بحالت لاشعوری کاملی میافتد که شکل موم میشود Flexibilitas cerea نامیده میشود. درجهٔ سوم درجهٔ Somnambulisme (لغت لاتینی است Somnus خواب ambulare راه رفتن) عبارتست از حالت نیمه خوابی که حواس بطرز ناقص متوقف شده اند و نیز حالتی است که مریض در حال خواب راه میرود. بعضی دیگر این لغت که در ترکیب منظور است عبارت از خواب هیپنوتیکی که معمول تمام حواس خود را مالک است و غائب بیدار بنظر میاید ولی اراده و شعورش در تحت کنترل عامل است. از راه تلقین هیپنوتیکی بود که Freud راهنمائی شد با اینکه عقل تحت شعوری مریض را تحقیق کند تا بتواند تمایلات لاشعوری را که علت عوارض هیستریکی است کشف کند. گاهی کوشش بسیار لازم است تا اینکه مریض بخواب برود و گاهی ممکن نیست.

اساس فیزیکی شعور - عقیدهٔ علمای علم النفس امروز اینست که اساس فیزیکی شعور سلسلهٔ مخ است یعنی Cortex که هم از نظر تشریح و هم از نظر فیزیولوژیک سالم باشد. Cortex مرکب از عدهٔ نرونهاست که با هم ربط و کار آن اشتباه مستقیم خرابی و فساد نرونهای کرتکس میزان استغنای مخ به کم یا بیش اختلال دماغی میشود بدو جهت: اولاً بواسطهٔ خرابی یا اختلال در آن نرونها حاصل شده. ثانیاً بواسطهٔ عمل غیر طبیعی سایر نرونها که دیگر نمیتوانند با نرونهای خراب شده همکاری کنند. ضعف خرابی و فساد نرونها

تعریف شعور: «شعور یعنی حالت تنبه و باخبری از خودمان و محیط خودمان» شعور متوقف بر تاثرات دائم از محرکات خارجی است.

تعریف دیگر: «شعور عبارت است از مجموع اعمال نفسانی مجموع عملی که بوسیله آن نفس را به استعداد از ادراک احساس داده»

توضیح: دائماً محرکات از محیط به اعضای حسی ما اثر میکنند و ما بطریقه احساس داخلی وجود خودمان احساس میکنیم و بطریقه شناسائی هم از آن موثرات تاثر و انفعال حاصل میکنیم. این قوه را شعور می‌نامیم.

حالات شعور: موثرات و محرکاتیکه موثر در اعضای حس هستند دائماً تغییر میکنند بنا بر این حالت شعور در هر لحظه غیر از حالت شعور لحظه گذشته است. تبدلات دائمیکه در حالت شعور بواسطه تغییرات دائمی محرکات حاصل میشود «حالات شعوری» نامیده میشود. (بقیه صفحه سفید مقابل)

لکان تحت Traumatisme اختلالات دماغی همه آنها برای مدتی شعور را زائل کنند

مظاهر سه گانه عقل - قوای ثلاثه نفس

Les trois aspects de la conscience.

اگر چه عقل من حیث المجموع در کار است معذلک برای آسانی و تسهیل ممکن است از سه نظر بآن نگاه کنیم. در هر یک از اعمال عقلی یکی از این سه قوه بیشتر نمایان است بطوریکه دو قوهٔ دیگر را تحت الشعاع خود قرار میدهد. مظاهر سه گانهٔ عقل عبارتند از ادراک (قوهٔ عاقله) Connaissance - احساس (قوهٔ منفعله) Sentiment - اراده یا فعالیت (قوهٔ فاعله) Volonté

باینمعنی که انسان	یا خبردار است از . . . . یا منفعل و متأثر بواسطه آنست . . . . . یا مؤثر در آنست	چیز

ادراک

ادراک مشتمل است بر حس Sensation - ادراکات حسی Perception تخیل Imagination - حافظه Mémoire و تداعی معانی Association des idées - فهم معانی Conception [کلی یا مجردات] و انتباه Attention

احساس

احساس مشتمل است بر احساسهای لذت و الم و احساسات معنوی و émotion و هیجان و [illegible]

اراده

اراده مشتمل است بر اراده بمعنی خاص Volonté تمایل Tendance غریزه Instincts.

حس Sensation

ژوفروا میگوید: «در حقیقت این است که اگر چه دانسته‌ها در ما بدون شعور [illegible] ولی بسیار کم مولود توجه واقع گردند. این است که دانسته‌ها از آنچه در ما جریان دارد بجز [illegible] عقل یا ادراک ملکه یعنی احساسات [illegible] یا سلسله‌ها تعمیم میگردد [illegible] آنها از آن [illegible] نمیکنیم.»

پول ژانه میگوید: «صفت اصلی یک اثر نفسانی این است که در حصول آن بدون احساس داخلی [illegible] بوجود آن [illegible] ممکن نیست بدون این شعور چنین اثری برای ما وجود ندارد.»

درجات شعور: درجه وضوح و روشنائی [illegible] یعنی شعور متفاوت است حتی میتوان گفت درجات آن لاتعد و لاتحصی است. برای فهم درجات مختلفه شعور کافی است دقت [illegible] نمائیم در حینی که [illegible] از خواب بیدار میشویم تا شعور تام حاصل شود چه درجات مختلفه از شعور را در خود می‌بینیم [illegible] تصدیق خواهیم کرد [illegible] از [illegible] تا روشن‌ترین اشکال آن درجات [illegible] است. [illegible] چند درجه [illegible] میگوئیم:

۱- حالات بسیار دون شعور [illegible] «حالت [illegible] شعوری» [illegible] حالات بین خواب و بیداری [illegible] بیداری و خواب و نیز حالاتی که بعد از بیهوشی و غشی حاصل میشود - در عالم بیداری هم [illegible] شعور یعنی [illegible] روشنی [illegible] [illegible] مشهود است [illegible] و توجه [illegible] داریم [illegible] مثلاً عادة [illegible] [illegible] [illegible]

۲- شعور ساده: در این درجه [illegible] [illegible]

۳- شعور توأم با [illegible]: [illegible] شعور [illegible] این قسم شعور [illegible] «معرفت» [illegible]

۴- حد عالی: [illegible]

۵ حس عبارتست از باخبری تغییری که در بدن بواسطهٔ محرکی ایجاد شده است. حس عمل دماغی است که نسبتاً بسیار ساده است و در نتیجهٔ تحریک آلات حس پیدا میشود. با تکرار تجربیات حس از دایرهٔ صورت سادگی خارج شده و ادراک میشود. فقط در اوایل طفولیت ممکن است که حس بطور خالص وجود داشته باشد.

حواس اساس ذهن ما، ~~مرض~~ تقی اعمال عقلی است.

حس خالص — Sensation pure — فرض کنیم انسان مشغول نوشتن باشد با دقت تمام و در این اثنا که مستغرق در چیز نوشتن است گلدانی وارد اطاق کنیم بوی خوشی بمشام نویسنده میرسد ولی چون حواس او تماماً صرف نوشتن است از همان لحظه احساس خالص خارج نخواهد شد. اما این شخص نویسنده بمحض اینکه دانست که بو ناشی از گلدان است یا بوی گلی است که قبلاً هم بوئیده و امثال آن دیگر از دایرهٔ حس خالص خارج شده و ادراک حسی محسوب است. در اطفال تا مدت مختصری بعد از ولادت ممکن است حس خالص وجود داشته باشد یا در مرضی. حس خالص در پسیکولوژی شبیه به ذره است در علم شیمی زیرا هر دو ساده و بسیط اند و قابل تجزیه نیستند همانطور که علمای شیمی اسم ذره را میبرند در حالیکه خود در حال تنها وجود ندارد همانطور هم در پسیکولوژی نام حس زیاد برده میشود در صورتیکه حس خالص بسختی حاصل میشود. تعریف حس بطور دقت مشکل است. درجات شعوری ادراکات حسی و آنچه را که حس میگوئیم باهم مخلوطند تنها چیزیکه میتوانیم بگوئیم اینست که حسها اولین حوادث شعور را تشکیل میدهند بامعنی که حسها صدا echo ای ~~[illegible]~~ اتصال داخل شدن جریانهای عصبی است در مغز. در ابتدای تولد که هنوز اعضای حس تحت تأثیر هیچ چیز واقع نشده دماغ طفل در خواب عمیقی است و اصلاً شعوری نیست و طفل در روزهای اول تولد تقریباً تمام ۲۴ ساعت در خواب است و ~~[illegible]~~ برای اینکه از این خواب عمیق خارج شود بمقداری تحریکات اعضای حس لازم است. اولین حسی که پیدا میشود اثر اسرارآمیزی[1] در مادهٔ مخی از خود باقی میگذارد که یک تحریک بعدی این اثر را بیدار میکند و انفعال دماغی که حاصل میشود به ترکیب اثر قدیمی و تحریک جدید است. بنابراین نتیجهٔ حاصله از این اثر ~~[illegible]~~ حالت شعوری است که با هر کدام از آنها فرق دارد و درجهٔ عالیتر ادراک را تشکیل میدهد.

---

1 Empreinte mystérieuse

Conscience

بطور کلی ادراک حسی درک عالی تر و مرکب تر از اشیاء است که حس خالص ادراک مبهم[1] (در حوزه ملکه)
حضور اشیاء در ذات است؛ باصطلاح فرانسه sensation pure عبارت است از de l'objet
عبارت است از perception و sur l'objet
بمعنی که فرق حس با ادراک حسی آنست که حس فوق العاده ساده است یعنی موضوع آن شیء مجاور است
ولی ادراک حسی اطلاعاتی راجع بآن شیء با سایه بحس و ادراک حسی با وجود اختلافی که با هم دارند در تقسیمات شبیه
بیکدیگرند که هردو اشیائی را تازه در روشن و حاضر با نشان میدهند برخلاف اشیائی که با آن فکر میکنیم یا تصور
مینمائیم یا بخاطر میآوریم نسبتاً ضعیف و بدون حدت و روشنائی است.

اعمال مغزی حسها — اعمال مغزی حسها بواسطه جریانات وارده است که در سطح مغز میآید
برخلاف اعمال نفسی مثل افکار و تخیلات که خیلی محتمل است در نتیجه جریاناتی باشد که از سایر شکنج‌ها (Circonvolutions) میآید پس چنین بنظر میآید که جریانات وارده از خارج بکفیم فعالیت مغزی درست
میکنند که جریانات وارده از شکنج‌ها نمی‌توانند.

خارجی بودن اشیاء حس — Extériorité des objets.

هر شیئی یا هر صفت محسوس در فضای خارجی حس میشود یعنی ممکن نیست که نور یا رنگی یا هر محسوس دیگری غیر از آنکه دارای
وسعت و حیثیت خارجی بودن باشد مفهوم شود مثلاً صدا را در فضا منتشر حس میکنیم یا لمس در سطح بدن است —
درد را بحیث درک عضوی و قس علی هذا الی آخر.

صفت

حس‌ها دارای پنج صفت‌اند:

اول — اختلاف در جنسیت — راجع باختلاف اعضای حس است و ناشی از طبیعت مخصوص عضو
حس است.
هر عضوی سبب حسی میشود از جنس مخالف حسی است که عضو دیگر سبب آن میگردد یعنی مثلاً چشم
سبب کیفیت باصره میشود گوش سبب شنیدن حس نور همانطور که در نتیجه تحریک طبیعی شبکیه از امواج و اشعه نور

---

[1] amorphe et indifférencie

Conscience

حاصل میشود از راه تحریک الکتریکی عصب باصره یا بوسیلهٔ فشار روی چشم هم ممکن است حاصل شود.
تنها محرکاتی که ممکن است بدماغ برسند عبارتند از ۱ـ ضغطه‌های مکانیکی، ۲ـ تغییرات در کمیت یا مقدار خون ۳ـ جریانات اعصاب وارده Nerfs afferants.

ضغطه‌های مکانیکی عموماً بلا اثرند. تغییرات خونی عمل موقتی دارند برخلاف جریانات عصبی اثر زیادی در حیوة دماغی دارند. هر عصب وارد از یک نقطهٔ معین سطح بدن میآید و قوهٔ مخصوصی از عالم خارج دریابنده است. هر عصبی از محرک مخصوص خود گذشته نسبت بسایر محرکات بدون تأثیر است مثلاً عصب باصره از امواج صوتی متأثر نمیشود و نیز عصب سامعه از اشعه.

هر عصبی در بین تموجات دنیای خارج یکدسته امواج مخصوصی را جهت خود انتخاب نموده و فقط از آن متأثر میشود و بآن جواب میدهد مثلاً همانطور که ما قاشق برای خوردن آش و گوشت و چنگال را برای خوردن گوشت بکار میبریم همانطور الیاف عصبی با فلان آلت نهائی (appareil terminal) برای امواج هوائی بکار میبرد و فلان آلت را برای امواج اثیری. خود عصب مستقیماً ممکن نیست متأثر شود مگر بوسیلهٔ آلت نهائی یعنی مثلاً عصب باصره مستقیماً به اشعهٔ آفتاب جواب نمیدهد.

الیاف عصبی فقط سیمهای انتقالند و بس. آلت نهائی و اعضای حس شبیه به تلفونهائی هستند که عالم خارج در آنها حرف بزند فقط این تلفونها قسمتی از حرفهای دنیای خارج را ضبط میکنند در انتهای دیگر اعصاب سلولهای مرکزی عمل Recepteur را انجام میدهند و عقل باین ارتباطات خیلی دور گوش میدهد.

قسمتهای مختلفهٔ دماغ ـ Energie specifique علمای تشریح تا درجه‌ای بعبر الیاف عصب حسی را نشان میدهند که در فلان نقطهٔ قشر دماغ ختم میشود. شعوری که از تحریک این نقاط سطح دماغ حاصل میشود هر نقطه با نقطهٔ دیگری فرق دارد یعنی مثلاً وقتی لب اکسی‌پیتال تحریک میشود شعور علامت از باصره است و چون لب‌های تامپورال کار کنند شعور عبارت از سامعه است.

دوّم - اختلاف در نوعیّت - عبارتست از حسهای مختلفی که یک عضو سبب میشود مثلاً حس ذائقه گاهی
احساس به شیرینی گاهی به ترشی و گاهی به شوری مینماید. اینها همه حسهای صادره از یک عضو است ولی نوعاً مختلفند.

سوّم - اختلاف در قوّت. - گاهی دو حس که در جنس با هم و نوع یکی هستند ولی از جهت قوّت و ضعف Intensité
با هم متفاوتند مثلاً نغمات موسیقی گاهی نغمه‌ای ضعیف است که تقریباً به زحمت شنیده میشود و گاهی نغمه‌ای قوی است
که شنونده را متألم میکند همینطور طعم تلخ گاهی تلخی آن ضعیف و حتی مطبوع است و گاهی تلخی شدید و سبب کراهت
است شکی نیست و نیز حس حساس فشار. خلاصه تمام حسها از حیث قوّت و ضعف اختلافات زیادی با هم دارند.
اعضای حس طوری ساخته شده اند که درجات ضعف و شدّت را تا درجهٔ زیادی
تمیز میدهند. شدّت و ضعف یک حس متناسب با درجهٔ توجّه و انتباهی است که به آن معطوف میشود.

چهارم - وسعت یک حس - عبارت از مقدار سطحی است که حس در روی آن پراکنده است مثلاً Extension
یک قطعه پول دو ریالی و یک قطعه پنج ریالی که در یک فاصله از چشم نگاه داشته شوند دو قسمت مختلف از عصب
باصره را تحریک میکنند و از این میفهمیم که دو قطعه پول غیر مساوی هستند ولی اگر در فاصله‌های مختلف نگاه داشته شوند
ممکن است هر دو قسمتهای متساوی شبکیه را تحریک کنند و چنین بنظر بیاید که آن دو قطعه پول متساوی هستند retine
احساس اختلاف محل - چون نقاط مختلفه جلد تحریک شود جدا بودن دو محرک را احساس میکنیم
این احساس در نقاط مختلفه بدن متفاوت است مثلاً در نوک انگشتان خیلی حساس و دقیق است در حالیکه
در پشت خیلی مبهم است مثلاً هر دو نقطهٔ پرگار را که چند سانتیمتر فاصله داشته باشند بگذاریم یک چیز حس میشود

پنجم - اختلاف در مدت بقاء - عبارتست از طول کشیدن یک حس با تمیز آن از فاصله
این قطع متحرک و از میان رفتن حس که در نتیجهٔ آن واقع شده حسها در مدت بقاء مختلفند بعضی
زمان طولانی استمرار دارند و بعضی فوری باطل میشوند. از این لحاظ احتمال میتواند باشد که یک حس کی شروع میشود و کی
خاتمه می‌یابد اما نحوه اجمال از روی تحقیق زیرا استقبال حسی در مخ و تحریک عضو حس بموثر خارجی با هم در یک وقت
حاصل نمیشود برای اینکه عضو حس محتاج بوقتی است تا به تحول استعداد استقبال تأثیر خارجی نائل شود و همچنین وقتی لازم

است تا آنکه اثر در عصب مورد مرور کند تا بمخ برسد و بر قطع حس و دوری موثر در یک وقت دفع میشود. با وجود همه اینها میتوانیم مدت دوام هر حسی را بطور تقریب معین کنیم.

بطوریکه گفته شد هر عضو حسی متناسب با یک قسم محرک است که محرک مخصوص آن عضو نامیده میشود مثلاً چشم عادتاً بواسطه تموجات نوری که محرک مخصوص آنست متأثر میشود. گاهی محرکات دیگر هم از قبیل الکتریسته و فشار بطور مبهم در چشم تأثیر میکند اما این قبیل محرکات غیر عادی و اتفاقی نامیده میشود.

اختلالات حواس Desordres de sensation

اختلال حواس هم چنین خیلی شایع است و چون این اختلالها در رفتار مریض تأثیر زیادی دارند لازم است که بدقت تحت مطالعه در آئید.

تغییرات و اختلالات عقلی ممکن است موجود باشد در حالیکه اعمال حسی مریض بدون عیب و نقص باقی باشد مثلاً بسیاری از مبتلایان به مالیخولیا و بسیاری از مجانین حواسشان در کمال سلامت است و عکس قضیه هم صحت دارد باین معنی که حواس ممکن است تا مقداری زیاد مختل باشند بدون آنکه اختلال دماغ وجود داشته باشد مثلاً کوری یا کری خواه اکتسابی یا مادرزادی هرگاه بواسطه تربیت سایر حواس جبران شوند ابداً تأثیری در عقل ندارند همینطور است اختلال در احساس Panesthésie مثلاً در مرضای مبتلا به تابس یا صدای گوش اشخاص کم خون یا مریضهای مبتلا به مرض گوش یا از بین رفتن حس درد Analgésie در مبتلایان به مرض سیرنگومیلی ابداً مربوط بعقل نیستند و بطور کلی سبب اختلال عقل نمیشوند. در بعضی اشخاص کر و لال بواسطه تربیت کاملاً بهبود میابند ۸ صفحه

علت مشترکی از قبیل یک مرض عمومی در جهاز اعصاب یا یک مرض عفونی مثل حصبه یا محرقه البته ممکن است هم در اعمال حسی موثر باشند هم در اعمال عقلی.

اختلالات اعمال نفسی ممکن است سبب اختلال حواس شوند و این زیاد دیده میشود ولی عکس آن صدق نمیکند که اختلال اعضای حس سبب اختلال اعمال عقلی شود. البته این نکته را باید در نظر داشت که زندگانی تنهائی کور و کر که تمامش در سیر نفس میگذرد ممکن است سبب پیدایش Illusion و سوء ظن و

Aysungemyeli

Folie de persécution (ترس از ظلم یا ضرر به دیگری) نامیده میشود.

گفتیم که اختلالات حس در این مجانین خیلی زیاد است و از طرف دیگر می‌بینیم که اختلال و تعمی اعضای حس علت معمولی اختلال عقل نیست بنابراین سبب اختلال حس در این مجانین چیست؟ تنها کار حواس این نیست که فقط منبع اطلاعاتی باشد برای دنیای خارج و بدن خود. بلکه اضافه بر این منبع تولید یک شعور عمومی پیچیده و غیر معین اما خیلی مهمی است که ما را از سلامت عمومی کار بدن خودمان مطلع میسازد. این حالت شعور را Cénesthésie نامند (یعنی حس مبهمی که از وجود خود داریم بدون استعانت از حواس یعنی حسی که از هستی خود داریم این احساس نتیجه احساس عضو مبهمی است و ناشی از جمیع اعضاء و انساج بدن است که از جمله اعضای حس الم [illegible] است.)

Euphorie در حالت سلامتی مزاج این احساس داخلی همراه با مختصر احساس خوشی است جز اینها که احساس خیلی واضحی است و برای جلوگیری دغدغه و ناراحتی خاطر خیلی نافع حتی مختصر تغییر در این احساس داخلی هم کافیست که ایجاد مسرت و خوشی یا بعکس ایجاد ناراحتی و افسردگی نماید مثلاً کار کردن مزاج بطور عادی - استحمام با آب ملایم. تعادل کامل در اعمال تناسلی اینها همه تأثیر زیادی در احساس داخلی ما دارند و نیز احساس خوشی در روزهای نقاهت بعد از مرض ممکن است بحدی جالب توجه باشد که حتی چیزهائیکه معمولاً هیچ بنظر نیاید سبب مسرت و لذت باشد (مثل راه رفتن نفس کشیدن) ۲

Cénesthésie در امراض عقلی تغییرات ~~داخلی~~ و اختلالات عمیقی در این حس واقع میشود و این احساس هیچ تناسبی با حالت واقعی بدن ندارد مثلاً گاهی مریض احساسهای غریبی در اعضاء مینماید. انجالنهایه نتیجه اختلالات مذکور است که بطور غلط باعضاء نسبت داده میشود هر که احساس داخلی همیشه ادنج مختل میشود و گاهی برعکس بدون دلیل مریض احساس خوشی میکند و در رنج است. گاهی حالت Hypochondrie بر مریض غلبه میکند بعضی از دیوانه‌ها مخصوصاً مبتلایان به جنون پیری Démence sénile با وجود اینکه صحت عمومی آنها خیلی مختل است فوق العاده احساس خوشی میکنند و همیشه از حالت مزاجی خود راضی

هستند. در مالیخولیا و نوراستنی و در حالت Involution (سیر قهقرائی) مریض احساس ناخوشی میکند (خوش نبودن) Malaise. در حالات اختلال عقل حس داخلی مختلف است بعضی از مرضی بدون علت مسرورند اما غالب اوقات حزن زیادی بر آنها غلبه دارد.

اختلال در حس داخلی ممکن است بشکل مخصوصی در آید مثلاً حس منحصر بعضلات باشد در بعضی از مجانین حس خستگی بکلی از میان میرود و از این سبب آن میشود که دائماً بدون قصد و اراده در حرکت و کار است و مسلم است که افراط در کار و حرکت تا چه اندازه قوای او را میکاهد.

بالعکس حس خستگی ممکن است بحد افراط برسد و این یکی از علائم مهم نوراستنی است در نوراستنی باید بمریض استراحت کامل داد اما مریض مبتلا بنوراستنی خیلی [illegible] هر بین و ترسناک است از هر حرکتی های آتیه متحیر است و این ترس و نگرانی سبب آن میشود که در کار افراط میکند البته این کار زیاد هم نتیجه اش اینست که حس خستگی و احساس ناخوش بودن مریض زیادتر میشود.

در اختلالات عقلی تغییرات حسی داخلی دیگری هم که بعضلات نسبت داده میشود بوجود میاید از این قبیل که بعضی از مجانین احساس سبکی و خفت مخصوص میکنند که بنحو تخیلات فاسده غریبی میشود مثلاً احساس میکند که میتواند بپرد و یا آنکه احساس میکند که از چوب پنبه یا بخار ساخته شده است یا آنکه خیال میکند روح خالص است و هیچ جسم ندارد. در فلج عام. پ. ج. ع. و جنون جوانی Démence précoce ممکن است این خیال واهی برای مریض پیدا شود که سر یا معده یا عضو دیگری ندارد یا این احساس پیدا شود که مثلاً امعاء بسته شده یا این احساس که بدن خیلی کوچک شده یا بالعکس خیلی بزرگ شده. بازوها یا اعضای دیگری بزرگ شده اند یا مثلاً خیال کند که اشتها بحدی زیاد است که سیر شدن ممکن نیست یا آنکه قوه عضلانی یا تناسلی چندین برابر شده. یکی از مریضها چنان خیال میکرد که غالب شبها فرشته ای آمده او را بتدریج کوچکتر نموده تا آنکه بالاخره از راه فرج برحم زنها نگاه داشته است

تناوب در حس داخلی که کم یا بیش منظم باشد یعنی یکی پس از دیگری حاصل شود زیاد دیده

میشود مخصوصاً در جنون ادواری Folie périodique

تغییرات ناگهانی و کامل در سبک حس ممکن است حس وحدت شخصی را از میان ببرد و مایهٔ
خیالات فاسده ای شود که مریض خیال میکند مبدل بشخص دیگری شده گاهی شخصیت تقسیم بدو نفر میشود
Dédoublement de la personnalité یا آنکه شخصیت تناوب پیدا کند. حافظه ممکن
است بطوری از میان رود که مریض در هر یکی از دو حالت بکلی حالت اولی را فراموش نموده باشد. این حالات
گاهی در هیستری دیده میشود:

الکلیسم

اختلالات در حس لمس و حرارت و درد — در الکلیسم اختلالات زیادی از قبیل
Paresthésie و Anesthésie در دست و ساق و صورت دیده میشود که غالباً نتیجه التهاب
عصب است و این اختلالات در حس اساس خیالات فاسده است از قبیل آنکه الکلیک خیال میکند — névrite
با طوقهای الکتریک ببدن او وصل شده یا گردهای سمی روی بدن او پاشیده اند. در Dégénérés
anesthésie زیاد دیده میشود و بهمین جهت است که غالباً خود را مجروح می زند. در هیستریکها anes-
thésie و Hyperesthésie بروز میکند و نیز در خستگی روحی Fatigue mentale
در خرافت Stupeur و اختلالاتیکه در صرع دیده میشود و همچنین در [illegible] و ضعف العقلها
débilité mentale که بیحسی زیادی نسبت بسرما دیده میشود. البته باید دانست که
این مرضی اگرچه سرما را احساس نمیکنند ولی آثار تأثیر سرما در آنها دیده میشود در مالیخولیای حاد anesthésie
غالباً دیده میشود بطوریکه محرکات دردناک هیچ تأثیری در آنها ندارد.

اختلالات حس ذائقه و شامه — در اینجاها ممکن است این دو حس ضعیف شود یا بکلی از میان
برود گاهی در [illegible] و [illegible] Perversion [illegible] این دو حس دیده
میشود از قبیل خوردن نجاست یا تحمل بوی بد. افراط در حس شامه Hyperosmie در هیستری دیده میشود

اختلالات حس سامعه و باصره — طنین معمولی از قبیل آنچه در کم خونی و نوراستنی

دیده میشود جزء امراض عقلی نیستند مگر اینکه شخص بطور غلط آنها را تفسیر کند. افراط در مطالعه در مقابل نور شدید
و بعضی از فالجها دیده میشود و نیز قوهٔ تحمل شبکیه در مقابل نورهای خیلی تند در Dégénérés ها زیاد دیده میشود
که می‌توانند خیره با آفتاب نگاه کنند. در الکلیک‌ها صعوبت تشخیص الوان و حس نور و برق خیلی شایع
است کوری هیستریک هم دیده شده است. سایر اختلالات در تحت عنوان اختلالات ادراک
حسی ذکر خواهد شد.

ادراک حسی Perception

آنچیزی را که بوسیلهٔ اعضای حس متوجه ایم در شعور خود ادراک کنیم مدرک حسی نامیده میشود بعبارت
دیگر ادراک حسی جلوه و نمایش شیئی خارجی است در شعور در ادراک حسی همیشه موضوع احساس یک چیز است در
زمان حاضر و این ادراک نتیجهٔ چند چیز است اول احساس محسوسات مخصوص بخود احساس که اضافه بر حس
خالص مشتمل است بر نسبت و ربط آن شیئی محسوس با محیط خود. دوم یادگارهای تجربیات گذشته
سوم شعور و حس باطنی (Subjectif)

چون گفتیم احساس از قبیل شنیدن، دیدن، لمس وغیره پیدا شود ذهن در شناختن آن
بر میآید یعنی آنرا از سایر اعمال نفسی تمیز میدهد و آنرا بمنبعی که از آن ناشی شده اضافه میکند و نیز
بطریقی که واصل شده منسوب میدارد و امثال اینها و از این راه حس رنگ مخصوصی بگیرد یعنی از عالم
حس خارج شده و داخل در دایره ادراک میشود این است که میگویند ادراک حسی عبارت است از حس تأویل
تفسیر شده.

برای توضیح بگوئیم: چون انسان برای اولین مرتبه چیزی را احساس میکند در مقابل آن
احساس حیران و سرگردان میشود و چیزی از آن نمی فهمد و مطلقاً قادر بر فهم آن نیست. بر این احساس مدتی
ممکن است بگذرد و از منطقهٔ شعور هم خارج شود ولی اثر آن بتمامه معدوم نمیشود زیرا در انسانی
قوه ای است که اثر عملیات نفسی را محفوظ میدارد یعنی ممکن نیست هیچ عملی در ذهن واقع شود مگر

آنکه این قوه اثر مخصوص آنرا حفظ نماید هر قدر طول بکشد این اثر محفوظ خواهد ماند علمای پسیکولوژی در تفسیر این
قوه حیران هستند و نهایت کوشش را در راه فهم آن بکار برده اند ولی بجائی نرسیده اند و نمیدانند که آیا این تغییر
در مادهٔ مخ است یا در احوال نفسی است یا هر دو باهم است یا هیچکدام نیست. قدر مسلم این است که اثر موجود
است. این اثر هرچه باشد اساس ادراک حسی است و برای فهم اینکه چگونه این اثر اساس ادراک حسی میشود

چون برای اولین مرتبه چیزی را احساس کنیم بطوریکه گفته شد طولی نمیکشد که آن احساس از
دایره شعور خارج شده فقط اثری باقی میگذارد هرگاه این احساس را [illegible] و اثر آنرا [illegible] فرض کنیم
چون همان چیز را دفعه دوم احساس نمائیم احساس جدید [illegible] که اثر [illegible] را بیدار نموده و از او مجزا
و این دو با یکدیگر ارتباط پیدا مینمایند و حالت مرکبی بوجود میآورند باین شرط [illegible] + [illegible] و چون مرتبه
سوم احساس کنیم نتیجهٔ دیگری داریم که عبارتست از [illegible] + [illegible] الی آخر.

خلاصه تکرار اثر را قوی میکند و قوت اثر باعث معرفت است.

تبصره - مسئله‌ای را که باید دانست اینکه احوال نفسی که از حس در خارج است ~~و~~ ...
و سوم است بخواطر انفعالی زیرا از خارج میآید و نفس بدان متأثر میشود. اما خواطریکه از خود نفس پیدا میشو
و از خارج نمیاید خواطر استحضاری نامیده میشود زیرا نفس آنها را برگردانده و به دایرهٔ شعور راجع میدهد این
خواطر اگرچه در ابتدا انفعالی بوده اند ولی حالا جزئی از نفس محسوبند.

گفتیم که انسان شروع بخواطر انفعالی میکند مثلاً احساس یا دیدن کتاب بعد منتقل بخاطره‌های
استحضاری میگردد زیرا حس کتاب آثار مربوط بکتاب را از قبیل اشکال و صفات آنها را از نو میکند و — چون نفس میرسد
اینها را بدایرهٔ شعور میآورد و خود احساس فعلی که دیدن کتاب باشد با همهٔ اینها متفق شده و از این راه تمیز
داده میشود. نتیجه این است که ادراک حسی حالت انفعالی فقط نیست و نیز فقط حالت استحضاری نیست بلکه حالت
انفعالی و استحضاری باهم است.

ممیزات ادراک حسی - هریک از ادراکات حسی را چون تجزیه کنیم به سه چیز واقف میشویم

اوّل معرفت Connaissance ـ معرفت هیچوقت از ادراک حسّی منفک نیست. البته ممکن است چیزی را احساس کنیم که سابقه با آن نداشته باشیم با این حال رنگ و شکل و ثقل و بو و سایر صفات آنرا می‌فهمیم و محال است که چیزی در دایره ادراک حسّی واقع شود که مطلقاً معرفتی با آن حاصل نکنیم.

دوم ـ تحدید محل ـ مثلاً در تاریکی پای ما بصندلی تصادف میکند عضوی که تصادم نموده و محل آنرا می‌دانیم

سوم ـ حالهٔ احساس بمصدر خارجی ـ باین معنی که ادراک حسّی را حسّی را بچیز خارجی اضافه میکنیم که از آن پیدا شده است.

Aperception (perception attentive)

ضدّ آن perception obscure یا petite perception

یا subconscience است.

اختلالات در ادراک حسّی

فقدان ادراک حسّی Imperception ـ عبارت از اختلال حسّی است که در آن با وجود سلامت اعضای حس مریض نمیتواند بگوید چه چیزی می‌شنود یا می‌بیند یا میبوید یا میچشد و غیره این حالت را عموماً agnosie گویند.

Asymbolie ـ یعنی مریض نمیتواند بطور متناسب ادراک حسّی را با اسم آن مرتبط سازد مثلاً دکمه ای را با خودش نشان داده می‌پرسیم چه چیز است جواب میدهد یک چیزی یا چیزی برای چیزی یا یک چیزی برای نگاهداری یک چیزی. اما چه چیز است بگو نمیدانم.

جبر فکری Inertie de l'idéation ـ یعنی عجز از خلاصی یافتن از یک فکر گذشته که بر سایر افکار حاطه میکند یا در افکار بعدی رجعت میکند مثلاً مدادی با خودش نشان

میدهید جواب بیدهد. معهذا بعد یک قوطی کبریت نشان میدهید جواب بیدهد قوطی برای مداد.

اینحالات ممکن است تا اندازه ای در اطفال ملاحظه شود بواسطه اینکه اطفال هنوز تجربه ندارند در آدم

بزرگ اینحالات غالباً نتیجه اختلال در عمل Association است

اساس طبیعی فقدان ادراک حسّی

– فقدان ادراک حسّی در مرض شریانهای دماغی

واقع میشود مخصوصاً شریانهای کورتکس. در حالات خستگی زیاد در الکلیسم حاد یا مزمن و در سایر مسمومیت ها. این (الکلیسم)

اختلالات در عمل دوران عکس العمل بسیار بدی در اتصال بین نورونهای بین کورتکس دارد و در نتیجه ارتباط دماغ

را با محیط خود ناقص مینماید. در این حالات نه فقط عمل عقل ناقص است بلکه عموماً دچار اشتباهاتی میشود که Il-

lusions و Hallucinations نامیده میشود.

Hallucinations – مقصود از hallucination این است که صور ذهنی

بسیار روشن واقع شود که انعکاس خارجی پیدا کند مریض آنها را حقایق مسلم پنداشته و بطوری از آنها صحبت

میکند که معتقد است که از عالم خارج بیاید بعبارت دیگر میتوان گفت که hallucination عبارتست

از یک مدرک حسی که بدون محرک خارجی که عادتاً برای پیدایش آن مدرک حسی لازم است حاصل شده باشد.

Illusion – عبارت از یک اشتباه حسی است که در آن صفات خیالی و تصوری

بیک مدرک موجود اضافه میشود. ضمیمه بالیقین باینکه این ف در ادراک امر واقعی و صحیحی است مثلاً بواسطه بادی که به برگ

درختان بوزد مریض صداهائی تصور میکند. بنابراین مشاهده میشود که یک محرک خارجی موجود است ولی این محرک آن

محرکی نیست که بطور عادی یک مدرک حسّی مخصوصی را بوجود بیاورد.

Hallucinations بنا بنوع مخصوص حسّی که مبتلا به است طبقه بندی میشود یعنی باصره

لامسه. شامه. ذائقه. درد. حرارت و غیره halluc. های تناسلی halluc. حرکت و تمیز Halluc.

را باقسام ساده و مرکب تقسیم میکنیم.

Hallucinations ساده – عبارتست مثلاً از برق زدنها. عبور اشعهٔ نور یا صدای

ناگهانی یا سایه‌های مبهم.

Hallucinations مرکب از اقسامی است که مهمترین آنها در دایره سمع و باصره واقع میشود و عبارتند از دیدن صورتهائی و یا شنیدن صداهائی.

Hallucinations بواسطه اختلال مراکز association پیدا میشود مبتلا به Hallucination عادتاً بنواقص نفسی دیگری هم مبتلا میباشد.

Hallucination را شاید بتوان مرتبط با رؤیا دانست زیرا همیشه یکمقدار تیرگی شعور با آنها همراه است و مثل رؤیا از اجزاء قسمتی حیوة گذشته فرد تشکیل یافته ولی مریض آنها را مثل خواب بی اهمیت نمیشمارد و بلکه خیال می پندارد که یک شیئی خارجی متمایز از شخصیت اوست و معمولاً عکس العمل emotion مهمی با آنها همراه است.

خیلی نادر است که مبتلای به Hallucination دارای قوه حکم و قضاوت صحیحی باشد یعنی خود بتواند حکم کند که Hallucination امر واقعی نیست بلکه اشتباه و بگفتیم مرضی است بلکه بعکس مریض انواع و اقسام توضیحات و تعبیرات میدهد که این خیالات باطله حقیقی و تحقق شده است بهیچ رد حقیقت و حقیقت آنها برای مریض یک حقیقت غیر قابل انکاری است.

Hallucinations از راه گوش. - از سایر اقسام بیشتر واقع میشود و در مهمترین آنها صداهائی را که مریض Hallucine می شود ندرتاً صدای طبیعی است و بطور اکثر صدای گریه و بسیاری از اوقات صدای آمرانه و ترساننده و دشنام و فحش است. ناخوش چنان احساس میکند که مجبور است گوش فرا دهد و خود را مجبور باطاعت صداهای آمرانه میداند مثلاً مریضی از نزدیکی رود خانه ای میگذشت صدائی را شنید که او بگوید خود را به آب بیانداز مریض فوری اطاعت نموده بعد از آنکه او را نجات دادند گفت بمن گفتند چنین کنم و مجبور باطاعت بودم صدای تهدید کننده و ناسزا همچنین است مریض را مجبور باین میکند که بیکنفر عابر حمله کرده حتی کسی را بکشد و بر ضد دشمنان خیالی و فرضی خود حمله نماید

x Hallucinations باصره‌ای باندازهٔ Hal. های از راه گوش شایع نیستند
این Hallucination ها غالباً ناشی از تب یا سرسام‌های ناشی از مسمومیت میباشد
Hallucinations ذائقه و شامه عادتاً همراه است ناخوش از بوهای بد شکایت
میکند یا از چیزهای متعفن یا سمی شاکی است گاهی شکایت او این است که بادهای سمی بر او میوزد یا آنکه نجاست
بخوراک او مخلوط کرده‌اند. دفاع ناخوش باین ترتیب است که متصل تف میاندازد یا بینی خود را می‌بندد
و گاهی دفاع او عبارت از این است که از خوردن امتناع مینماید.
الکلی: Hallucinations لامسه در الکلیک‌ها و سرسام‌های ناشی از کوکائین زیاد
دیده میشود.

Hallucinations درد و حس گرمی و حرارت زیاد در حالات جنونی مزمن
خیلی شایع است مثلاً بعضی مرضی شکایت میکنند که آنها را زنده میسوزانند یا آنکه آهن داغ ببدن آنها فرو میبرند
یا آنکه جریانهای الکتریک ببدن آنها وصل است.
Hallucinations حرکت عبارتند از ادراک حرکت خیالی و وهمی مریض
چنان حس میکند که اعضای او مثلاً زبان یا عضو دیگری و گاهی همهٔ بدن او بواسطهٔ یک قوهٔ غیر معلومی که
هیچ کنترول و ضبط نفس و اراده‌ای در مقابل آن ندارد حرکت میکند.
این Hal. حرکت ناطقه‌ای خیلی مهم است مریض حس میکند که عضلات دالات
تلفظ او عیناً همانطور که در صحبت کردن حرکت میکند بحرکت میآید و این خیال بقدری ممکن است قوت پیدا
کند و تقریباً حرکت پیدا کند ناخوش علی رغم خود بحرف بیاید چون شاید بشنیم می‌بینیم حرفهائی که مریض
میزند غالباً مخالف با شخصیت فرد است Dédoublement de la personnalité
و ممکن است سبب حزن و اندوه فوق العاده مریض شود زیرا غالب اوقات حرفها عبارتند از حرفهای شرم
آور یا فحش.

در بسیاری از مواقع افکار مریض را از این راه میتوان کشف نمود یعنی مریض بدون اراده و علی رغم خود افکار نهانی خود را آشکار میسازد.

نوشتن خود بخود هم شبیه به تقسیم گفتار است.

بطور کلی میتوان گفت که هرچه حالت اختلال عقل حادتر باشد تأثیر Hallucination ها بیشتر است ولی چون حالت حاد اختلال نفسی تخفیف پیدا کند، تأثیر Hallu. ها کمتر میشود خواه مریض رو به بهبودی برود و یا رو بجنون کامل. در هر دو حال تخفیف پیدا میکند.

برای پی بردن به Hallu. ها و تشخیص کیفیت آنها ممکن است مریض از روی اراده و عمد حقیقت را از آنها صحبت کند و یا آنکه ممکن است از شدت خرابت عقلی نتواند صحبت کند یا ممکن است خیلی خودداری نموده و سکوت اختیار نماید یا آنکه بواسطه سوء ظن زیاد حرف نزند. اگر جلب اعتماد مریض ممکن نشود بواسطه دقت در رفتار مریض و هیئت مخصوص او مثلاً محکم بستن چشمها و گوشها و حرف زدن گوش یک جهت مخصوص خیره نگریستن بیک محل مخصوص در حالی که چیزی در خط دید او موجود نیست، با این وسائل میتوان تشخیص داد ضمناً باید دقت نمود و چیزهائی را که مریض بخود میگوید شنید یعنی موقعی که مریض خبر ندارد کسی مواظب اوست گوش داد و از آنچه شنیده میشود برای تشخیص استفاده نمود، اضافه از حالات و حرکات و ظواهر مریض که حکایت از خوف یا غضب یا سایر انفعالات مینماید میتوان حالات نفسی او را استنباط نمود چون Hallu. ها تقریباً در ۵۰/۱۰۰ مبتلایان به امراض عقلی واقع میشود، فایده ای ندارد که جمیع اختلالات نفسی را که توأم با Hallucinations هستند ذکر نمائیم.

یک موضوع عملی خیلی مهم برای پیش بینی مرض این است که وجود Hallu. ها اغلب آشکار میسازد که دوره مرض طولانی خواهد بود.

Illusions بیشتر اوقات در حالتهای حاده اختلالات نفسی دیده میشود که در نتیجه مسمومیت (مثل حشیش و الکل) یا فرسودگی حاصل شده است.

از نقطه نظر عملی مهمترین ~~ـــــــــــ~~ انسانهائی هستند که در مرض تربیت شخص را
که در اطراف او هستند (پدر و مادر و خواهر و نزدیکان) فراموش کنند و اشتباه نمایند در بعضی مستلایان به بیماری
حس جهت شناختن نزدیکان با زمان در آنها نقص پیدا میکند.

ادراک معانی کلی Conception

یعنی مجرد ساختن Abstraction و دوباره ترکیب کردن صفات یکعده از
افکار یا ادراکات حسی مثلاً از تکرار عده زیادی از ادراکات حسی گل سرخ شما یک مفهوم مجردی از قبیل عطر و
برگهای گلگون و ساقه پرخار شکل متصور میشود که این مفهوم، دوباره بشکل مفهوم کلی گل در میآید. اما اگر
مفهوم هر یک از گلهای سرخی را که دیده ایم فکر گل مخصوصی است یعنی فکر معنی جزئی است نه مفهوم مجرد گل بطور
کلی.

فرق بین مفهوم کلی و معنی جزئی — معنی جزئی معنی خاصی است که جز یک فرد یا چند عدد
از افراد نوع را شامل نیست مثل زید یا یکدسته از شاگردان مدرسه.

معنی کلی معنی عام است و شامل جمیع افراد نوع است.

برای کلی صورت حقیقتی در ذهن نیست زیرا در خارج صورتی ندارد بخلاف معنی جزئی که صورتش در
عقل محدود و معین است. بسیاری از معانی کلی بین مردم شیوع دارد که شرح آن مشکل است. هر کسی یک فهم
اجمالی از کلیات دارد زیرا دوره زندگانی کافی نیست که انسان برای هر معنی یک تعریف علمی منطقی پیدا کند
مثلاً از مردم تعریف چیزی را بپرسیم در جواب میگویند معمولاً چیزی است شبیه بچیزی بفلان و امثال آن. اما در
علوم مخصوصاً در علوم ریاضیه بحث شان در معانی کلی است مجبوریم که معانی کلی را بدانیم.

اما درک کلی همیشه توأم است با شعور عمومی بودن و صدق آن بر بسیاری از افراد مثلاً
معرفت شکل مربع بطور کلی سبب این عقیده است که این معنی شامل هر مربعی است که دیده ایم یا هر مربعی که در آینده
رسم شود.

توضیح رای که عقل در ادراک معانی کلّی می‌پیماید ـ مثلاً چون عقل بخواهد «باغ» را بطور کلّی یعنی نوع باغ را ادراک نماید بعد از طی چهار مرحله که بترتیب ذکر میشود بمعنی کلّی باغ میرسد.

۱ـ ملاحظه ـ وصول بمعنی کلّی ممکن نیست مگر بعد از آنکه انسان چند عدد از معانی جزئی را ملاحظه نموده باشد مثلاً کسی که باغ را ندیده و وصف آن را نشنیده نمیتواند در نفس معنی کلّی از آن داشته باشد و

۲ـ مقایسه ـ بعد از آنکه انسان یک عده از معانی جزئی را ملاحظه کرد عقل شروع بمقایسه آنها با یکدیگر مینماید. طفل چون اولین باغ را می‌بیند کلمهٔ باغ را اسم علم پنداشته و خیال میکند که تنها یک باغ در دنیا است و چون باغ دوم و سوم و چهارم را می‌بیند فکر تعمیم بتدریج در نفس او پیدا میشود ذهن باغ اول را میخواند و اشتباه باغ ثانی را متوجه میشود و شروع به بحث و تفتیش از جهات اتفاق و اختلاف بین آن دو باغ میکند یعنی از یکی بدیگری میرود تا بمعنی مشترک بین دو باغ میرسد صفات عرضی را که جزئی از حقیقت باغ نیست و باغ اول یا ثانی بدان متصل شده نفی میکند و باین طریقه بنتیجه‌ای میرسد که عبارتست از چیزهای ذاتی مشترک بین همهٔ باغها.

ذهن در این حال گاهی متوسل میشود به الفاظ و صورتهائی که اسم معقول ... مثلاً در اکثر عقول ...

۳ـ تعمیم Généralisation ـ بعد از آنکه طفل دامنهٔ تجربیاتش توسعه پیدا کند باین نتیجه میرسد که همهٔ جزئیات مشترک بین افراد باغهاست تحت یک اسم مجتمع نماید. اطفال صغیر و اشخاص جاهل معتادند که خیلی زود بتعمیم بپردازند خلاصه چون طفل باغهای متعددی را مشاهده کند بمعنی عام میرسد (البته بعد از مقایسه) و آن معنی عبارت از این است که مثلاً باغ زمینی است محصور بدیواری که اشجار یا گل در آن میروید خواه دیده باشد خواه ندیده باشد خواه کوچک یا بزرگ یا مربع یا مستطیل.

۴ـ تسمیه. نام گذاری ـ چون سه مرحلهٔ مذکور طی شد صورتی که در ذهن حاصل است صورت مبهمی است که اسمی بآن میدهیم. (۱) [illegible]

بین لغت و فکر رابطهٔ زیادی است زیرا لغت وسیلهٔ نگهداری فکر و مستند قوهٔ حافظه است.

Présentation حسها و ادراکات حسّی گاهی نمایشهای ابتدائی نامیده میشود

primaire در حالیکه صور و انگار Presentation secondaire یا Rep–
resentation نامیده میشود.

تداعی معانی Association des idées.

عملی است که بواسطهٔ آن یک فکر فکر دیگری را میخواند و اعمال مطابق با قانون تداعی معانی است که ممکن است بطریق ذیل بیان شود.

اعمال حساسات یا حالات نفسی دیگر که با یکدیگر یا متعاقب یکدیگر واقع میشوند عادتاً طوری بیکدیگر چسبیده و متصل اند که بعد هنگامیکه یکی از آنها در ذهن حاضر شود دیگری هم مستعد پیدا شدن است.

تداعی معانی را باین طریق طبقه بندی مینمائیم:

اول تداعی از راه شباهت یا تباین

دوم تداعی از راه نزدیکی در ذهن (نزدیکی زمانی یا مکانی)

۱ـ تداعی از راه شباهت یا تباین ـ اشیاء ما را بیاد چیزهائیکه شبیه و مانند آنهاست یا متباین و ضد آنهاست میاندازد. این شباهت یا تباین بین اشیاء لازم نیست کامل باشد بلکه غالباً جزئی است. مثل تغییر نظامی را که با لباس فرم او می بینیم بیاد دوست خود که نظامی است می افتیم یا عکس کسی را میبینیم بیاد خود او می افتیم.

۲ـ تداعی معانی بواسطهٔ اقتران در ذهن ـ اگر A یک وقتی در فکر با B بذهن سپرده شده است هر وقت در آینده فکر A پیدا شود عادتاً ما را متذکر B میکند.

پیدایش تداعی متوقف است بر اولاً تازه بودن تداعی ثانیاً تکرار تداعی ثالثاً شدت احساس اولی و درجهٔ اشتباهی که در نتیجهٔ آن حاصل شده رابعاً تناسب بین خصوصیات (هرچه تناسب بیشتر است زودتر پیدا میشود) آن لحظه و افکاری که با آن تداعی داشته.

عقل طریقهٔ غریبی در ربط معانی بیکدیگر دارد و نیز با طریقهٔ غریبی از هرچه در آن خطور نماید سلسله‌ای

تشبیه به این که تمام حلقه های آن سلسله بیکدیگر متصل است هیچ حقیقت منفردی در ذهن وجود ندارد یعنی هیچ چیزی در ذهن نیست که ب[ا] سایر حقایق متصل نباشد.

هیچ چیز وارد حواس نمیشود مگر آنکه خود را مربوط بحقیقت سابقه ای کند و با بعضی قدیمی را بخاطر آورد بنا بر این تداعی معانی عبارتست از ارتباط بین دو خاطره نفسی که خطور یکی از آن دو در ذهن مستلزم حضور دیگری است چون بدقت ملاحظه نمائیم می بینیم که این ارتباط که سبب تداعی معانی میشود بر دو قسم است: اول ارتباط حقیقی [بمبدا الطبیعی] و منطقی که عبارتست از روابط منطقی که یکی را به دیگری مرتبط میسازد زیرا هر حقیقتی که بذهن برسد عقل در پی یافتن علل و نتایج آن بر میاید مثال رابطه حرارت با آفتاب. دوم ارتباط اتفاقی که قوهٔ منطق در آن راهی ندارد بلکه رابطه عرضی است مثل ارتباط بین اشخاص و اسم آنها یا ارتباط بین حوادث و تواریخ.

تداعی مرکب — از آنچه گفته شد چنان بر میاید که تداعی معانی امر ساده ایست و عبارتست از ارتباط بین دو خاطره نفسی ولی آنچه گفته شد از جهت توضیح مطلب بود و حقیقت این است که تداعی معانی همیشه مرکب است زیرا یک چیز عادتاً فقط بیک چیز دیگر مرتبط نیست بلکه باشیاء متعددی متصل و مرتبط است.

اختلاف خطور توالی از حیث سرعت و کندی — خطور توالی در عقل بعد از پیدایش مقدمات همیشه بیک شکل نیست بعضی از توالی اصلاً تابع مقدم نمیشوند بعضی بعد از زحمت و کوشش زیاد تابع میشوند و بعضی دیگر بمحض پیدایش مقدم با سرعت پیدا میشوند مثلاً بفکر شخصی میافتیم و هر چه اسم او را تجسس میکنیم بیادمان نمیاید (خیانت حافظه) گاهی پس از مدتی کوشش و بیاد میاید که شباهت بآن دارد و گاهی بدون زحمت و کوشش.

اختلاف توالی و اختلاف اشخاص — یک معنی باختلاف اشخاص توالی آن مختلف میشود و علت این است که مردم از جهت میل و رغبت و در جهٔ زندگی مختلفند و هر معنی آنچه را که مناسب میل و رغبت و درجهٔ زندگانی صاحب آنست دعوت بنماید.

Imagination. تخیل ×

تخیل آنست که عقل صوری ترسیم کند که در رسم آن صور از محسوسات و مدرکات گذشته

استمداد نموده و با نها ترتیب مخصوصی بدهد.

تخیل بر دو قسم است :

۱- تخیل استحضاری *Imagination reproductrice* - تخیل استحضاری کاملاً متوقف بر محسوسات گذشته است ~~در ذهن بهمان طریقی که قبلاً ادراک شده~~ بعبارة اخری برگرداندن محسوسات گذشته است در ذهن بهمان طریقی که قبلاً ادراک شده مثلاً درک بی وصف محلّی را تخیل میکنیم که قبلاً آنرا دیده‌ایم البته در ذهن تخیل ما عبارتست از تذکر با آنچه که قبلاً دیده‌ایم.

۲- تخیل اختراعی یا ابتکاری . *Imag. - Imag. créatrice* - *productrice ou constructive* - تخیل اختراعی یا تخیل ابتکاری در تنظیم تخیل محسوسات گذشته تکوین تازه‌ای پیدا میکنند که در حیوة گذشته آنرا ندیده‌ایم باین معنی که استحضار مدرکات سابقه است با تغییرات و تبدیلات و افزایش یا نقصان.

پس تخیل عبارت از این است که عقل صوری ترسیم کند که در رسم آن از محسوسات سابق کمک بجوید در حالیکه در موقع تخیل ابتکاری هیچ حسی داخل در عمل نیست.

متخیله برای صادر کردن یک صورت کامل دو کار میکند اولاً دعوت محسوسات گذشته است که در حافظه باقی مانده. دوّم ترتیب این صور بشکل مخصوصی برای پیدا شدن حادثه‌ای که تخیل آن مقصود است.

اقسام تخیل اختراعی یا ابتکاری - بر دو قسم است سلبی و ایجابی.

تخیل سلبی - یعنی تخیل بی اراده و بی اختیار بدون قصد و عزمی معین از قبیل آرزوهای محال و احلام بیداری و خواب گاهی این خیالها که خوابهای بیداری نامیده میشود تمام حیوة مریض را اشغال میکند و شخص گوئی در خواب حیوة خود را میگذراند. پس در تخیل سلبی دو نکته موضوع دقت است اوّل آنکه انسان از روی عقل حالم باراده خویش خارج است دوّم آنکه غرض معین و مقصودی در تخیل ندارد.

تخیل ایجابی - تخیلی است که اولاً متوجه بطرف معین و محدودی است ثانیاً زمام آن

بدست عقل است و انسان از روی شعور کامل و اراده صحیح مواد و عناصر را باقتضای غرض اصلی که دارد انتخاب مینماید.

تخیل سلبی برای صحت عقلانی انسان خیلی مضر است و یکی از امراض بزرگ شمرده میشود برخلاف تخیل ایجابی که سرمایه اختراعات و ابتکارهای علمی و صنعتی است.

تخیل را از نظر علت و غرض به ۳ قسم میتوان منقسم نمود: ۱- تخیل بغرض عقلانی ۲- تخیل بغرض عملی ۳- تخیل بغرض صنعتی.

۱- تخیل عقلانی - وسیله ایست برای معرفت چیزهائیکه از حواس ما غائب است

۲- تخیل عملی - وسیله ایست برای معرفت عمل اشیاء. اینقسم تخیل راه فهم اختراع است که مخترع قبل از تجربه و عمل بصرف تخیل نتیجه فلان کار را ادراک میکند.

۳- تخیل بغرض صنعتی - فرق این قسم تخیل با دو قسم دیگر اینست که منجر بتوسعه دایره علم باشیاء یا عمل آنهاست. x

اختلالات در افکار

در مبتلایان بامراض عقلی دو قسم تغییر در عقل ممکن است عارض شود یا در طریقه ادراک حسی است که منجر به hallucinations و Illusions میشود که ذکر شد و یا در طریقه‌ای که دنیای خارج را ادراک مینماید. اینقسم اختلال منجر به افکار هذیانی Idées délirantes و تفاسیر غلط Folie d'interpritation میشود.

افکار هذیانی Idées délirantes - یعنی مجموع افکار مرضی مربوط بنفس Moi psychologique یا مناسبات نفسی با دنیای خارج.

افکار هذیانی ممکن است بچند نحو باشد:

۱- خودبخود Spotané یعنی هیچ ارتباطی بتداعی معانی نداشته باشد.

۲ـ *Amené* افکار هذیانی که بواسطه ذهنی معانی پیدا شود.

طبقه‌بندی افکار هذیانی فوق‌العاده مشکل است زیرا:

خیلی پیچیده و مبهم است خیلی تغییرپذیر است و خیلی مربوط بیکدیگر است. افکار هذیانی که ذیلاً ذکر میشود تقریباً

در تمام امراض و علائم دماغی دیده میشود. مهمترین آن امراض عبارتند از فلج عام جمود صرعی. بلاهت *Ar-riération intellectuelle* مالیخولیا ـ پیری زیاد مسمومیت‌ها امراض عفونی. بطور کلی میتوانیم بگوئیم که افکار

هذیانی بدو قسمت مهم تقسیم میشود از این نظر که مریض یا دنیای خارج را مورد افکار هذیانی دارد *Idées*

Auto Idées یا *Idées de Grandeur* یا شخص خود یا *de persécution*

d'auto-accusation

طبقه‌بندی که *Séglas* از افکار هذیانی نموده خیلی معروف و خوبست او افکار هذیانی را بده

طبقه تقسیم‌بندی میکند:

۱ـ *Idées délirantes d'auto-accusation*. ـ که غالباً

در مالیخولیا دیده میشود. افکار هذیانی مریض از این قبیل است که ناتوانست یا بی‌قابلیت است یا ناخوشی مکرر میکند که در

حال ورشکستگی و افلاس است یا مقصر است. بخود را خیلی پست و ناچیز میشمارد. اطلاع طبیب بر این قسم افکار خیلی مشکل

است طبیب بایستی برای بدست آوردن اطلاع خیلی پرحوصله باشد و اطمینان مریض را جلب نماید. غالباً این

قسم مرضی ساکت اند ولی افکار مذکور باندازه‌ای بر آنها مسلط است که سبب خیلی از خودکشی‌ها است.

اضافه بر مالیخولیا در الکلیسم خواه در دوره مستی یا بعد در الکلیسم مزمن بواسطه ضعف عقلی که در نتیجه

مسمومیت مزمن پیدا میشود. در فلج عام هم علائم مذکور دیده میشود گاهی در اوایل مرض و گاهی در دوره مرض. در

Sénilité یک قسم مالیخولیائی دیده میشود که موسوم است به *Mélancolie d'involution*

یا *Mélancolie tardive* و نیز در جنون پیری *Démence sénile*

عوارض مذکوره را می‌بینیم.

۲- *Idées délirantes de persécution* - بر دو قسم است:

یا آنکه مریض مورد حمله است *Persécuté* که در اینقسم افکار حمله‌ای افکار *Passives* است

یا آنکه مریض خود حمله میکند *Persécuteur* که افکار حمله‌ای *actives* است.

در قسم اول که غالباً در مالیخولیا دیده میشود مریض خود را مستحق عذاب میشمارد. در اقلیم جنون پیری فلج عام حملهٔ صرعی و حالات ضعف عقل مادرزادی زیاد دیده میشود (اهمیت موضوع در طب قانونی)

۳- *Idées délirantes de défense* - در اینجا هم ممکن است *actives* یا *passives* باشد. در قسم اول مریض متشبث بوسائل دفاع میشود و گاهی خیلی خطرناک است. در قسم دوم مریض یقین دارد که در مقابل آنهائی که در تعقیب او هستند اشخاص دیگر از او مدافعه میکنند. اینقسم افکار هذیانی مخصوصاً نزد مرضائی دیده میشود که افکار *Persécution* بر آنها مستولی است.

۴- *Idées délirantes hypochondriaques* - عبارتند از اشتغال فکری دائمی مریض بصحت خود و حالات اعضای مختلفهٔ خود. مریض تمام وقت خود را صرف امتحان خود و مراجعه بطبیب میکند. اساس این افکار غلط اختلال در حس داخلی است که قبلاً مذکور شد. این افکار در اقلیم [illegible] فلج عام مسمومیتهای مختلفه حملهٔ صرعی ضعف عقل مادرزادی دیده میشود.

trouble cénesthésique

۵- *Idées délirantes de négation* (با *Négatisme* که ضدیت مریض با طبیب و پرستار خود است اشتباه نشود) اینقسم افکار هذیانی ممکن است مرتبط با عقل باشد باینمعنی که ناخوش شاکی است که نمیتواند فکر کند.

یا آنکه ممکن است مرتبط با بدن مریض باشد یعنی ناخوش شاکی است که کار اعضای او غلط است یا آنکه معتقد است که اعضای او خراب شده یا اصلاً نیستند.

یا آنکه مرتبط با دنیای خارج باشد باین معنی که مریض معتقد میشود که دنیای خارج تغییر یافته یا نیست (گاهی برای اینقسم مرضی فکر *Immortalité* بجز خاطی که ذکر میشود پیدا میشود و

آن این است که مریض یقین پیدا میکند که اعضا و بدن ندارد ولی حس شخصیت و وجود او از بین نمیرود پس اینطور نتیجه بیگیرد که من بدن ندارم اما وجود دارم و بنا براین (بدون بدن هستم و Immortel هستم)

۶- افکار بزرگی Délire de grandeur - خواه بشکل اینکه مریض از خود راضی است مثلاً معتقد است که صدها میلیون ثروت دارد یا معتقد میشود که بزرگترین علمای عصر است یا معتقد میشود که مقتدرترین مردم دنیاست یا اینکه ناخوش سطامی دارد مثلاً معتقد میشود که اختراعی نموده که بزرگترین اختراع دنیاست اما دشمنان خیالی و جادوگران مانع از آنند که اختراع او تحقق پیدا کند.

۷- Idées délirantes d'énormité فرقش با افکاری که قبلاً ذکر شد این است که در اینجا مریض افکار هذیانی دارد که اصلاً ممتنع و محال است که تحقق پیدا کند در صورتیکه افکار هذیانی Grandeur قابل تحقق و امکان است مثلاً مریض میگوید صدها میلیون ثروت دارد یا خواهد داشت البته این غیر ممکن نیست اما در قسم اخیر غیر ممکن است زیرا مثلاً مریض میگوید پای او را به بند از کوه دماوند خواهم پرید یا باسمان پرواز کند. این قسم افکار هذیانی در دو طبقه از مرضی دیده میشود، یکی مالیخولیای مزمن که Syndrome de Cotard داشته باشد.

Syndrome de Cotard. هذیان مالیخولیائیست که افکار négation یا نفی و Troubles de sensibilité و immortalité دارد که بطوریکه مذکور شد مریض اعضای خود را حس نمیکند و معتقد میشود که عضوی ندارد با عین حال خود او موجود است پس Immortel است. این مرضی غالباً مایل بمرگ هستند و غصهٔ زیادی دارند از اینکه مردنشان غیر ممکن است.

دوم در فلج عام.

۸- Idées mystiques ou religieuses ممکن است افکار تعقیب Persécution در آن باشد که ارواحی در داخل بدن او جای دارند (Sémonopathie interne) یا در خارج جسد او (Sémonopathie externe)

یا ممکن است افکار متکبرانه خاصی در او پیدا شود مثلا ناخوش خیال میکند که از طرف خدا مبعوث شده یا سفارت آسمانی دارد. در مالیخولیا - وسواس - حمله صرعی - مسمومیت - فلج عام انقسم افکار هذیانی دیده میشود.

۹- *Idées érotiques*. یعنی افکار هذیانی که مرتبط با غریزه تناسلی است

اینحالت غالباً در فلج عام دیده میشود گاهی در دوره قبل از فلج و گاهی در همان اول بروز مرض که مریض در شهل [illegible] مقاربت افراط میکند وجود این هر مرض را سریع و عوارض آنرا زیاد میکند. مریض مبتلای باین قسم افکار هذیانی ممکن است در حالت حدت مرض بعصمت سایرین حمله کند گاهی با حرفهای شرم آور ختم میشود بغیر از فلج عام که ذکر شد مسمومیتها مخصوصاً در مسمومیت از الکل این حالت ممکن است دیده شود. در حمله صرعی و نیز در جنون پیری Salacité des vieillards

۱۰- ~~Délire~~ که *Idées délirantes métaboliques* ou délire de transformation ~~de transformation~~ *et palingnostiques* می باشند ممکن است مرتبط با دنیای خارج باشد که مریض خیال میکند دنیا عوض شده یا ممکن است مرتبط بشخص او باشد که مریض معتقد است که خود او تبدیل باجسام غیر ذیروح شده مثل چوب - شیشه - سنگ یا حیوان یا [illegible] شده مثلا مریض مرد خیال میکند زن شده یا زن مرد شده. Palingnostique جنون پالنگنوستیک عبارت است از یکقسم اشتباهی که مریض معتقد میشود که چیزهائی را که برای اولین دفعه دیده است قبلاً دیده یا شناخته است مثلا عوض را در خود میگیرد Fausses reconnaissances (illusions continuelles)

تفاسیر غلط. *Interprétation*

عبارتست از یک حالت مرضی که مریض از نقطه صحیح خارج میشود اما هر وقع و صحیحی را تبدیل بیک ادراک جنونی مینماید. این حالت یعنی تفسیر غلط در بسیاری از امراض دماغی دیده میشود ولی گاهی بتنهائی مهم است باینمعنی که بتنهائی مرض مستقلی محسوب میشود بنام *Délire d'interprétation* حد کامل این مرض عبارتست از اشتباهات زیاد در حکم و قضاوت *Jugement et raisonnement* این مرض را *Psychose interprétative chronique* نامند در این مرض تفسیر غلط نسبت بجنون مثل *Hallucinations* است

نسبت به Psychose hallucinatoire chronique در این مرض عادی ترین
حوادث کافیست که مریض را دچار سوءظن و بی اعتمادی نسبت بمحیط خود نماید. مریض در افکار غلطی که ترتیب داده نه
فقط غور در آن افکار را از قضایای حاضر بگیرد بلکه حوادث جوانی گذشته خود را هم بحکم میطلبد تا کوچکترین
چیزها سبب تفسیر و تعبیر مهمی است. مثل نگاه مختصر اطرافیان مریض تا به اطرافیان لغاتی که بکار میبرند. این
حالات در مالیخولیا در Psychose alcoolique chr. و Psychose chronique
زیاد دیده میشود

اختلالات تداعی معانی

این اختلالات را به دو قسم میتوان تقسیم نمود: اول کندی در تداعی معانی که غالباً در مبتلایان به
مالیخولیا و نیز در فلج عام و در فلج ناقص زونهای کرتکس یا در رشد ناقص زونهای کرتکس از قبیل Débilité
mentale - Idiotie - Imbécilité و در Anesthésie سطحی بدن این حالت
کندی دیده میشود و نیز خستگی زیاد و نوراستنی و امثال آنهم علت این مرض شناخته میشود.

دوم - تندی در تداعی. - این حالت در هیجانات جنونی دیده میشود مریض بدون ربط از
مطلبی بمطلبی میرود و حرفهای او غیر مرتبط است. سرعت جریان افکار مریض اسباب تعجب است. در مبتلایان باین
اختلال قوه Attention مریض خیلی کم و گاهی اصلاً نیست چون مریض بطوری پرت است که منظور
اصلی او از بیان میرود. این شکل سرگردانی و سرعت جریان فکر را در حالات هیجانی بجا این می بینیم: هرچه
حواس پرتی بیشتر میشود قوه اشتباه مریض هم ضعیف تر میشود و در نتیجه اختلال در تداعی معانی بیشتر است
(Manie - Neurasthénie aigue - خستگی عادی خواه بدنی خواه فکری - خواب)

قوه حافظه Mémoire

عبارتست از نگاهداشتن حالات گذشته در دماغ بطوریکه ممکن است دوباره بخاطر آورده شود یعنی
دوباره وارد شعور شود. این عمل بطور کامل چهار مرحله دارد:

۱- بخاطر سپردن Fixation. که عبارتست از دریافت اثر یک مؤثر خارجی.

۲- حافظه. Retention یعنی نگاهداشتن آن اثرها Impressions

بعضی از فیزیولوژیست‌ها معتقدند که رفلکس‌ها هم یک قسم حافظه ایست در نورونهای نخاع.

یکی از مسائلی که مورد مباحثه است این است که آیا بهیچوقت چیزی فراموش میشود. بطور کلی معتقدند که هیچ بهیچوقت impression از بین نمیرود. قوهٔ حافظه بواسطه تکرار اثر قوت پیدا میکند. درجه قوت حافظه برحسب طول مدتی که از ابتدای اثر اولی گذشته تغییر میابد وقتی که تاثیر اولی شدید بوده حافظه ممکن است برای مدت طولانی آن اثر را نگاه دارد.

۳- ذاکره Evocation یعنی بیاد آوردن که همیشه یک قسمت از تداعی معانی است. عوامل احساس و عاطفه مثل ترس ممکن است سبب کندی evocation بشود و از طرف دیگر سرعت بخاطر آوردن بواسطه زیادی Associations مختلفی است که با آن توام است. بعضی اوقات سلسلهٔ افکار بحدی ممکن است مبهم و پیچیده باشد که بیاد آوردن مدتی تعویق افتد.

۴- Connaissance که همیشه توام است با یک احساس آشنائی با آن چیز.

حافظه و بخاطر آوردن ارتباط زیادی با تداعی معانی دارد و قوانینی که در تداعی معانی ذکر شده اساس حافظه است باینمعنی ممکن نیست چیزی بخاطر آورده شود مگر آنکه مرتبط با سایر چیزها باشد زیرا بطوریکه گفتیم ممکن نیست که یک حقیقتی به تنهائی و بدون آنکه مرتبط با حقایق دیگری باشد در ذهن ما باقی بماند.

فرق بین ذاکره و حافظه — حافظه نتیجه قدرت مخ است برگرفتن معانی و نگاهداشتن آن در حالیکه ذاکره عبارت از قوهٔ انسان است که چون یکی از معانی بذهن خطور نماید معنی دیگر را مستعد به پیدا شدن نماید.

اختلالات حافظه Pathologie de la mémoire

امراض حافظه به ۳ طبقه تقسیم میشود: Amnésie و Paramnésie

Hypermnésie. باینمعنی که یا مرض عبارتست از میان رفتن قوهٔ حافظه کلاً یا جزئاً انقسیم

امرض amnésies نسیه میشوند یا اختلال این اعمال مقصود است که در انصورت paramnésies نامیده میشود یا آنکه در عمل حافظه افراط و مبالغه پیدا میشود که در اینصورت hypermnésie گویند.

۱ـ Amnésies ـ که عبارت است از نسیان رفتن قوهٔ حافظه بنوبهٔ خود به ۲ قسم منقسم میگردد:

اوّل. Amn. de fixation ـ در این قسم که از همهٔ اقسام بدتر است نفس عمل حافظه مختل است یعنی مریض دیگر قادر بضبط یادگار نیست میتوان گفت که همه چیز روی ذهن مریض میلغزد بدون آنکه قرار گیرد یا اثری از خود بگذارد. این amnésies ممکن است:

الف ـ مادرزادی باشد (بعضی از Imbécilité در dégénérés و در crétinisme و امثال آنها)

ب ـ بتدریج پیدا شود مثلاً در جنون پیری. پیرمردی مدت چهارده ماه طبیب خود را که هر دو روز بعیادت او میآمد نشناخت

پ ـ ناگهان در نتیجهٔ ضربت یا حملهٔ صرعی یا هیجان شدید پیدا شود مثلاً یکنفر لکاتبین از سر زمین خورد و غشی کرد بعد از آنکه بخود آمد یادگارهای گذشته را تا ساعت وقوع حادثه در خاطر داشت ولی از آن ببعد دیگر چیزی را نمی توانست ضبط کند این مریض را چون بخانه آوردند هیچ نمیدانست با چه وسیله نقلیه یا پیاده آمده. بعد از غذا خوردن یا نخوردن آنرا نمی دانست. فکر علت و روز و هفته و مرور زمان از نسیان رفته بود. در جنگ عمومی از این مشاهدات خیلی بعمل آمده یعنی بعد از ضربت یا هیجان شدید Am. de fixation پیدا شده است

دوّم ـ Amn. de évocation ـ در این قسم اختلال برخلاف یادگار ضبط میشود حفظ هم میشود اما بخاطر آورده نمیشود الا آنکه در موقع عادی بخاطر نیاید ورد شلاً یکنفر تاجر تجارتخانه‌ای وقتی در عالم مستی بسته‌ای را اشتباه بخانهٔ دیگری برد و بعد از آنکه بهوش آمد هرچه فکر میکرد یادش نیامد ولی چند روز بعد در عالم مستی بخاطر آورد که بسته را در کجا گذارده است این قسم amnésies ممکن است کلی باشد یعنی مریض

تمام یادگارهای قبلی خود را فراموش کرده حتی نمیداند کیست. زن دارد بچه دارد یا نه. بر مریض حکم طفلی را پیدا میکند
که باید بکلی از سر نو تربیت شود. در این صدمه دیده‌گان جنگ بعضی‌ها قادر بگفتن سن و محل تولد خود نبودند و چون
تکرر اسم آنها پرسیده میشد در وقت شناسنامه خود را بیرون میآوردند. اما غالب اوقات Amnésie
partielle فراموشی جزئی است. گاهی محدود در زمان معینی است amn. localisée
و راجع بمدت معینی از حیات مریض است مثل فراموشی‌هایی که بعد از صدمات مثلاً افسری صبح اول دسامبر
از اسب افتاد بعد از این حادثه هر چه را که در صبح این روز با او گفته شده بود فراموش نموده بود روز سی ام و قسمت
معظم روز بیست و نهم نوامبر را هم فراموش کرده بود تقریباً ساعت هشت بعد از ظهر اول دسامبر شروع
کرد بیاد آوردن بعضی یادگارهای روز ۲۹ و قوه حافظه تدریجاً برگشت تا آنکه در روز دوم دسامبر حافظه
تکمیل شد. این قسم فراموشی Amn. rétrograde نامیده میشود.
Amn. rétrograde. غالباً با یکقسم فراموشی fixation موقتی همراه
است که در اینصورت Amn. rétro-antérograde میشود.
گاهی فراموشی Amn. élective نامیده میشود یعنی راجع بیک مدتی از
زمان است بلکه مربوط ببعضی صور مخصوص است مثلاً صوری که از راه چشم حفظ شده (Images visuelles)
بخاطر آورده نمیشود.
یکقسم مخصوصی از این فراموشی élective موسوم به Amn. élective
systématisée میباشد که در این قسم اختلال تمام صوری که مربوط بیک طبقه از افکار معینی است فراموش
میشود مثلاً دختری بطفلی مرگ مادر را فراموش نموده بود یا دیگری زبان لاتینی را که در سن ۱۲ سالگی آموخته بود
فراموش نموده بود ولی زبان ایتالیائی که در ۱۴ سالگی یاد گرفته بود بخاطر داشت.
سوم — Amn. de reconnaissance — این قسم فراموشی ممکن است عبارت باشد
از میان رفتن قوه شناسائی اشیاء، و بر دو قسم است: Perceptive و motrice.

در قسم اول که Apraxie نامیده میشود نقص راجع به حرکات است یعنی که مریض مثلاً نمی تواند چنگال یا قاشق را در دست نگاه دارد یا لباس بپوشد یا لباس بکند مثلاً زن معمره ای استعمال مداد و قلم را فراموش نموده بود.

در شق ثانی که Agnosie نامیده میشود نقص در شناختن و فهم مدرکات حسی است از قبیل مدرکات باصره ای یا مدرکات سامعی یا لمسی یعنی مریض چیزهائی را که می بیند نمی شناسد (Cécité psychique) یا صداهائی را که می شنود نمی فهمد (Surdité psychique)

۲- Paramnésies. - این اختلالات را باید از جنس اختلالات در ادراک حسی شمرد در اینجا حافظه دچار اشتباه میشود از قبیل Illusion du déjà vu. یا این یعنی چنان می پندارد که در یک لحظه ای زندگی میکند که قبلاً در آن زندگی نموده یا چیزی می بیند که قبلاً دیده یا چیزی می شنود که قبلاً شنیده و غیره.

۳- Hypermnésies - این اختلال عبارتست از فرط و مبالغه در عمل حافظه مریض چیزهای گذشته خود را بیش از حد لازم بخاطر می آورد و در بسیاری از Imbécile ها و Idiot ها مشاهده میشود مثلاً یک نفر imbécile روز دفن متوفیات را از ۳۵ سال قبل بخاطر داشت و با کمال صحت اسم نام خانوادگی عمر و سایر خصوصیات متوفیات و مشایعت کننده گان جنازه را بخاطر داشت. در بعضی امراض و در تحت تأثیر تب گاهی اختلال مزبور دیده میشود مثلاً طفل ۱۵ ساله ای در حال تب تمام جزئیات عمل جراحی که در سن چهار سالگی در او شده بود و بعداً حرف آنرا کسی نزده بود بخاطر آورده و نقل میکند. مثال دیگر دختر دهقانی در حال مرض قطعات لاتینی و یونانی و عبری که از عموی خود که کشیش بوده و در سن ۹ سالگی شنیده بود بدون آنکه معنی آنها را بفهمد بخاطر آورده و میگفت. بعضی ها در حال مرگ یا در خطر مرگ تمام دوره عمرشان بخاطرشان می آید مثلاً نویسنده ای در بستر مرگ اشعاری را که در پنجاه سال قبل بخاطر سپرده بود بیاد آورده و میخواند این حالت در بعضی Psychasthénique ها (ضعف قوای عقلی) دیده میشود.

Asymbolies et aphasies

یک طبقه از فراموشی‌ها خیلی جالب توجه‌اند و آن فراموشی علائم است که asymbolie نامیده میشود asymbolies بر دو قسمند : یکی عمومی générales که در فهم علائم اختلالی پیدا میشود مثلاً مریض بعضی از علائم از قبیل علائم بازی کارت ـ برقها و غیره را نمی‌فهمد مثلاً دیده شده طفلی پس از ضربتی علائم موسیقی و نت را فراموش کرده شخص دیگری بر اثر ضربتی میتوانست نت را بنویسد و ترکیب کند و از راه شنیدن نت‌ها را بفهمد ولی قادر باینکه نت را بخواند و بزند نبود.

دوم aphasies یعنی مرض و اختلال عمل تکلم بدون هیچ آفت تشریحی یا فلج حنجره و اعضای صوت. Défaut d'adaptation du mot à l'idée

aphasies بر دو قسمند : اول motrices (agraphie aphémie) که عبارتست از عجز پیدا کردن لغت و تعبیر برای بیان فکر (Défaut de transmettre une idée). دوم ـ Surdité verbale (cécité verbale) که عبارتست از عجز تطبیق لغاتی که شنیده میشود با افکار معادل آن (Défaut de recevoir une idée).

حکم و استدلال.

Jugement et raisonnement.

تعریف ـ بجزوات چاپی مراجعه شود.

اختلال در حکم و استدلال. ـ این اختلالات را که عموماً اشتباه می‌نامند عبارتند از عقیده مرضی غلطی که با استدلال یا تجربه نمیتوان تصحیح نمود. این تعریف مانع از اشتباهات حالت سلامت نیست مثلاً بعضی معتقدند که ۱۳ عدد نحسی است و برخی معتقدند که عدد نحسی نیست البته یکی از این دو دسته دچار اشتباهند ولی هیچیک از این دو دسته مجنون نیستند یا مثلاً بومیان افریقای مرکزی عقایدی دارند

که مثل تمونه اشتباهات بیمارانند اطفال چنان خیال میکنند که عروسکهای آنها گرسنه یا تشنه اند، همه حکمهای غلط با دلیل یا تربیت اصلاح میشود ولی اشتباهات مجانین قابل اصلاح نیست.

اشتباهات مجانین را نیز میتوان بدین نحو تعریف نمود که عبارتند از احکامی که مردم همان طبقه نمی توانند قبول کنند یعنی مردمی که دارای همان تربیت و همان نژاد و همان دوره ای از عمر هستند که شخص مریض است.

اشتباهات جنونی همیشه کاملاً مرتبط با شخصیت فرد و شبیه برؤیاست با این فرق که شخص مریض در رؤیاهای خود زندگی میکند. مسلم است که رؤیا عبارت از تحقق میلی است که عقب رانده شده و در عقل لاشعوری موجود است. این تحقق عادتاً با شکل معوجی درج میشود و همیشه توام است با emotion های از اینجهت است که میگویند که اشتباهات بیشتر با حیواة حساسات مرتبط است تا با عقل و از اینجهت است که دلیل با آن رای مراد یکنفر که دارای اشتباهات است البته بصیرتی بحال خود ندارد عادتاً نواقص نفسی دیگری هم با آن توأم است بنابراین آنهائی که بمنظور اصلاح اشتباه عمل مینمایند غالباً بی فایده است.

ساختمان طبیعی یکنفر تأثیر زیادی در شکل مخصوص اشتباهات او دارد باینمعنی که اگر طبعاً غمناک است خیال می پندارد عنقریب بلای وحشت آوری باو وارد خواهد شد. اگر فطرتاً دارای سوء ظن است در هر کار عادی تفسیرات غلط میکند و در نتیجه چنان معتقد است که همه کس دشمن اوست و همه باو سوء قصد دارند.

چیزهای دیگری هم عادتاً مؤثر است مهمترین آنها hallucinations هستند. البته واضح است مریضی که حواس او و را بفریبد مثلاً قضاوت و استدلال او غلط میشود مثلا مریض صداهای خیالی در اطراف خود می شنود و این سبب این قضاوت غلط میشود که خیال میکند اشخاص خیالی در اطراف او هستند یا بواسطه hallucinations ذائقه ای غذاهای او تلخ میآید بنابراین چنان استدلال میکند که در غذای او سمی داخل کرده اند.

انقسام مرضی عوارض عادی مزاجی را تحت مبالغه تغییر میکنند مثلاً یک یبوست عادی مزاج سبب میشود که مریض خیال میکند انسداد امعاء برای او حاصل شده است.

غالب این مرضی مبتلا به نقص حافظه هم هستند که بنوبهٔ خود اهم و مؤثر است.

احساسات. Affectivité (قوهٔ منفعله)

تا حال صحبت در خواطر ذهنی بود که عنصر فکر در آن غلبه داشت حال میخواهیم در خواطری بحث نمائیم که جنبهٔ احساس در آن غلبه دارد.

احساس شامل جمیع احوال نفسی است که شعور انسان در آن حالت همراه با لذت و الم است از قبیل جوع، تشنگی، بغض، مسرت، یأس، امید و امثال آنها. همهٔ اینها احساساتی است که نفس را رنجه و ایجاد لذت یا الم میکنند. در احساسات اگرچه ملکهٔ تعقل فکر و اراده هم در آن هست اما جنبهٔ احساس غلبه دارد.

احساس در حیات انسان مقام مهمی را دارد زیرا احساس است که جمیع اعمال و تجارب انسان قوهٔ تشویق نموده انسان را وادار بعمل مینماید. علاوه بر اینکه احساس بخودی خود مهم است از جهت دیگر هم مقام مهمی دارد و آن از جهت ارتباط زیاد آنست با دو مظهر دیگر نفس یعنی ادراک و اراده.

ارتباط احساس با اراده واضح است زیرا چون تأثر انسان از لذت یا المی شدت کند اعصاب او بهیجان می‌آید و با نشاط و قوت زیادی بکار می‌پردازد.

لذت و الم. — لذت شعور مطلوب است و الم ضد آن و هر دو بعلت های مخصوصی در انسان پیدا میشود

علل مخصوص پیدایش لذت و الم در انسان:

۱- تهییج معتدل در اعضاء. — مقصود این است که چون عضوی باندازهٔ اعتدال بهیجان در آید لذتی پیدا میشود که کم یا بیش نفس شاعر بآن هست مثلاً تهییج معتدل چشم از روشنائی یا تهییج معتدل جسم از اعمال بدنی ایجاد لذت میکند و چون از حد اعتدال بگذرد آن شعور مطلوب بتدریج از میان میرود تا آنکه منتقل میشود بشعور ضد آن یعنی احساس ضد آن شعور روشنائی که ذکر شد هنگامیکه شدت کرد و از حد معینی گذشت چشم متألم میگردد

۲- استمرار طولانی مدت لذت. — چون مدت لذت استمرار طولانی یافت قوت تأثیر آن از

بیان می‌رود بمعنی که انسان در ابتدای یک عمل مبنی احساس لذت و خوشی می‌نماید ولی استمرار آن ملالت می‌آورد بر عکس تغییر و تجدید سبب مسرت می‌شود.

۳ - استعداد اکتسابی - گاهی واقع می‌شود که یک امری در بدو ایجاد الم می‌کند ولی با عادت و زیادتی تکرار استعداد تازه‌ای پیدا می‌شود که همان چیزی که در دفعات اول سبب الم می‌شد انسان با آن رغبت حاصل می‌کند (مثلاً الکل - توتون - غذیه تند - ورزش)

۴ - عادت کردن - چون انسان بمحلی معتاد می‌شود آنرا دوست دارد و سبب لذت اوست و محرومیت سبب الم و حزن است.

تأثیر احساس در عقل و جسم و بدن - احساسات شدید خواه احساساتی که لذت آور است و خواه بر عکس آنهائی که اسباب الم است تأثیر بسیاری در جسم و عقل دارد

اولاً - تأثیر احساسات در عقل:

اول - اضطراب فکری - بمعنی که احساس شدید همیشه سبب دغدغه و اضطراب است

دوم - ضعیف کردن قوهٔ اراده - احساسات شدید در حکم مانعی است بین انسان و اعمال ارادی او بمعنی که انسان را اسیر و بنده احساسات قرار می‌دهد.

ثانیاً - تأثیر احساسات در جسم - پیش‌تر گفته شد که هیچ خاطره‌ای در نفس انسان نمی‌گذرد مگر آنکه آثار بدنی با آن توأم باشد و از همه بیشتر و آشکارتر احساسات است. چند تا از مهم در اینجا ذکر می‌شود:

اول - نبض - در حالت مسرت قوی و سریع است در حالت اندوه و غم ضعیف و کند است.

دوم - تنفس - که در حالت مسرت قوی و عمیق است و در حالت اندوه و غم ضعیف و سطحی است.

سوم - تأثیر در دوران خون - در حال مسرت دوران سطح جسم سریعتر است بمعنی که عروق شعریه سطح جلد اتساع می‌یابد و در حالت اندوه و غم خون میل بداخل بدن می‌کند و اورده و شرایین بزرگ بدن پرخون می‌شوند.

چهارم ضعف و قوت عمومی بدن. ـ در حال مسرت احساس قوت میشود و در حالت هم و غم بعکس
احساس ضعف میگردد.

Emotions و تأثیر ترشحات داخلی ـ بجزوات چاپی مراجعه شود.

اختلال در احساسات.

حیوة احساساتی مریض به ۳ نحو ممکن است تغییر یابد:
اول نحو مطبوعی که euphorie نامند دوم نحو غیر مطبوعی که Douleur morale
نامیده میشود. سوم نقصان یا بکلی از میان رفتن احساس است که indifference affective نامند.

Euphorie ـ بهترین مثال برای اینحالت در درجات اول فلج عمومی دیده میشود
که مریض احساس خوشی و خوش بودن و خوشنودی فوق العاده مینماید بنحویکه از همه کس و همه چیز راضی و خوشنود است
همیشه قیافه اش بشاش و حرکات و وجنات و حرفهایش همه از خوشی و خوشنودی زیادی حاکی است. دیگر از
جاهائی که euphorie دیده میشود در بعضی از مجانین است ولی فرق این دو euphorie این
است که در فلج عام euphorie مریض توأم با حس خیرخواهی است باین معنی که مریض در حالی که خود
احساس خوشی مینماید سعادت و خوشی هر کس را طالب است و میل دارد که هر چه را دارا است با سایرین ببخشد
ولی euphorie مجانین غالباً توأم با شرارت و بدجنسی است. و نیز در الکلیسم خصوصاً در اوائل مستی
اینحالت euphorie در الکلیسم هم بخصوص در اول مستی دیده میشود.

دوم Douleur morale عکس حالت فوق است در اینجا مریض برعکس
همیشه مضطرب است با قیافهٔ گرفته ـ ابروان درهم ـ پیشانی پر چین ـ سر خمیده و بدن متمایل بجلو ـ بازوها روی
سینه جمع شده ـ دستها بانواع حالات تضرع بهم بسته شده و امثال آن. اینحالت مخصوصاً در مالیخولیا زیاد دیده میشود.
شدت و ضعف اینحال مختلف است گاهی رنج بکلی داخلی است و هیچ بروزات خارجی آشکاری از قبیل گریه و
علائمی که ذکر شده ندارد.

omega mellancholique

اینحالت در سستی و نیز در نوع حماری و هیجان مرض برفین و تریاک دیده میشود گاهی در اوایل فلج عام هم مشاهده
شده است. اینحالت حزن و رنج خلاقی بسبب سستی قوای عقلی میشود و قوای نفسی را ضعیف میکند گاهی مرض را هیجان
آورده بسبب حرکات مخصوصی میشود *phenomenes physiques* و گاهی آثار هیجانی در مریض دیده
نمیشود و فقط بسبب دغدغهٔ خاطر است *phenomenes psychiques* -

سوم لاابالی گری *Indifference affective* - مریض زندگانی
یک آهنگ و نظمی دارد بدون دغدغه و فکر در زندگی فعلی یا آینده خود در تحت حکم ماشینی راه پیما میکند. اینحالات در غالب مجانین
دیده میشود. حالت لاابالی گری ممکن است محقق بعضی چیزهای مخصوصی باشد یا عمومیت داشته باشد.
Indifference در فلج عام و جنون پیری مخصوصاً مشاهده میشود. غالب پیرمردهای
dégénérés خودخواهی مخصوصی دارند که جز بخود بهیچ چیز دیگر فکر نمیکنند یعنی که در حالیکه بکوچکترین حالت
مزاجی خود اهمیت میدهند بهیچ چیز در مورد کسان خود نمیتند. غالب اوقات این بی اعتنائی نسبت بکسان است که
اولین علامت مرض محسوب میشود یعنی توجه کسان مریض را بخود جلب مینماید.

اراده و فعالیت.

عبارتست از اقسام آثار نفسی که بوسیلهٔ آن فرد *individu* مناسبات خود را با محیط
خود حفظ میکند یا تغییر میدهد یا نسبت بآنچه ذکر شد احساس میل و طلب مینماید.

رفتار *Conduite* - عملی است که با یک منظور مشخص و معینی انجام می پذیرد و عبارتست
از یک عمل انعکاسی - غریزه ای عمل با اراده یا عمل *automatique* - همهٔ اینها اقسام مختلفه رفتار
محسوب است.

عمل انعکاسی - عبارتست از یک حرکت عکس العملی فوری بیک محرک. عمل انعکاسی را میتوان چنین
تعریف کرد[1] که عبارت از حرکتی است که بوسیلهٔ یک تحریک حسی ایجاد میشود و نتیجهٔ اعمال فیزیکی ساده است در یک
دایرهٔ عصبی - اساس فیزیکی عمل انعکاسی در نخاع و بصل النخاع است.

۱- تعریف Macdougall

اعمال انعکاسی طریقهٔ بروی محفوظ داشتن خود است از صدمه. بنابراین خاصیتاً برای منظور معینی انجام می یابد اعمال انعکاسی معمولاً همراه با عمل شعوری نیست اگرچه در بعضی موارد ممکن است سبب بیداری شعور بشود. اعمال انعکاسی ممکن است ساده باشند یا خیلی مرکب. بین عمل انعکاسی و عمل غریزه سرحد دقیقی نیست.

غریزه Instinct - غریزه عبارت است از یک حالت نفسی و جبری (موروثی) که سبب آن میشود که صاحب غریزه چیزی را ادراک کند و بآن توجه نماید و یک هیجان خاطر مخصوصی از ادراک آن چیز در او حاصل شود و با طریقهٔ مخصوصی نسبت بآن انفعال حاصل نماید. جیمس James غرائز را بدین نحو تعریف میکند:

اعمالی که سبب انجام مقصودی میشوند بدون آنکه شخص نتیجهٔ آن مقصود را بداند و بدون آنکه قبلاً بدان عمل علم داشته باشد. غرائز را ممکن است یک سلسلهٔ پیچیدهٔ اعمال انعکاسی بدانیم که مختصر عنصر شعوری با آنها همراه است.

غرائز از چندین جهت با اعمال انعکاسی فرق دارند: اول اعمال غریزه ای خیلی دقیق ترند. دوم نتیجهٔ منظور دورتر است ([illegible]). سوم در اعمال غریزه ای راههای وصول به نتیجه قابل تغییر است و گاهی بواسطه تجربه تغییر داده میشود. چهارم - در اعمال غریزی همیشه یک جزء شعوری موجود است.

حرکاتی که از اعمال انعکاسی صادر میشود ساده است ولی غریزه همیشه توأم با احساس رضایت خاطری است و هرگاه منظور غریزه بعمل نیاید ناراحتی فکری و رنج اخلاقی حاصل میشود.

اختلالات عقلی و امراض عصبی غالباً بواسطه انجام نیافتن یا بغلط اجرا شدن تمایلات غریزه ای حاصل میشود.

در حیوانات عالی تعلیم ممکن است تا اندازه ای غرائز را تغییر دهد اما غرائز اصلی بهیچوجه تحت تأثیر تعلیم نیست مثلاً تولهٔ سگی که هیچوقت خرگوش را ندیده بمحض آنکه صورت خرگوش در شبکیهٔ او ظاهر شود یا شامهٔ او متوجه خرگوش شود فوراً بحکم غریزه تعقیب خرگوش را تعاقب میکند. از طرف دیگر خرگوش هم که سگ را ندیده بمحض دیدن سگ یا احساس از راه شامه بواسطه غریزه حفظ حیوة فوراً فرار میکند.

رفتار انسان تا اندازهٔ اثر زیادی بواسطه مرکز عالیه جهاز عصبی که محل ضبط و تفتیش در مرکز

دانی داره تغییر یافته است باضافه تربیت و تأثیرات محیط تأثیر زیادی در غرائز انسان دارد. البته این تغییرات محدود است و باندازه ای نیست که بگوئیم مکانیسم عصبی غریزه دیگر دارای هیچ قوتی نیست.

شدت غرائز در موقعی بخوبی دیده میشود که حیوان انسان بخطر بیافتد یا در موقع شهوت تناسلی لطوریکه از مطالعه اختلال مبتلایان به Psycho-nevrose بر پایه و نیز در Psychanalyse ثابت شده است که غرائز در آن اعمالی که ناشی از عقل لاشعوری inconscience است تأثیر مهمی دارد و همه اینها مدلل میدارد که غریزه مهمترین عامل اراده است. ذیلاً غرائز را بترتیبی که Mac Dugal تقسیم کرده میشمریم و در مقابل هر یک emotion مخصوصی که با آن توأم است با آن نام می بریم:

۱ - غریزهٔ فرار (ترس) ۲ - غریزهٔ جنگجوئی (غضب) ۳ - غریزهٔ نفرت (بد آمدن)
۴ - غریزهٔ کنجکاوی (تعجب) ۵ - غریزهٔ تغذیه ۶ - غریزهٔ اجتماع ۷ - غریزهٔ حب علو ۸ - غریزهٔ تحقیر نفس
۹ - غریزهٔ محبت باولاد یا بوالدین ۱۰ - غریزهٔ تناسلی ۱۱ - غریزهٔ تملک ۱۲ - غریزهٔ بنا ۱۳ غریزهٔ خراب کردن

این غرائز ساده را ممکن است به ۳ طبقه بزرگ قسمت نمود:

اول غریزهٔ حفظ نفس (که غریزهٔ تغذیه هم داخل در آنست). دوم غریزهٔ تناسلی. سوم غریزهٔ اجتماع

این غرائز اصلی را میتوان حالات objectif شمرد ولی ضمناً یک جنبهٔ subjectif این غرائز را هم تحت مطالعه در آوریم بانیمعنی که ببینیم یک فرد در مقابل این غرائز چه عکس العملی نشان میدهد. این جنبهٔ subjectif را در تحت عنوان سه مرکب Complex تحصیل مینمائیم یعنی مرکب شخص - مرکب نسل و مرکب اجتماع

تعریف مرکب - یک مرکب عبارتست از یک دسته افکاری که emotions در حول یک emotion مخصوصی و معینی با آن توأم است (Ensemble des phenomenes concourants à un effet total) هر چیزی که مانع از اجرای یک تمایل غریزه ای بخواه بشود بسبب تراکم این سیل ولث مخصوصی میشود که با صدمهٔ اموسیونی که توأم با آن حاصل میشود تولید یک complex است.

Energie total

۱ - مرکب تشخص *Complexus ego* - این مرکب سه شعبه است: اوّل از
غریزهٔ حب علو توأم با غریزهٔ جنگجوئی و غریزهٔ تملک و غریزهٔ کنجکاوی. دوّم غریزهٔ تحقیر نفس توأم با غریزهٔ نفرت و غریزهٔ فرار -
ذکر شخصیت *Moi psychologique* - عبارت از مجموع حواس تمام اجزاء
مختلفهٔ بدن. شخصیت بطوری که مذکور شد مجموع قوای مختلفه‌ای که در فرد موثر میباشد و عبارتند از: اوّل قوای
فطری که اساس آن وراثت طبیعی و البته ساختمان طبیعی فرد هم در آن موثر است. دوّم اوضاع و احوال محیطی بعد از
تولد که عبارتند از سرمشق گرفتن از پدر و مادر و سایر کسان. این مجموع بعد از وراثت طبیعی موثرترین و مهمترین عوامل است
تربیت - که عبارت از بار آوردن طفل است در مدرسه و سایر تشکیلات اجتماعی و نیز تاثیری که از معاشرت
عمومی در جامعه حاصل میشود

صحت - صحت مزاج - تاثیرات اقلیم - تاثیر امراض تکردی و غیره و غیره.

زیادتی غریزهٔ حب علو بر غریزهٔ تحقیر نفس توقف بر درجهٔ موفقیت و پیشرفتی است که انسان در کشمکش با نوعی
که با آن برخورد نصیبش شده مخصوصاً متناسب با موقعیت اوست نسبت بسایر جامعه. قسمت معظم و شاید اغلب صدمات
عقلی بین مرکب‌های تشخص و مرکب‌های اجتماع است.

۲ - مرکب اجتماع *Complexus social* - از خانواده که ممکن است
درجه اجتماع شمرده شود دسته و تشکیلات منتهی به ریشه میشود. یک جامعه کامل حکم مجموعی را دارد که اجزاء مختلف داشته باشد
یک فرد متمایل بر آنست که بتدریج بیشتر و بیشتر به جامعه اتکال پیدا کند. غریزهٔ اجتماع فعالیت فرد را مطیع فعالیت جامعه میسازد
اگر غیر از این بود مجموعهٔ قوت جامعه نمی‌توانست بطور مجموع کار کند. خارج شدن از طرق فکر و عادات جامعه همیشه
با احساس دغدغه و عدم استراحت خاطر توأم است یعنی همان فرد مخالفت کننده با جامعه احساس عدم استراحت
خاطر میکند اضافه بر اینکه ترس از مجازات هم دارد.

۳ - مرکب تناسل *Complexus sexuel* - منظور غریزهٔ تناسل تولید
مثل و ادامهٔ نوع است. فرقهائی که در ساختمان فیزیکی و عمل فیزیولوژیکی دو طرف حاصل شده در قوای روحی دو طرف

جنس اثرات مهم دارد.

صفات ممیزه جالب توجه مرد عبارتند از:

اول فعالیت. دوم حساسیت نسبت بمؤثراتی که از جنس ماده ناشی میشود. سوم حیواة تناسلی متصل است و نسبتاً ممتد و طولانی است. چهارم فعالیت‌های دیگری که فقط بطور غیر مستقیم مربوط بغریزهٔ تناسل است (مقصود sublimation است و اصطلاح precipitation نیز دارد) که باصطلاح Freud همان قوه تصفیه و sublimation یافته و قائم مقام آن شده

ممیزات و صفات جالب توجه ماده عبارتند از:

اول passivité. دوم جذابیت. سوم تناوب و نسبتاً محدود بودن حیواة تناسلی چهارم فعالیت‌های دیگر از قبیل فعالیت تغذیه طفل، خانه داری، مواظبت وغیره که sublimation همان قوه محرکه در سالهای اخیر موضوع غریزهٔ تناسلی دارای اهمیت بسیاری شده و آنرا در قوای هادی رفتار بشر عامل مهمی میشمارند. Freud معتقد است که مسئله نسل (بمعنای وسیع و خیلی عام) تند ترین محرک فعالیت است ولی محتمل است که نظریهٔ Freud مبالغه بسیار داشته باشد معهذا بعضی از جهات فعالیت نسلی در خور توجه و دقت بسیار است. حیواة تناسلی که بر حسب عقیده فروید بعد از بروزات دورهٔ طفولیت بخواب میرود دوباره در سن بلوغ بیدار میشود و تا سن کهولت بفعالیت خود باقی میماند یعنی تا سن ۴۵ تقریباً در زنان و بطور معدل تا سن ۵۵ در مردان

امیال تناسلی و تمایلات این غریزه ممکن نیست آزادانه برآورده شود چونکه مطابق با عادات و موازین اخلاقی جامعه باید جلوگیری از آن بعمل آید. بدیهی است هر نوع عمل تناسلی که محدود و تحت کنترل است تا در عمل شدید نشود ولی در قبایل وحشی هم تا یک حدودی است.

چون از برآورده شدن خواهش‌های تناسلی جلوگیری شود ممکن است قوه در راههای دیگر مصرف شود یعنی که باصطلاح sublimation میشود یعنی قوای تناسلی براه یک فعالیت غیر تناسلی، اجتماعی و تصفیه یافته

این فعالیت (Sublimation) ممکن است فیزیکی باشد (Sport) یا عقلانی از قبیل کارهای فکری یا کارهای صنعتی.

از طرف دیگر این فعالیت ممکن است شکل فساد تناسلی پیدا کند (Perversion) که بطوریکه بعد خواهیم دید عامل مهمی در پیدایش امراض دماغی است.

غریزهٔ تناسلی ممکن است شکل دیگری در آید از قبیل صنعت ـ ادبیات ـ موزیک و سایر اشکال
خیلی مشکل است که برای موضوع نسل مرحله دقیقی معین کنیم یعنی خط فاصلی بین جهات وسیع‌تر این غریزه از قبیل عواطف محبت و علاقه بین اعضای خانواده و جهات تنگ‌تر یعنی میل طبیعی و شهوت بکشیم. بعواطف و محبت و علاقه بین خانواده بواسطهٔ احکام و قوانین اخلاقی و عادات جامعه جلوگیری میشود این است که از حدود محبت خالص خارج نمیشود بعقیدهٔ فروید قبل از آنکه تربیت و اخلاق مؤثر واقع شود این تمایلات موجود است و اگر جلوگیری بعمل نیاید سبب امراض عصبی میشود که عبارت است از علاقهٔ شهوانی بمحارم Complex d'Œdipe بعقیدهٔ فروید مایه میشود
در ابتدای جوانی (بلوغ) تغییرات روحی مهمی پیدا میشود و این تغییرات است که روابط طفل را با خانواده سست نموده میل و شفقت را بشخصی از نسل دیگر خارج خانواده متوجه میسازد. گاهی روابط فامیلی باندازه‌ای ممکن است قوی باشد که مانع از استقلال اطفال شوند و از نمو و ترقی قوای روحی آنها جلوگیری کند.

ازدواج همیشه با مقصود تناسلی ملازمه ندارد گاهی ممکن است بر دلائل اجتماعی باشد.

ب وقع میشود که غریزهٔ تناسل و سایر غرائز با یکدیگر تنازع پیدا مینماید. غالب اوقات این تنازعات بین Complex de sexe و Complex social است گاهی تنازع بین Complex de sexe و Complex d'égo میباشد.

مختصری از آراء Freud

تمایلات تناسلی طفولیت و تکامل آن : عادتاً چنان می‌پنداریم که تمایلات تناسلی و امیال جنسی فقط در موقع بلوغ ظاهر میشود یعنی در تحت تأثیر نمو کامل و بلوغ غده تناسلی پدید آمده و ترشحات داخلی آنها میلهای تناسلی پدید میشود. بشکی نیست که نزد اطفال خردسال پیش از بلوغ گاهی بروزات تناسلی دیده شده است ولی آنها را امور خلاف طبیعی پنداشته در نتیجهٔ نمو سریع ترشحات غده تناسلی یا در نتیجهٔ وراثت طبیعی استثنائی و یا گاهی بعنوان تقلید ساده و بدون معانی دانسته ایم.

اما Freud به این شکل موضوع نمی‌نگرد آن چیزی که ما استثنا می‌پنداریم او قانون می‌داند بامعنی که معتقد است که هر طفلی از همان دقیقهٔ تولد میلهای تناسلی دارد. در عقیده فروید تمایلات تناسلی معنی بسیار وسیعی دارد یعنی معنائی که او میدهد sexuel به جنسی خیلی بیشتر از آنست که ما عادتاً باین لغت میدهیم بعقیدهٔ فروید این تمایل با غریزهٔ حیواة ~~تقلیل~~ توأم است این است که فروید آنرا بنام Eros[8] می‌خواند. فروید بین sexuel و génital فرق گذارده بامعنی که génital فقط مربوط با عمل ایجاد نسل است از آنجا که طفل از نظر تشریح نسل مخصوصی دارد از نظر نفسی psychique باید نسلی داشته باشد که با نتیجه بسبب تمایلات و خواهشهائی باشد که با اعضاء و آلات تناسلی او مربوط و مناسب باشد. فروید کوشیده است که بوسائل مختلفه و مخصوصاً بوسیلهٔ مطالعه مستقیم اطفال خردسال بعبارت صحیحتر بوسیلهٔ تفسیر آنچه که در اطفال خردسال مطالعه میکند عقیده خود را اثبات کند.

1, sen anatomique
2, sen psychique

حالا ببینیم مطالعات فروید در اطفال خردسال چیست ـ اولین عمل طفل بعد الولاده مکیدن است و این پستان مکیدن برای دو منظور است : طفل اول برای تغذیه خود میکند و بعد برای لذت زیرا می‌بینیم وقتی که طفل بیحاله یا میگرید با مکیدن انگشت خود یا چیز دیگری که از هر فایدهٔ تغذیه ای عاری است آرام میشود بنابراین با این عمل مکیدن که اولین عمل طفل است طفل در آن واحد هم غریزهٔ تغذیه را اقناع میکند و هم میل به تمتع (jouissance) بر کنده و بعبارت دیگر میل به لذتی که آنها Libido مینامند اقناع میشود

۸ [illegible]

Libido که در عقیدهٔ فروید مقام مهمی را دارا و مشکل است تعریف داد بموجب عقیدهٔ فروید sexualité عبارتست از قوهٔ نفسی یعنی آن قوه ای که بجهت آن فرد در پی اقناع غریزهٔ تناسلی است.

از همان اول حیات با آنکه sexualité پراکنده و مبهم است ولی با وجود این تمایل بر آنست که در بعضی نقاط بدن متمرکز شود و آن نقاط را points erogènes می‌نامند زیرا که تحریک آن نقاط محسوساً ایجاد رضایت خاطر و خوشی مینماید که از جنس لذتهای تناسلی است. لب و زبان نزد طفل خردسال اولین نقاط تولید zones هستند طولی نمی‌کشد که مراکز دیگر هم پیدا میشود که از نظر وضع و حساسیت وظیفهٔ آنها معلوم است یعنی آلات تناسلی خارجی بخش مخاطی مقعد و مجرای بول - رانها - شکم - پستانها - گردن - گونه‌ها - لالهٔ گوش وغیره که انگشت زدن بآنها مالش - دست مالیدن خواه بطور لوزدن و خواه غیر لوزدن همهٔ اینها رضایت خاطر و یک نوع خوشی بطفل میدهد که از وجنات مسرت انگیز و خنده‌های طفل آشکار است.

خلاصه آنکه sexualité مرتبط بنواحی تولید plaisir است. این مراکز و نواحی تولید plaisir بعدها تشکیل نقاط توقف داده و بمنزلهٔ ایستگاهی هستند در طریقی که باید sexualité برای وصول نمو تکامل خود سیر نماید. اگرچه عادتاً و معمولاً این نقاط توقف بعدها فراموش میشود ولی دائم و ثابت باقی میمانند بطوری که بعدها هرگاه sexualité نتواند با وسائل و طرق معمولی خود را اقناع نماید باین نواحی بازگشت مینماید تا قسمتی لذتهائی را که در عهد طفولیت در این نقاط احساس نموده دوباره بدست آورد.

در این دوره ابتدائی که عهد گهوارگی phase du berceau نامیده میشود طفل در خود و بواسطهٔ خود خود را اقناع میکند auto-érotisme طولی نمی‌کشد که اولین آثار و نشانه‌های hétéro-érotisme آشکار میشود که بعدها محکمتر شده و روز بروز بیشتر آشکار میشود.

مانند همهٔ موجودات ضعیف طفل با آنهائی که او را تغذیه کرده او را محافظت مینمایند یا او را نوازش مینمایند علاقه پیدا میکند باضافه در کیسه زدن و دست مالیدن به پستانهای دایه یا مادر - در بوسه‌ها - در تکان گهواره و تمام حرکاتی که برای ساکت کردن و خوابانیدن او بوسیله به در جمیع آنها طفل احساس خوشی‌هائی مینماید

که شبیه است بآن خوشی هائی که خود بخود پیدا [میشود] با این فرق که این خوشی ها بتوسط شخص دیگری باو داده میشود. بنابراین
erotisme در شیئی خارجی قرار بگیرد که قسمتی از رضایت خاطر و خوشی های او متوقف براوست. این است
که چون طفل می بیند که مادرش دل بسته به برادر طفل یا بشوهر خویش است احساس دردناکی برای او پیدا و حس
ترس و محرومیت برای او پیدا میشود زیرا مادر او را از تمتعات و لذاتی که از او دارد او را محروم میسازد.

۸ این احساس معادل است با همان حسدی که از جنس حسد های تناسلی و شهوانی است.
عادتاً پسر بعد بر پدر خود حسد میورزد و دختر بر مادر خود زیرا این دو نفر برای پسر یا دختر رقیب محسوبند
در ایام طفولیت ابتدائی عشق و علاقه محصور در مادر است و تغییری که ذکر شد در دوره طفولیت ثانی پیدا میشود.

این تمایل و عشق بمحارم که از روی عدم شعور صورت بگیرد از نظر تحلیل نفسی psychanalyse 1 11
بسیار مهم است زیرا که قدم اول عشق به نسل دیگر از همین جا شروع میشود. این تمایل را فروید مرکب Complexe
d'Œdipe نام می نامد چنین که پس از آنکه طفل قدری بزرگ شد و از لذت پرستاری دائمی پدر و مادر بی نیاز میگردد
علاقه بمحارم ممکن است به برادر یا خواهر منتقل شود [illegible] حسد و کینه اطفال جدید الولاده که برای طفل رقیب بزرگی محسوب است
و این سبب میشود که مرکب دیگری بنام مرکب parental بوجود بیاید نتیجه این است که auto
erotisme عشق بمحارم inceste و عشق بجنس خود homosexualité
سه محور حکمرانی مرحله طفولیت هستند و به همین حال باقی بمانند اگر چه بر حسب احوال و اوضاع یکی از این سه محور ممکن است
بر دو تای دیگر مسلط شود و آنها را تحت الشعاع خود قرار دهد.

بطور خلاصه طفل از اول بطور طبیعی عاری و خودخواه است زیرا هنوز تربیت نمی تواند با آن عوامل مخالفت بورزد بنابراین 2 11
ضمیر باطن تخم همه فسادها perversions را داراست بنابراین بطور کلی عادتاً فرض کنیم که طفل خالص و پاک از هر
گونه تمایل شهوانی است منظور نموده بلکه باید بوجود خاصیت کثیرالاشکالی است pervers polymorphe
نتیجه فروید perversions و سایر نقایص اخلاقی مرد بالغ همه بازگشت بهمان نقایص دوره طفولیت است 3 11
از ترتیبی که طفل حرکات خود را تنها یا بجای [illegible] و دیگری در سال ۶ یا ۷ یک دوره جدیدی شروع میشود

۱- زیرا بموجب قصه افسانه ادیپ پسر Laios پادشاه [illegible] پدر خود را [illegible]
[illegible] Jocaste [illegible] از دواج نمود

۲- [illegible] Lindner 1879, Sanford Bell 1874, Ellis 1903
[illegible] حقیقت و دوام
[illegible] (Vice) طفولیت [illegible]
[illegible] بازگشت [illegible]

اما از این عهد هم مثل عهد اول مرد بالغ هیچ چیز نمیتواند بخاطر بیاورد زیرا این عهد توأم با فراموشی مخصوصی است و همین فراموشی مخصوص است که سبب میشود انسان بکلی منکر قوهٔ تناسلی و فسادهای عهد طفولیت است باینحال فراموشی این دوره کلی نیست و کم یا بیش یادگارهائی داریم. این یادگارها بسیار کم اهمیت بنظر بیاید.

فروید این دوره را *période de latence* می نامد و این یادگارها بعقیدهٔ او جانشین یادگارهای شهوانی هستند و قاعدةً میبایستی فراموش شده باشند خیلی اهمیت میدهد.

بتدریج که طفل بزرگ میشود تربیت او شروع میشود یعنی اختیار رو به پیدا شدن بعضی احساسات از قبیل ترس و نفرت و خجالت. حیا و عقاید مذهبی و سایر اقسام تربیت ها میکوشند که از تمایلات طفل جلوگیری کنند و عادات بدگذشته او را از او دور نمایند خلاصه میکوشند که عادات گذشته را فراموش کند و مطابق مقتضیات محیط خانوادگی و اجتماعی بار بیاید. انسان چون بحد بلوغ میرسد بحد قوهٔ تناسلی رتبه عادی رشد خود رسیده و بطوری منظم شده که بمنظور فیزیولوژیکی خود برسد دیگر قوهٔ تناسلی بشکل دیگری نمی شناسد یعنی نمیداند که قوهٔ تناسل قبل از وصول بانجام وظیفهٔ خود چه سرگردانی ها داشته. فروید میخواهد این جهل را از میان ببرد بدین شکل که با کمال دقت عهده های مختلف تکامل نسلی *évolution* را آشکار سازد. از آنجا که قوهٔ شهوانی هنوز مطیع و تابع ناحیهٔ تناسلی است (*sphère génital*) یعنی هنوز این ناحیه نمو عضوی کاملی نداشته است و از آنجا که تمایلات تناسلی مختلف متفرقند و هر یک جداگانه راهی می پیمایند ~~[illegible]~~ عوامل جدیدی بدست میاورد یا عواملی را که قبلاً موجود بوده اند تکمیل مینماید از قبیل لذت بردن از اینکه سایرین را عریان ببیند یا خود را عریان کند و نشان دهد و بعضی قسمتهای بدن سایرین دست بزند یا بعضی قسمتهای بدن خودش دست بزند یا وادار و دست بمالند یا لذت بردن از مسلط شدن بر رفقای خود که تمایل به اذیت که آنها را اذیت کند یا بحیوانات اذیت برساند یا بر عکس خود زیر بار تسلط سایرین برود و از کتک خوردن لذت ببرد. دیگر از چیزهائی که قائم مقام غریزه است در این دوره بازیهای دستی و رقص و غیره میباشد در بین همهٔ این پیش آمدها *hétéro-érotisme* بتدریج آشکار میگردد

اما له هنوز وره اگرچه خود را متقبل شخص خارجی می‌نماید ولی هنوز انتخاب جنس ننموده به این معنی که خواه پسر خواه دختر
مورد میل و علاقهٔ اوست به این جهت است که عادت میل بجنس خود homosexualité پیدا میشود.

چیز دیگری که ممیز قوهٔ تناسلی طفل است کنجکاوی است. همه میدانیم که طفل چه سؤالاتی در موقع ولادت برادر
یا خواهر و یا در موقع زائیدن حیوانات می‌نماید و تا چه اندازه مایل است بداند دختر چرا چون پسر ساخته نشده است
این کنجکاوی بعقیدهٔ فروید نتیجهٔ تمام تمایلاتی است که در او وجود دارد. طفل چون از توضیحات خشک یا خیلی ساده اکا
که با و میدهند قانع نیست در پی آن بر میآید که شخصاً یا بکمک رفقای خردسال خود قضیه را حل کند.

حالا فهمیده میشود که سیر و تکامل قوهٔ تناسل طفل تا چه اندازه پیچیده و مبهم است. بعقیدهٔ فروید قوهٔ تناسلی
منبع تمام قوای حساسهٔ طفل و ناشی از جمیع فعالیتهای اوست یعنی بعقیدهٔ فروید این قوه خلاصه و نتیجهٔ حیواة نفسی طفل
است و تقریباً همان حیواة نفسی است. vie psychique بنابراین این عقیده که قوهٔ تناسلی در موقع
بلوغ ظاهر میشود عقیدهٔ غلطی است بلکه از همان ابتدای تولد موجود است و رو بتکامل میرود و از نقطهٔ ابتدائی بنقطهٔ
دیگر میرود و در ضمن رجاء این تمایلات قویتر میشود تا آنکه تدریجاً و بطور مخفی بحد کمال برسند منتهی تربیت و محیط و سایر عواملی که
ذکر شد سبب میشود که این تمایلات در فراموشی بماند. در موقع بلوغ است که غدد تناسلی رسیده و بالغ میشوند و قوهٔ
تناسل بحد کمال برسد و منظور اصلی تناسل حاصل میشود و البته منظور نهائی و نتیجه ادامهٔ جنس است ولی وسیله و
واسطه تمتع است که در نهایهٔ این نتیجه را تأمین می‌نماید و فرد را در حین عمل ایجاد نسل وا میدارد. تمتع متوقف بر یک تحریکاتی است
بنابراین باید مرکز محرک شهوت طفل در منابع مختلف همه با هم کمک کنند و همه تابع تحریک آلات تناسلی شوند
فایدهٔ نهائی این مرکز تولید شهوت از قبیل لب و پستان و غیره که تحریک آنها سبب نفوظ تناسلی اکثراً میشود اما از این
حد نباید تجاوز کند زیرا اگر این تحریکات با ضافهٔ اعمال دیگر از قبیل دیدن لمس بو و غیره منجر بانزال شود منظور
حیوانی از میان خواهد رفت.

صفت اصلی و ممیز perversion همین است که آنچیزی که فقط باید سبب یک لذت مقدماتی
بشود ایجاد رضایت کامل نماید بنابراین منظور تناسلی حاصل نمیشود و از این حکایت می‌نماید که

قوهٔ تناسلی در ایستگاه‌های کودکی که قاعدةً باید از آنها گذشته باشد باقی مانده پس در نمو [illegible] نقصی است
از طرف دیگر منظور وقتی تناسلی این است که شخص بشخصی از نوع دیگر علاقمند شود پس ضروریست که منظور تمایل نه
فقط بشخص دیگری منتقل شود بلکه آن شخص باید از جنس مخالف باشد. این انتقال مطابق اصول را فروید بیش از چیزی مهم میشمرد
و دلیل نقص نفسی در جنس محسوب میدارد و تا ابتدای بلوغ تمایلات تناسلی در دختر و پسر تقریباً شبیه بیکدیگر است.

در موقع بلوغ تغییری که روی میدهد ارتباط زیادی با استقرار تمایلات سابقی دارد. هرگاه این تمایل در خود شخص ثابت
بماند آنرا Narcissisme می‌نامند (اسم یکی از پسرهای خدایان یونان که عاشق خودش میشود و بشکل
گل نرگس درمیآید) هرگاه توجه بشخصی معطوف شود که از جنس خود باشد آن حالت را Inversion مینامند. بالاخره
هرگاه تمایلات تناسلی توجه بشخصی شود که از جنس دیگر باشد ولی تمایلات قوم و خویشی و محارم در آن باقی بماند Inceste
نامیده میشود.

511 گاهی این تمایلات incestueux (عشق بمحارم) بدین شکل درمیآید که مرد جوان فریفتهٔ زنهای مسنی
میشود که محارم او را بخاطر بیاورند یا آنکه دختر عاشق مردان پیری میشود که پدر او را بخاطر بیاورند. بدیهی است که علاوه بر نکته ذکر
شده قوای ضبط نفس و قوای تربیتی هم دست در کارند باضافه وراثت طبیعی. استعداد و خصائل فطری هم مؤثرند و
نتیجهٔ این عوامل مختلف است که یک فرد طبیعی یا غیر طبیعی از کار درمیآید.

برحسب عقیدهٔ فروید درجات تکاملی تناسلی همین است که ذکر شد ولی یک مسئلهٔ معوق است و آن این است راجع
تناسبات بین [illegible] و حیوانات فیزیولوژیک موجود است. در این موضوع فروید اظهار عقیدهٔ روشنی نمی‌نماید. فروید
این نظریه را که سایرین معتقدند که ترشحات داخلی غدد تناسلی تأثیر مهمی در تمایلات نفسی تناسلی Psycho-
sexualité داشته باشد قبول نمیکند زیرا بعقیدهٔ او [illegible] خیلی زودتر از بلوغ و رشد آلات
و غدد تناسلی در طفل ظاهر میشود.

راجع به Inconscience و Psychanalyse بعداً بحث خواهیم کرد.

اراده

اراده به دو معنی استعمال میشود: عام و خاص

اراده بمعنی عام - یعنی هر عملی (فعالیتی) که از عقل پدید شود یعنی مطلق Activité mentale خواه اختیاری خواه غریزی خواه عادتی.

اراده بمعنی خاص - اراده بمعنی خاص یعنی اعمالی که بعد از توجه عقل با آن و شناختن وسائل وصول با آن و نتایج آن صادر میشود. این اعمال عادتاً از طرفی همراه با شک و تردید است و از طرف دیگر توأم با عزم و تصمیم است بنابراین شک مانع از ظهور آنست و عزم برخلاف. اراده جامعترین و مرکب‌ترین عمل شعور است در اینجا وارد این بحث علمی نمیشویم که آیا انسان حقیقتاً در اعمال خود تمام معنی کلمه مختار است یا اینکه برعکس مجبور صرف است و آنچه را که بنظر ما اختیار میآید اساس واقعی ندارد.

اختلالات اراده

- عمل اراده ممکن است بطرق ذیل مختل شود:

اولاً بواسطه یک فکری که بر مریض تحمیل میشود Obsession (وسوسه).

ثانیاً بواسطه یک حرکتی که بر مریض تحمیل میشود Impulsion یعنی حرکت جبری و غیر ارادی.

ثالثاً از میان رفتن قوه اراده Aboulie یعنی فقدان اراده و بی عزمی.

وسوسه - عبارت از این است که یک فکری خواه افکار مجرد abstraits و یا غیر مجرد concrètes یا یک کلمه یا یک حرف یا یک عدد یا یک چیز دیگر در فکر مریض جایگزین شود و شکل وسوسه کننده‌ای پیدا کند. این وسوسه مترادفات زیادی دارد: Pseudomonomania - Folie lucide

Stigmates - Paranoia rudimentaire - Délire émotif

Psychiques des dégénérés.

وسوسه‌ها را ممکن است به دو دسته مهم تقسیم نمود از این نظر که:

اول - وسوسه قوه ضبط و جلوگیری اراده را مغشوش نماید (Force d'arrêt)

دوم در مواردیکه وسوسه قوه عمل و فعالیت اراده را مغشوش نماید (Force d'action) در اینجا وسوسه
از روی عدم اراده است یعنی مریض نمیتواند اعمال و حرکاتی را که میخواهد اجرا کند.

عواملی که در پیدایش وسوسه موثرند عبارتند از:

اول وراثت طبیعی ـ گاهی مریض کاملاً شبیه پدر یا مادر خود است یا ممکن است غیر مستقیم باشد یعنی پدر یا
مادر مبتلا بیک مرض دماغی بوده ولی نه باین شکل.

دوم بعد از وراثت طبیعی اوضاع و احوالی را که طفولیت طفل در آن گذشته است باید منظور آورد از قبیل خستگی
فرسودگی ـ کمی غذا و امثال آن (صرع مخصوصاً)

سوم باید علل اتفاقی را در نظر گرفت زیرا تمام آن چیزهائی که سبب خستگی و فرسودگی جهاز عصبی است باعث
بروز وسوسه است از قبیل دغدغه خاطر ـ کمی غذا ـ دوره حمل.

بطور خلاصه وسوسه به ۳ شکل دیده میشود: حالت مادرزادی ـ دوم استعداد ـ سوم حوادث و اتفاقات.

طرز شروع وسوسه ـ وسوسه باشکال مختلف ممکن است شروع شود ـ در اشکالی که در اثر وراثت طبیعی موثر
است (مادرزادی) عموماً باهستگی شروع میکند در حالات کمتابی در ابتدا اختلالات جزئی است از قبیل دغدغه خاطر
دردسر ـ اختلالات در عمل خواب ـ اختلال در قوه حافظه و انتباه. بعد علائم شدت مییابد تا آنکه مرض با وج
خود میرسد (Période d'état) و بتدریج ناخوش شخصیت خود را از دست میدهد یعنی وسوسه تمام
حیوة نفسی او را فرا میگیرد. ناخوش احساس میکند که دیگر خودش نیست و بر نخواهی احساس میکند که قوه اراده او از میان
رفته و مخصوصاً از این میترسد که فکری باو تحمیل خواهد شد و او مجبور است که آن میل را اجرا کند بعبارت دیگر
ناخوش هم از فکری که باو تحمیل شده میترسد و هم بهمان فکر تسلیم میشود. شعور ناخوش کاملاً روشن است مخصوصاً چونکه
میفهمد که وسواس نخواهد ظاهر شود و بتدریج عقل او را فرا خواهد گرفت.

بعد از آنکه علائم مرض بنهایت شدت خود میرسد (Période d'état) وسوسه باشکل
دیگری در میآید یکی علائم شدید یعنی paroxystiques و دیگری علائم بین دوره شدت
interparoxystiques.

علائم شدیده - غالباً قبل از بروز وسوسه ناخوش یک حالت ناراحتی عمومی دارد (Malaise psychique) احساس اضطراب خاطر میکند. این حالت از چند ثانیه تا چند ساعت ممکن است طول بکشد. بروز این حالات ممکن است بواسطه شنیدن یا خواندن چیزی یا بخاطر آوردن یادگاری باشد و گاهی کافیست که بدون هیچ علت ظاهری ناخوش بفکر افتاده و ترس زیادی پیدا کند و فوراً آن حالات ظاهر شود. در موقعیکه شدت مرض برقرار شد علائم مهمی ظاهر میشود :

اول Irrésistibilité یعنی ناخوش با وجود کوشش های زیاد نمی تواند در مقابل وسوسه مقاومت کند گاهی میتواند جلوگیری نماید اما فقط یک لحظه باضافه این مقاومت های بیهوده ناخوش را خسته تر میکند. بالاخره خود ناخوش احساس مغلوبیت نموده و در مقابل وسوسه تسلیم میشود.

دوم Conservation de la conscience بقای حواس و شعور - ناخوش پیش از paroxysme و بعد از این عارضه کاملاً از خود با خبر است یعنی شعور او باقیست اما در مدت عارضه شعور متوقف است. بحالت است که میگوئیم برای ناخوش Dédoublement de la conscience personnelle پیدا شد.

سوم - علامت مهم دیگر عبارتست از اضطراب خاطری که همراه با آن عارضه است Angoisse concomitante که علت آن این است که مریض احساس میکند دیگر مالک نفس خود نیست باضافه اضطراب خاطر او از نفس فکری است که باو تحمیل شده است (مثلاً فکر آدم کشی).

چهارم - احساس رضایت خاطر Sentiment de satisfaction consécutive - این احساس بعد از آنکه تسلیم بوسوسه شده خواه بعمل آنکه آنرا بظهور ساخته یعنی توانسته است آنرا از میان ببرد ولی این علت چیز آنقدر موجب رضایت خاطر مریض نیست که شق اول یعنی تسلیم بوسوسه است زیرا در شق چهارم این ناراحتی را دارد که وسوسه عود خواهد کرد. علائم مهم این چهار علامات اند ولی یک سلسله علائم دیگر از قبیل Hallucination های مختلفه و اختلالات حافظه با مرض همراه است.

Symptomes interparoxystiques - این علائم عبارتند از حس ناراحتی و و اهمه بازگشت وسوسه ها.

Evolution - ممکن است به طرق مختلف باشد یکی آنکه وسوسه از میان برود و همه چیز بحالت عادی برگردد و دیگری آنکه چندین وسوسه بدون توقف یکی بعد از دیگری دنبال شود و بالاخره شکل دیگری که ممکن است پیدا کند این است که حمله های وسوسه ای منظماً و متناوباً برگردند.

نکته مهم قابل توجه آنست که عوارض سقه ماتی این مرض کاملاً شبیه است به پیش درآمد حمله های صرعی (aura).

اشکال وسوسه ای - ممکن است باشکال ذیل درآید:

۱- Intellectuelle ۲- Impulsive ۳- Inhibitrice

۱- شکل intellectuelle - یعنی یک فکر جزئی یا کلی تمام شعور را فرا گیرد و عقل را فالج میکند. و بقدری بر عقل تسلط پیدا میکند که دیگر مریض بجز همان فکر تحمیل شده قادر نیست که بچیز دیگر فکر کند

۲- شکل impulsive - یعنی شکلی که حرکات از روی عدم اراده است در این شکل چندین قسم وسوسه را میتوان ذکر نمود،

اول Onomatomanie یعنی Folie de noms یک اسم یا یک لغت فکر مریض را اشتغال میکند یا آنکه با اضطراب خاطر دنبال لغتی میگردد یا آنکه مریض اسمی یا لغتی را لاینقطع تکرار میکند یا گاهی از شنیدن بعضی اسمها یا اصطلاحها وحشت دارد.

دوم Coprolalie یعنی جنون حرف زدن زیاد که اسم دیگر آن Blasphématomanie میباشد یعنی ناخوش میل دارد فحش بدهد و لعن کند و امثال آن.

سوم بعلاوه قسم دیگر Arythmomanie (Folie de nombre) یعنی بی اختیاری در شمردن یا حسابهای بی فایده.

چهارم Kleptomanie (Folie de vol) که در طب قانونی خیلی مهم است

Je vole K

گاهی زنان آبستن این جنون را پیدا میکنند.

پنجم Dipsomanie (Folie de soif) فرق آن با Ivrogne این است که Ivrogne هر وقت بتواند می نوشد ولی Dipsomane هر وقت حمله اش بیاید می نوشد.

ششم Pyromanie جنون آتش زدن.

هفتم Suicide خودکشی.

هشتم Homicide آدم کشی.

همهٔ اینها از اقسام وسواس های impulsif هستند.

۳ – Forme inhibitrice ou aboulique که مریض نمی تواند به هیچ چیز تصمیم بگیرد. این وسواس ها ممکن است بشکل ترس و خوف (بطور منظم) درآید (phobie) مثل Agoraphobie (ترس از میدان و جمعیت و محلهای عمومی و اجتماعات) یا بشکل Claustrophobie که عکس agoraphobie است و عبارتست از ترس تنها ماندن در یک محل. وقتی که این ترس ها عمومیت پیدا کنند و همهٔ اعمال حیواتی را فرا گیرند Panophobie (یعنی ترس universel) نامند.

Folie de doute
در روی نمره ۱ و ۲ (هم در تصمیم)

وسوسه ها گاهی نزد اشخاصی دیده میشود که ظاهراً بکلی سالمند گاهی نزد اشخاصی که ضعف عقل دارند دیگر از امراضی که وسوسه در آن دیده میشود در حالت قبل از بروز فلج عام است.

در تشخیص این امراض باید آنها را با مالیخولیا فرق داد و این نکته را هم باید دانست که خود این وسوسه ها ایجاد مالیخولیا نموده و دو مرض بهم مخلوط میشوند باید اصل دو مرض را تحقیق کرد و حالات عمومی مریض را از قبیل خستگی و ضعف در نظر گرفت.

Impulsion – در حالات سلامت گاهی یک تمایل برانسان است که مبدل بحرکت شود در حالت مرض این تمایل شدت می یابد یعنی که عمل که باید با فکر توأم باشد (acte reflechi) مبدل بعمل جبری

میشود یعنی مبدل به Acte impulsif میشود. Impulsion ها بر ۳ قسمند:

اول Impulsion inconsciente مثل حرکات épileptique ؛

دوم Impulsion subconsciente مثل مالیخولیا

سوم Impulsion consciente مثل وسواس ها

صفت اصلی Impulsion ها این است که اعمال impulsives ناگهانی و غیر قابل مقاومت است.

اقسام:

اول خودکشی Suicide مریض بچند جهت ممکن است خود را بکشد:

اولاً تحت تاثیر hallucination ها که عموماً از راه گوش است یعنی صداهائی باو امر میکنند که خود را بکشد (persécuté) و مریض برای خلاصی از این صداها خود را میکشد.

ثانیاً تحت تاثیر افکار هذیانی که سابقاً ذکر شد. غالب اوقات باین جهت است که ناخوش خود را محکوم و مقصر میداند و برای کفاره گناهان خود را میکشد و غالباً اوقات خود را مجروح میکند.

ثالثاً تحت تاثیر رنج اخلاقی Douleur morale

رابعاً تحت تاثیر impulsion ها خودکشی های ناشی از impulsion غالباً بدون سابقه است یعنی ناخوش مدت زیادی در آن فکر نموده و آنی پیش میآید و غالباً تحت تاثیر تقلید واقع میشود. که بعضی اشخاص ضعیف العقل به تقلید و بهوسی خود را میکشند.

وسائلی را که مبتلایان بامراض دماغی برای خودکشی بکار میبرند چند چیز است: اول وسائل عادی از قبیل ۷
بدار آویختن - خفه شدن - غرق - از پنجره پرت شدن - اسلحه آتشین و یا سرد، دوم وسائل عجیب و غریب که مریض برای جلب توجه یا کفاره گناهان خیلی بزرگ است این مرضی غالباً ~~asthénie~~ anaesthesie psychique et physique دارند
آنهائی که خود را میکشند عبارتند از صرعی ها - مجانین - الکلیک ها - infectés ها - وسواس ها

(Obsédé) ها یا برای خلاصی از رنجی که دنیا را برای آنها تلخ کرده یا برای فرار از اجرای وسوسه ها (آدم کشی) مبتلایان
به hallucination ها برای اصوات و حرفهائی که میشنوند و در فلج عام سیفلیسی - paralytique ها.

در سیفلیس در چهار مورد خودکشی مینمایند: اول اختلال عقلی نتیجهٔ سیفلیس. دوم یأس مریض از معالجه
سوم ~~مشابه~~ اولین دست بردهٔ سیفلیس که بسبب خوف فوق العاده مریض است. چهارم ضعیت اجتماعی که مانع از ازدواج
است. مبتلایان بمالیخولیا خیلی زیاد خودکشی مینمایند در مالیخولیائی ها باید متوجه بود که گاهی درست در همان موقعی که طبیب
و کسان مریض خیال میکنند مریض بهتر شده یا حتی خوب شده خودکشی مینماید.

دوم آدم کشی Homicide - مریض تا اندازه ای بهمان دلائلی که خود را میکشد دیگری را هم میکشد یعنی
تحت تأثیر hallucination ها از راه گوش یا چشم مثلاً هاتفی باو امر مینماید که بکشد شخصی را یا هم کشتن او میبیند گاهی
میگوید برای مدافعه از دشمنی که در مقابل خود میبیند یا تحت تأثیر یکقسم افکار هائی دیگری از قبیل Idées de
persécution، عادتاً تمامی ناخوش در فکر کشتن بوده و تهیهٔ دیده است یا تحت تأثیر یک impulsion
مبتلایان بحملهٔ صرعی غالباً بواسطهٔ hallucination ها یا طی حملهٔ غضبی که قائم مقام حملهٔ صرعی است یا
الکلیک ها در غضبی که در حال مستی پیدا میشود آدم میکشند یا تحت تأثیر تلقین از قبیل ضعیف العقل ها و Imbécile ها
که همانطور که تحت تأثیر خود را میکشند سایرین را هم ممکن است بکشند یا در تحت تأثیر رنج خلقی مثلاً بعضی از مالیخولیائی ها
گاهی دیگران را میکشند برای آنکه تحمل رنجهائی که خود دچار شده اند نشوند.

برای کشتن یا وسائل عادی بکار میبرند از قبیل اسلحه گرم و سرد و غیره یا غیر معمولی و گاهی وسائل خیلی سفاکانه و
عجیب و غریب که حکایت از perversion مریض مینماید. این قبیل مرضی سفاکیشان با Sadisme
توأم است. مرضائیکه آدم میکشند عبارتند از صرعیها - maniaque ها - الکلیک ها و مبتلایان بفلج
عام - مالیخولیائی ها و ضعیف العقل ها و pervers - وسواسی ها - Infecté ها (گاهی زنهائیکه تازه
زائیده اند بچهٔ خود یا سایرین را میکشند) imbécile ها idiot ها. در وسواسی آدم کشی کم است.

سوم - دزدی Kleptomanie - مریض بچند طریق مرتکب دزدی میشود:

یا بطریق بی‌شعوری مثلاً Idiot ها که شیرینی و خوراکیها را بجهت غریزه خوردن میدزدند یا مثلاً
Imbécile ها که بدون منظور و فایده‌ای میدزدند یا در جنون پیری که با حرص زیادی و بدون شعور میدزدند و غالباً
خیال میکنند که آن چیز دزدیده شده مال اوست یا در فلج عام که مریض چیزهای مختلف را میدزدد بدون آنکه فایده
آنها را بداند یا مبتلایان بجنون صرعی و نیز سایر هیجانیین.

یا از روی شعور بواسطه impulsion یا بواسطه تلقین. این قسم دزدی توأم با شعور در مبتلایان
به صرع و dégénérés ها زیاد دیده میشود و نیز در اطفال ضعیف العقل که بتحریک سایرین میدزدند. این
قسم دزدی در Collectionneur ها زیاد دیده میشود که چون نمی‌توانند آنچیزی را که در Collection خودکم
دارند بطور مشروع بدست بیاورند از طرفی میل به تکمیل Collection دارند ولی قوهٔ مقاومت ندارند و میدزدند

چهارم حریق Pyromanie - این قسم جنون حریق گاهی توأم با شعور است و گاهی بدون شعور
صرعی‌ها و هیجانیین و idiot ها - الکلیک‌ها - imbécile ها و مشغولین غالباً مبتلا بجنون حریق هستند
بعضی از مالیخولیائی‌ها که معتقدند گناهان بزرگی مرتکب شده‌اند برای کفاره آن گناهان در رفتن بحبس آتش میزنند.

پنجم جنون تشنگی Dipsomanie - این قسم مرضی است که قسم مشروبات الکلی را میآشامند
از قبیل Liqueur و ادویه الکل‌دار از قبیل ادوکلن وغیره - گاهی dipsomane ها مرفین - اتر
کلرال و کوکائین و امثال آنها را هم میخورند. مبتلایان هم آنهائی هستند که در جنون حریق ذکر شد از قبیل زنها در موقع
یائسگی - پیرهائی که خیال میکنند قوه‌شان برخواهد گشت.

ششم فرار Fugue باید این مرض را با ولگردی معمولی فرق داد (vagabondage) این
مرضی زود زود خانه خود را عوض میکنند گاهی برای فرار از صداهائی که میشنوند گاهی بواسطه ترس (بواسطه hallucination
های گوش و چشم) یا از راه فکر مجنونانه. مبتلایان بفرار عبارتند از دیوانه‌ها ضعیف
العقل‌ها و بعضی از Imbécile ها و الکلیک‌ها در صرع گاهی فرار قائم مقام حملهٔ اصلی میشود - مالیخولیائی‌ها
غالباً برای فرار از تحمل معصیت و اشتباه خود فرار مینمایند. اشخاصی که مبتلا بجنون interprétation هستند

Fugat = flucht

برای فرار از جنون خیالی فرار مینمایند .

Impulsion sexuelle : فسادهای تناسلی باشکال خیلی متعددی در سابقه و همیشه متناسب با درجهٔ جنون اخلاقی مریض است (Folie morale) از اشخاص غیر طبیعی ساده گرفته تا اشخاص خیلی عجیب و غریب در اشخاص فاسدی که متصور نمیاید تمام اشکال مشاهده میشود و اشکال مهم عبارتند از :

Homo-sexualité یا Pédérastie

Exhibitionisme یعنی میل غیر قابل مقاومت بعرضه داشتن آلت تناسلی غالباً در محل معین و در ساعت معین بدون نخوط . این عمل در مریض قائم مقام عمل تناسلی است و بعد از این عمل با خوشی احساس لذتی مینماید که شبیه به لذت تناسلی است .

Fétichisme یعنی مریض لذت تناسلی حاصل مینماید با دیدن یا لمس یا بخاطر آوردن یک چیزی یا یک قسمت معین از بدن کسی دیگر . — Fétichisme گاهی راجع باشیاء است از قبیل لباس کفش پیراهن شلوار و امثال آن .

Sadisme یعنی برای تحریک تناسلی رنج و دردی لازم است از درجات خیلی خفیف تا قتل .

Masochisme قسمی است که sadisme passif گرینه یعنی میخواهد رنجی باو بدهند

Bestialité یعنی عشق زن یا مردی بالمجامعت با حیوان از قبیل خر سگ وغیره

Vampirisme — یعنی عشق مجامعت با مرده گان

Aboulie — عبارتست از اختلال در عمل اراده که درجات مختلف دارد از تردید در رای تا ناتوانی مطلق در اعمال . بی اراده گی غالباً در مرض وسواس [illegible] و مالیخولیائی [illegible] ممکن است بشکل منظمی در آید . — systématisée یعنی اختلال اراده منحصر بیک عمل یعنی از اعمال حیاتی باشد و یا ممکن است منحصر بزمان یا وقت مخصوصی باشد یعنی اختلالاتی پیدا میشود و یک مدتی طول میکشد و بعد از میان میرود یا ممکن است ممتد داشته باشد .

بی اراده گی در حرکت — وقتی است که اجرای یک حرکت یا خاتمه دادن یک حرکتی که شروع شده است

مختل شده باشد

بی‌ارادگی معقول – بی‌ارادگی intellectuel وقتی است که ناخوش از بکار انداختن فکر و قوای عقلی خود عاجز است.

اختلالات Langage

این موضوع در امراض عقلی اهمیت زیادی دارد و عبارت است از:

اختلالات در بیان شفاهی langage parlé

اختلالات در بیان کتبی langage écrit

اختلالات در بیان اشاره‌ای langage mimique

اختلالات بیان شفاهی – با سلامت زبان و ادوات حرف زدن ناخوش باشکال بیان میکند که این را Dyslogie گویند.

این اختلالات یا تغییر در سرعت بیان است که Logorrhée نامیده میشود یعنی سیل سقوط الکلام و غالباً کلام بی‌معنی نیز در بین ملاحظه میشود. این logorrhée از اشکال ساده تا اشکالی که [illegible] و زبان مریض غیر مفهوم است (langage décousu) دیده میشود. logorrhée در حالات جنونی در الکلیک‌ها – در فلج عام در مرحله‌ها دیده میشود.

کم شدن قوه‌ی بیان – یا اختلال اشکال کننده و کم شدن قوه‌ی بیان در می‌آید از کندی کم تا گنگی تمام. تمام درجات مشاهده میشود غالباً مبتلایان بمالیخولیا و imbécile ها و idiot ها و مبتلایان بفلج عام کندی در بیان دارند.

تغییرات در شکل بیان – Timbre صدا گاهی تغییر مینماید ناخوش شکل بازیگرهای scène تئاتر حرف میزند یا لحن خیلی رسمی بیانی خالی از معنی ادا مینماید. در فلج عام و جنونهای myo-tisque دیده میشود. گاهی تغییر در بیان در جمله‌سازی مریض دیده میشود مثلاً مریض از خود بشخص سوم تعبیر مینماید

در این صفحات که تغییری در شخصیت مریض حاصل شده. اقسام تغییر در نتیجه علم جنون بطور کلی دیده میشود.

تغییر در محتویات جمل - بامعنی که مریض تعبیرات تازه‌ای در جمله‌های خود بیاورد که از تغییر فکر حکایت میکند
گاهی عواطف و هیجانهای خاطر جای بیان شفاهی را میگیرد (langage émotionnel) از قبیل خنده
گریه - ناله و فریاد - تغییرات در قیافه و شکل صورت. اداهای مخصوص.

اختلال در بیان کتبی - در اینجا در سبک خط مریض تغییراتی پیدا میشود گاهی این تغییر عبارتست از
سرعت زیاد و تهور در تحریر خاصه maniaque ها و persécuté ها منظور نه. گاهی برعکس شکل استعمالی
مالیخولیا خیلی با تردید و کندی چیز می نویسند.

یکی از اختلالات در بیان کتبی Graphomanie است یا Graphorrhée یا
Scribomanie که عبارتست از احتیاج بعادت ناپذیر مریض بنوشتن کلمات. غالباً بدون نظام
منطقی جاری میشود. سبک تحریر مریض ممکن است منظم یا مختل و یا بدون انتظام باشد. از حیث معانی باید ملاحظه
نمود که چه تغییراتی در محتویات تحریر پیدا شده است و باید آنها را با منطق و عقل سنجید گاهی معانی بی ربط نیست اما منظور
مریض معلوم نیست. بعضی خصوصیات را باید در نظر گرفت از قبیل تکرار یک لغت یا یک جمله - عبارات و لغات تازه‌ای
که مریض بکار میبرد. (ترکیب ادبی نیز باید نظر داشت ...)

x اضافه بر ابهام این تغییرات در جملات و لغات باید سبک الخط مریض را هم ملاحظه نمود بعضی از مرضی
سبک خط غریبی دارند بعضی از مجانین با حروف majuscule می نویسند. گاهی هم impul-
sion کتبی دیده میشود یعنی بدون اختیار و شعور ناخودش مجبور است چیزهائی نوشته است.

مثال این طبقه در medium ها که automatiques دارند و بدون اراده
می نویسند. نقاشی یا تصویرهای عجیب و غریب را هم باید در ضمن این تحریرات دانست.

Langage mimique (بیان با اشاره) - این اختلالات ممکن است x
مربوط به اختلال عقل نباشد یعنی مرتبط با عادت و تقلید و تربیت و محیط یا اوضاع اجتماعی و شغل و نژاد و سن باشد

اما غالب اوقات بواسطه اختلالات عقلی تغییراتی در قیافه و وضع اشاره اشخاص مریض دیده میشود که بقول شل معروف صورت آئینه فکر است.

البته تغییرات عقلی را با تغییراتی که در وجنات مریض دیده میشود نمیتوان حدس زد گاهی صورت و وجنات مریض حکم marque را دارد یا قیافه مالیخولیائی ها - مبتلایان بفلج عام - idiot ها - الکلیک ها قیافه Ségénérescence sénile اینها هرکدام قیافه های مخصوصی دارند. گاهی حرکاتی هم بر آن منضم میشود از قبیل grimace ها و خنده های بیمعنی - حرکات مخصوص از قبیل tic ها.

انتباه Attention.

انتباه عبارت از عملی است که بواسطه آن ذهن بهیئتی واقع میشود که مناسب ترین هیئت ها است برای فراگرفتن تأثراتی که از شئی مورد انتباه ناشی است و در نتیجه ادراک حسی آن شئی در شعور واضح تر صورت میگیرد. در عمل انتباه یک لحظه از زمان تمام فعالیت های دماغی در یک جهت مخصوص متمرکز میشود یعنی تمام شعور متوجه بیک چیز است و بس.

اشکال مختلفه انتباه - برحسب چیزیکه مورد توجه و انتباه است یا برحسب منبعی که انتباه ناشی از آن است باشکال مختلف درمیآید:

اولاً - برحسب چیزیکه مورد انتباه است توجه ممکن است بخارج باشد یعنی توجه بچیزی باشد که خارج از شعور است. باینقسم انتباه انتباه خارجی نامیده میشود. یا آنکه انتباه توجه به داخل است یعنی توجه بخود شعور است در اینصورت انتباه داخلی نامیده میشود.

انتباه خارجی هم ممکن است دو قسم باشد: انتباه مربوط بحس و انتباه مربوط بحرکت.

× انتباه مربوط بحس عبارتست از تمرکز فعالیت حواس خارجی در یک چیز معین بمعنی که فرق است بین دیدن ساده که میگوئیم حس ساده ایست و دیدن توأم با توجه و انتباه که بمنظور ادراک است.

را در حول

انتباه مربوط بحرکت یک قسم انتباهی است که مرتبط با موزونیت حرکات و تناسب ... آنهاست با دنیای خارج مثلاً موقعی که کار دستی انجام میدهیم میگوئیم توجه و انتباه مخصوصی با حرکات دست توأم است که حرکات

را متناسب با آن کار دقیق میسازد.

انتباه داخلی - این قسم نیز دو شکل در میآید. هرگاه موضوعی که مورد انتباه است صورت ذهنی یا یادگارهای گذشته باشد که نماینده اشیاء خارجیست تفکر و تعمق نامیده میشود. هرگاه موضوعی که مورد انتباه است خود نفس باشد سیر نفس یا تأمل باطنی Introspection گویند

ثانیاً - برحسب منشائی که انتباه ناشی از آنست چند قسم انتباه داریم:

۱ - انتباه جبری یا انتباه انعکاسی - که بدون دخول اراده در آن فقط پیش میآید خواه بخواهیم خواه نخواهیم شعله ای ناگهانی یا روشنائی و نور خیلی زننده یا رنگهای خیلی تند یا بطوریکه در دروس ما فکر رشته فکر بعض بدون اختیار و اراده متوجه بچیزی میشود. در تمام این حالات انتباه جبری است و اراده هیچ وجه دخل و تصرفی در آن ندارد.

۲ - انتباه خود بخود - یا انتباه غریزه ای که درجه متوسط بین انتباه جبری و انتباه اختیاری است. باعث این قسم انتباه تمایلی است که نسبت ببعضی اشیاء داریم. عوامل دیگر از قبیل طبیعت - مزاج - صفات ارثی - تربیت - تعلیم سنخ فکر ناشی از حرفه مخصوص نیز با یکدیگر موثر ترند.

۳ - انتباه ارادی و ~~خود بخود~~ اختیاری - عبارت از آن قسم انتباهی است که باعث آن امری داخلی یعنی اراده است یا بمعنی که نفس خود را وادار میکند که فعالیت خویش را متمرکز در توجه باشیائی نماید که گاهی مورد علاقه و تمایل هم نیست.

۴ - انتباه automatique - انتباه ارادی وقتی که مرتباً تکرار میشود بشکل Auto-matique در میآید.

حالات بدنی و نفسی در موقع انتباه:

۱ - حالات بدنی یا فیزیولوژیکی - همیشه انتباه همراه با حالات بدنی مخصوصی است از قبیل انفعالات حرکتی و انفعالات دورانی و تنفسی.

۲ - حالات نفسی Conditions psychiques. - در اینجا دو نظر را باید ملحوظ داشت یکی آنکه ببینیم در حال انتباه محتوی شعور و گنجایش آن چقدر است دیگر آنکه ببینیم در حال انتباه چه تغییراتی در فعالیت نفسی پیدا میشود.

در قسمت اول گفتیم محتوی شعور در حال انتباه چقدر است باید دانست که در حال انتباه فقط یک چیز یعنی همان چیزی که منظور انتباه است در مرکز شعور قرار گرفته و در تجربه می‌بینیم که در آن واحد متوجه کردن انتباه بچند چیز بسیار مشکل حتی غیر ممکن است.

در قسمت دوم گفتیم ببینیم چه تغییرات نفسی پیدا میشود همانطور که در تغییرات بدنی گفته شد که در حال انتباه همه بدن حالت توقفی پیدا میکند در نفس هم تغییرات مشابهی پیدا میشود یعنی که ذهن حالت توقفی پیدا میکند و بجز فکری که مورد انتباه است سایر حالات نفسی او موقتاً از کار میافتد.

تأثیرات انتباه - انتباه دارای تأثیرات ذیل است:

۱- سرعت ادراک حسی را زیاد میکند یعنی دیده ایم که تأثیر موثر خارجی در عضو حس و کیفیت ادراک حسی در آن واحد صورت نمیگیرد زیرا عضو حس محتاج بزمانی است تا آنکه صحیحاً مستعد استقبال تأثیر موثر خارجی بشود و بعد وقتی لازم است که این اثر در عصب مورد afferant مرور نموده در مخ برسد و بعد وقتی لازم است که مرکز مخی این اثر حسی را مبدل بادراک نماید. انتباه و توجه زمان این انفصالات را کوتاه میکند.

۲- بر قدرت خاطره نفسی میافزاید. مثلاً مبتلایان بسستی اعصاب neurasthénie چون فوق العاده متوجه کسالتهای مزاجی خود میشوند کسالت جزئی را بیش از آنچه هست احساس میکنند بر عکس چون توجه و انتباه را از خود منحرف کنند دفعتاً اگر دردی هم بوده تخفیف می‌یابد.

۳- بر وضوح و روشنائی شیئی مورد انتباه افزوده میشود.

۴- انتباه ادراک چیزی را که مورد انتباه است با سایر مدرکات ارتباط میدهد بهمین جهت مثلاً چون صدائی بگوش برسد بخودی خود معنی روشنی ندارد ولی انتباه و توجه آن صدا را با چیزهای دیگری مرتبط میسازد که مجموعاً معنای روشنی خواهد داشت.

۵- انتباه قدرت حافظه را زیاد میکند یعنی روشن‌تر و برای مدت طولانی‌تری بحافظه سپرده میشود.

اختلالات انتباه

۱- نقصان انتباه ارادی Aprosexie - در مالیخولیا و surmenage

Inattention

حالت idiotie، در آفات تشریحی مغز مخصوصاً در lobe frontal در فلج عام - در امراض شرائین دماغی در Démence sénile در تمام این حالات در انتباه ارادی نقصان پیدا میشود.

۲- زیادتی و حدت انتباه Hyperprosexie - در جنون در حالات هیجانی بحالت دیده میشود.

اولین چیزی را که در مریض عصبی باید متوجه بود قدرت انتباه اوست از همان اول مکالمه در ابتدای امتحان طبیب تمام وسائل میکوشد که توجه مریض را بخود جلب کند.

انتباه بچند جهت ممکن است مختل باشد: اولاً ممکن است مریض چیزی را که از او می‌پرسند نفهمد خواه بعلل موقتی از قبیل مسمومیت با الکل و مرفین و یا مسمومیت بواسطه مرض عفونی و یا بواسطه Arriération mentale یا بواسطه Démence - ثانیاً انتباه ممکن است مختل باشد بدلیل آنکه مریض بچیز دیگری فکر میکند مثل وسواسی یا مالیخولیائی یا بعلت تحریک و هیجان نفسی Excitation intellectuelle و افکار هذیانی یا Hallucinations.

علت هرچه باشد اختلال ممکن است موقتی باشد (مثل امراض عفونی و Hallucination ها) یا اختلال دائم باشد (مثل حالت ضعف عقل مادرزادی Débilité mentale و جنونها) و زیادی و کمی اختلال انتباه متناسب با ضعف و شدت اختلال نفسی است.

ضعف همهٔ قوای عقلی — Etat d'Affaiblissement globale de démence نامیده میشود (حالات جنونی).

جنون Démence — جنون یعنی ضعف قوای عقلی و عدم امکان علاج بعبارة اخری جنون یعنی ضعف یا از میان رفتن جزئی یا کلی قوای عقلی بدون امکان بازگشت آن بحال صحت بنابراین دو چیز اساس این تعریف است یکی ازمان chronicité دیگری عدم امکان معالجه.

از نظر طب قانونی لغت démence مشتمل بر همهٔ اقسام امراض عقلی است.

علت امراض عقلی ×

دلائل اشکال مختلفهٔ اختلال در رفتار که تحت عنوان جنون طبقه بندی میشوند غالباً بسیار مبهم و مرکب است بطور قطع میتوان گفت که در هیچ موردی از موارد جنون مرض مربوط بیک علت سادهٔ مستقیم نیست.

اختلالات عقلی دلائل عدم توانائی انسان است در مبارزه با محیط انسانی او و در هیچ موردی نمیتوان اثبات نمود که این عدم توانائی مربوط بیک علت مخصوص معینی باشد همچنین که نظریکه در مبارزهٔ با محیط غیر انسانی تحت مرض معین و یک چیز است در اینجا معین نیست مثلاً دیفتری بعلت یک باسیل معین است ولی خستگی و فرسودگی عقلی ناشی از یک علت مسلمی که غالباً فرض میشود از قبیل دغدغه های عشق یا مرگ نزدیکان یا خسارت مالی و امثال آن نیست با مختصر تحقیق و مطالعه معلوم میشود که علت یک چیز معین و واحد نیست بلکه علل آن متعدد و در شخصیت فرد ریشه های عمیق دارد حتی در موارد جنون ساده هم از قبیل جنون ناشی از سمومات در اینجا هم کاملاً مربوط بعمل سم نیست بلکه زمینه و استعداد و تمایلات ارثی همه دست در کار بوده بنابراین باید متوجه بود که علل مرض تنها بهانهائی است که نزدیکان ناخوش میگویند زیرا آنها هیچوقت دلائل لازم قضایا را بحد کافی نمیدانند و نمیتوانند تعبیر کنند.

موضوع دیگری را که باید متوجه بود این است که آنچه علل یا علائم مینامیم غالباً با علائم و آثار مرض مخلوط میشود مثلاً در تاریخ اختلال عقلی مریض کسان مریض الکل را علت ذکر میکنند در حالیکه ابتلای بالکل خود ناشی از علت دیگری است که آن ضعف اراده و کمی ضبط نفس است همینطور استمنای بحد افراط.

بعضی از علما معتقدند که غالب اختلالات عقلی حتی آنهائی که عوارض بدنی روشن همراه دارند علت آنها اثر نفسی است
در صورتیکه دسته دیگری از علما معتقدند که جمیع اختلالات دماغی یک اساس فیزیکی (مرضی) دارد حتی آن امراضی که با وسائل
موجوده ممکن نیست اختلالات فیزیکی نشان بدهیم. این دسته میگویند که تمام اختلالات نفسی بواسطه عمل پاتولوژیکی است که در مغز
موجود است محل فعلی این عمل پاتولوژیکی ممکن است ابتدا در مغز نباشد ولی در مغز سرایت شود.

قبلاً در موضوع مغز انسان و تمایلات و ساختمانهای آن گفتگو شد اینک وارد مرحله عملی آن صحبت میشویم
و میکوشیم ببینیم عناصری که اساس عقلی را تشکیل داده و روی آن اساس این تمایلات گوناگون ترقی میشود و امراضی که در نتیجه
حاصل میشود کدام است. این اساس عقلی قبل از تولد موجود است و عبارتست از عامل بسیار مهم وراثت طبیعی. وضعیات و احوال
انعقاد نطفه و ایام حمل و دوره حمل و وضع حمل نیز مؤثرند. از طرف دیگر بمحض اینکه طفل بدنیا پا نهاد تحت تأثیر حوادث جامعه و عادات
و قوانین و سایر عوامل میرود و نیز امراض مختلف همه کم یا بیش در دماغ فرد تأثیراتی دارند. بنابراین اگرچه وراثت طبیعی یعنی
تمایلاتی که فرد با آن زائیده شده و فطری است در درجه اول از اهمیت است ولی عناصر اکتسابی هم که در نتیجه تماس انسان با
دنیای خارج حاصل میشود بنوبه خود نیز مهم است.

حتی به یک گفت قبل از انعقاد نطفه موجود است

ذیلاً عوامل و عناصری را که سبب علت امراض عقلی است در تحت دو عنوان علل قبل از تولد و علل بعد از تولد ذکر میکنیم:

الف - علل قبل از تولد عبارتند از:

وراثت طبیعی - انعقاد نطفه - دوره حمل - وضع حمل.

اول - وراثت طبیعی - بر دو قسم است psychique و نتیجه التسممیت یا امراض عفونی Toxi-infectieuse

۱ - وراثت طبیعی Psychique عبارتست از انتقال تمایلات. البته مشکل است بگوئیم که خود
این تمایلات غالباً از علل پاتولوژیک بوجود نیامده باشد مثلاً الکلیسم در تمایلات رخنه بی مقابل نموده باشد
و مربوطه به وجود آنها را بیشتر قابل انتقال نموده باشد زیرا در پاتولوژی همه عوامل با هم مجتمعند. با وجود این مسلم است که باید فرق
گذاشت بین انتقال تلون مزاج و ضعف عقلی که از یک پدر به یک پسر منتقل میشود تا سفلیسی که از پدر یا مادر به بچه اش منتقل میشود.
مضمون است

وراثت طبیعی psychique عامل مهم امراض عقلی است. این وراثت همیشه همراه است با بعضی حالات Mor-phologique یا فیزیولوژیک. ستونهای مغز و نیز در شکل ظاهری بدن گاهی آثاری دیده میشود. مثلاً در بعضی خانواده‌ها که افراد زیادی از آنها دیوانه بوده اند دیده شده است که اختلالات عقلی همیشه همراه با تغییرات مخصوصی در اسکلت و مخصوصاً در استخوانهای صورت بوده است.

از چیزهای مسلم این است که وراثت طبیعی امراض حتمی و قطعی نیست و در بعضی نسلها ممکن است بکلی خالی از مرض باشد یعنی مرض یک یا چند نسل را رها کند.

از جمله مباحثی که شده یکی این است که آیا آثار پدر و مادر که هم یک نسبت قابل انتقال است؟ غالب اطباء معتقدند که انتقال از پدر به دختر است و از مادر به پسر. ازدواج بین نژادهای خیلی دور خوب است زیرا عوامل سالم هر طرف عناصر ضعیف طرف مقابل را خنثی خواهد کرد و ازدواج بین یک عائله بالعکس بد است. ازدواج یک خانواده بین یکدیگر برای مدت طولانی خوب نیست.

۲- Hérédité toxi-infectieuse. در این شکل وراثت پدر و مادر یک محصول مرضی را باعقاب انتقال میدهند این محصول مرضی ممکن است عفونی یا سمی باشد. دو مرض بطور خصوص در اینجا ذکر میشود سیفلیس و الکلیسم.

سیفلیس آثار بسیار شومی در طفل دارد هرچه تاریخ سیفلیس پدر و مادر نزدیکتر و هرچه کمتر تحت معالجه بوده اند آثاری که در طفل پیدا میشود شومتر خواهد بود بنابراین شومی سیفلیس در آن قسم مواردی که مرض شناخته نشده و تشخیص داده نشده بمنتهی درجه است. مثلاً آن مواردی که سم سیفلیس اثر مخصوصی در اعصاب دارد یعنی آثار خارجی آن مخفی است که تشخیص داده نشده اما اثر مخصوصی در اعصاب داشته. سیفلیس ارثی عامل بسیاری از امراض مغزی است. بنابراین علت بسیاری از Hydrocephalie ها، Imbécilité ها و Idiotie ها، بسیاری از Perversion ها و بعضی از ضعف عقل ها است Débilité mentale محققاً سیفلیس علت فلج عام است و نیز در بعضی از جنونهای جوانی Démence précoce بعلت سیفلیس است

Virus neurotrope

الکلیسم هم برای فرد و نژادش مثل سفلیس عامل بدبختی مهمی است. اطفال الکلیک غالباً Idiot - Imbécile - Epileptique - nerveux هستند.

در بین امراض عفونی سل را هم باید مذکور داشت.

در بین مسمومیت ها، مسمومیت از سرب و ارسنیک و سموم شیمیائی را که در طی شغل پیدا میکنند باید ذکر نمود.

در بین Auto-intoxications باید اختلال ترشح غده درقی را در نظر داشت.

دوم - انعقاد نطفه - Fecondation - انعقاد نطفه باید مطابق قوانین - Eugéné-tiques در موقع صحت اخلاقی و جسمی بعمل آید ولی متأسفانه عمل که مهمترین کار بشر است غالباً در مستی و تحریکات مصنوعی صورت میگیرد. تمام احصائیه ها نشان میدهند بر اینکه غالباً در موقع عیاشی بیشتر نطفه ها منعقد میشود یعنی بیشتر اطفال در حال الکلیسم حاد نطفه شان منعقد شده و جهت اینکه از آنها Idiot - فاسد یا صرعی یا مبتلای با مرض شبیه بآن متولد میشوند. انعقاد نطفه هرچه نزدیکتر بحالت جنون پدر یا مادر باشد احتمال پیدا شدن جنون در جنین بیشتر خواهد بود.

سوم - حمل - تمام صدمات و ضربه های بدنی و فکری ممکن است عوامل مرض محسوب شوند.

چهارم - وضع حمل - حوادث موقع حمل ضرباتیکه مخصوصاً بر جنین وارد میشود یا از قسم ضربتی بمغز ممکن است سبب مرضی شود.

در هر یک از موارد جنون چون تشخیص دادیم که جهاز عصبی فطرتاً متزلزل یا ناقص است میگوئیم علت جنون داخلی است و وقتی که جهاز عصبی در نتیجه صدمات فیزیکی یا غیر فیزیکی فرسوده شده مثلاً در نتیجه تقلا و کوشش فوق العاده میگوئیم علت خارجی است.

مقصود از وراثت طبیعی این است که طفل متمایل بر اینست که صفات اجداد را بارث ببرد بنابراین احتمال زیاد آنست که طفل از جهت قوای روحی شباهت زیاد با والدین خود داشته باشد یعنی اگر چون جهاز عصبی مختلی در خانواده ای وجود داشته باشد تمایل طفل بر اینست که از حیث جهاز عصبی و قوای عقلی شبیه با اسلاف خود باشد.

و بیش از آنکه یک تمایلی موجود است چیزی نمی‌توانیم بگوئیم. دلیل آنکه چنین تمایلی موجود است این است که تقریباً ۵۰٪ از مجانین این تمایل را داشته‌اند.

اثر وراثتی مستقیم آنست که پدر یا مادر دیوانه بوده‌اند. اثر وراثتی غیر مستقیم وقتی است که *Hérédité Collatérale* عمو یا عمه یا خاله دیوانه بوده‌اند. اثر وراثتی اسلافی وقتی است *Atavisme* که اسلاف یا اجداد دورتر دیوانه بوده‌اند.

وقتی که جنون در چندین نسل ظاهر میشود (یکی بعد از دیگری) تمایل آنست که در هر نسل بعدی زودتر آشکار شود.

معنی وراثت طبیعی این نیست که جمیع اعقاب ابوین غیر سالم دیوانه شوند، همانطوریکه از طرف دیگر می‌بینیم که بسیاری از دیوانه‌ها هستند که اسلاف و نزدیکانشان ابداً دیوانه نبوده‌اند.

نکات ذیل هیچ ارتباطی با وراثت طبیعی ندارد با وجود این در اینجا ذکر میشود:

۱) مرض والدین در موقع انعقاد نطفه یا مستی و سایر مسمومیتها ممکن است سبب جنون اطفال بشود.

۲) جنونی که در اطفال حرامزاده پیدا میشود شاید مربوط بیکی از این دو چیز باشد یا آنکه مربوط به غصه و غم خاطر زیادی است که در مادر وجود دارد و این غصه خاطر محقق شده که در تغذیه جنین مؤثر است یا آنکه اثر غیر مستقیمی است زیرا غالباً مادر کوششهای زیادی میکند که بچه را سقط کند و از این راه بحالت سلامت جنین صدمه میرساند.

علت امراض دماغی بعد از ولادت — این عوامل عبارتند از عوامل *psycho—physiologiques* و *pathologiques*.

۱ـ *Facteurs physiologiques* ـ اختلالات دوره رشد ـ پیری و فرسودگی در یکی از دو طرف (رجوع به فیزیولوژی شود).

۲ـ *Facteurs psychologiques* ـ عبارتند از تحریک ـ تربیت ـ تعلیم.

اول تحریک *Exemple* که قسم تربیت عملی است که تأثیرات فهمی در جلوه عقلی داده و تحریک از نظر خوراک را تقوی نمایانست یعنی آنها را تقویت سکنه گاهی یا تنها محرک سکنه یا تولید تمایلات خاص سکنه طبیعت از نظر

سرمشق مدرسهٔ بزرگی است زیرا طبیعت بطور بزرگ مرموزیت و نظام است. این است که در نزد بسیاری از قبایل وحشی می‌بینیم که در موضوع شکل افکار اسرارآمیز مغلطی را که شهریان دارند اظهار دارند. خانواده از این نظر عامل مهمی است و یکی از بدبختیهای اطفال یتیم یا حرامزاده‌ها یا اطفالی که بحال خود واگذار شده‌اند این است که بواسطهٔ نبودن خانواده که اولین سرمشق است خیلی بدبخت میشوند. بجا آوردن اعمال شرم‌آور در جلو اطفال یا حرفهای شرم‌آور یا تلقین اصول غلط در حیات عشقی و اخلاقی اطفال خیلی مؤثر است. اولاد بزرگتر خانواده سرمشق اولاد کوچک محسوب است. رفقای مدرسه و مخصوصاً مدارس شبانه‌روزی گاهی سرمشق‌های شومی هستند. تکیه از فسادهای شاملی ناشی از اطاقهای خواب مدارس شبانه‌روزی است.

دوم - تربیت Education تکمیل کنندهٔ سرمشق است. تربیت خواه اخلاقی خواه مذهبی تقویت بعضی از تمایلات و مخالف با بعضی تمایلات دیگر است. تربیت تمایلاتی را که با حیات اجتماعی و آراء و افکار شایع عصر خود متمایل است تقویت میکند و از سایر تمایلات جلوگیری مینماید.

سوم - تعلیم Instruction تعلیم مدرسه و غیره مؤثر است.

کار زیاد - کاری که توأم با موفقیت باشد ندرةً سبب مرض عقلی میشود حتی اشخاصی که تمام روزهای خود را بدون هیچ ورزش یا تعطیلی کار کنند ندرةً آثار بدی دیده میشود چیزی که زیاد مؤثر است عدم رضایت و دلهره‌ایست که با کار توأم است

شغل - اثر خاصی ندارد مگر آنکه بعضی شغلها سبب افراط در مشروبات الکلی میشود مثلاً میخانچی‌ها یا بشیخه‌ست‌ها و امثال اینها.

طریقهٔ امتحان مرضی مبتلای بامراض عقلی: امتحان منظم و دقیق بنحو ذیل انجام میگیرد:

اول - تحقیق تاریخچهٔ گذشتهٔ مریض و سؤالات لازم.

دوم - امتحان قوای نفسانی

سوم - امتحان بدنی.

چهارم - امتحانات لابراتوار biologique.

اول - سؤالات - یا از نزدیکان و خانوادهٔ مریض است یا از شخص مریض و در بعضی موارد لازم است که امتحان

باحضور کسان مریض عمل آید از قبیل موقعی که مریض مبتلا به Hallucinations و Illusions
است. در بعضی موارد دیگر بر عکس بایستی بدون خانواده و کسان مریض از ناخوش Crises nerveuses
تحقیقات نمود مثلاً موقعی که کسان ناخوش مانع اند از یک امتحان منظم یا عوض مریض جواب میدهند یا زیاد دخل
میشوند یا مثلاً مواردی که ناخوش نخواهد که اقرارهائی کند که مایل است تنها باشد از قبیل وسواسی ها و مالیخولیائی ها. خیلی
باید به دقت با اظهارات مریض گوش داد و خوب مطالعه نمود مقصود از مطالعه این است که درضمن گوش دادن بحرفهای
مریض هیئت و وضعیت او را تحت مراقبه قرار دهیم باید متوجه بود که ناخوش آنچه با خود همراه داشته باشد. وضع راه
رفتن مریض - وضع ادای جواب - قیافه هیئت و حرکات او از تبسم و غیره دلالت میکند با ضافه خنده ها - غلطها؛
طبیب در سؤالات باید خیلی محتاط باشد در امتحان خیلی عجله نکند (البته مریض نکند ممکن است برنجد) یعنی طبیب
بتواند مریض را وادار بصحبت کند خوب گوش بدهد بکلام او و قطع نکند فقط باید Motif در ابراز باشد
البته هر موقع هر مریضی حکمی دارد و طبیب در همان چند لحظهٔ اول در خواهد یافت که سروکارش با چه قسم مریضی است.

بعضی از مرضی از قبیل مجانین هستند که در مقابل آنها میتوان یادداشتهائی برداشت بعضی هم دیگر از مرضی از قبیل
persécutés نوشتن شرح حال ممکن است جلب اطمینان آنها نشود - در مقابل بعضی از مریض ها بر عکس از قبیل Hallucinés
ممکن است تفاسیر غلطی یادداشت طبیب بدهند.

در مکالمه با مریض سه حالت میتوان فرض کرد: اوّل موقعی که مریض جواب سؤالات طبیب را بآسانی میدهد
دوّم مواردی که مریض بسختی جواب میدهد. سوم مواردی که اصلاً جواب نمیدهد. اوّلی مثل حالات Obsession
وسواسی ها. حالت دوّم مثل Mélancoliques که فکرشان متوجه جای دیگری است یا آنکه ناخوش کند ذهن
یا در حافظهٔ او اختلالی است یا بواسطه اختلالات انتباه یا بواسطه ضعف عقل است مثل Débiles و Im-
béciles موارد که مریض اصلاً جواب نمیدهد یا اصلاً نمی فهمد مثل مجانین یا نمی خواهد جواب بدهد Négati-
visme یا بعلت آنکه در فکر چیز دیگری است.

طبیب همیشه با دو طبقه مرضی ممکن است تصادف کند یکی اشخاصی که تظاهر بجنون میکنند یا بعکس مواردی که دیوانه

تظاهر بسلامت میکند.

دوم - امتحان قوای عقلی - امتحان قوای عقلی بطوریست که در طی این دروس ذکر شد یعنی هر یک از قوای نفسی را باید تحت مطالعه در آورد و بدقت ملاحظه کرد که در آن قوه اختلالی هست یا نه ولی باید دانست که در عمل بخصوصه چنین قوه یا دیگر مختل است و خیلی نادر است که فقط یک قوه مختل باشد و سایر قوا سلامت.

سوم - امتحان بدنی - در پاتولوژی ها دیده شده است. بایستی خصوصیات ارثی - نمو طفل - آثار ضربت وغیره در زنها - اختلال در عمل قاعده - سن یأس - حالات دوران خون همه را مورد مطالعه قرار داد و مخصوصاً امتحان جهاز عصبی باید دقت بعمل آید و نیز تغییرات trophiques - امتحان اعضای حس - وضع جمجمه و استخوانهای سر hydrocephale - macrocephale - microcephale ترشحات داخلی همه را امتحان نمود.

چهارم - امتحانات biologiques - از قبیل امتحان مایع نخاع شوکی - خون - ادرار وغیره.

طبقه بندی امراض عقلی

نظراً میتوان امراض عقلی را بطریق ذیل مطالعه نمود: اول مواردی که اختلال عقلی تنها تابلوی کلینیکی را تشکیل میدهد یعنی تقریباً تمام عوارض عبارت از اختلال عقلی است مثل Délire systématisé d'interprétation. دوم مواردی که اختلال عقلی توأم با ضایعات تشریحی یا اخلاطی humorale است مثل فلج عام. سوم مواردی که اختلال عقلی در درجه دوم از اهمیت است و چیزی که مهم است عوارض عضوی است مثل Démence sénile.

در علم امراض عقلی در حالت فعلی نمیتوان طبقه بندی دقیقی قائل شد زیرا اسباب Étiologie و تشریح مرضی - مشاهدات سریری - مشاهدات بیولوژیک هیچکدام هنوز اجازه نمیدهند که طبقه بندی صحیح منطقی نمائیم از نظر تسهیل تحصیل طبقه بندی که ذیلاً ذکر میشود خوبست:

اول اختلالاتی که در نتیجه توقف در نمو پیش میآید Arrêt de développement جزو

این توقف در نمو مادرزادی باشد و خواه در سالهای اول طفولیت پیش آید.

دوم - اختلالاتی که نتیجهٔ مسمومیت است.

سوم - اختلالاتی که نتیجهٔ امراض عفونی است.

چهارم - اختلالاتی که نتیجهٔ آفات تشریحی است *Lésions organiques*

پنجم - اختلالاتی که *Constitutionnel* نامیده میشوند و علت و ماهیت آنها فعلاً خیلی مبهم و تاریک است

اول - اختلالات ناشی از توقف در نمو - این قسم اختلال ممکن است مادرزادی باشد یا در اوایل طفولیت پیدا شود از نظر عوارض یکی است. در تحت این عنوان سه مرض را بطریق ذیل تحت مطالعه قرار میدهیم

Débilité mentale - Imbécilité - Idiotie

این سه مرض سه درجه مختلف عدم رشد و توقف در نمو است که در *Idiotie* بیشتر و در ضعف عقل کمتر است.

البته در کلینیک یک سلسله طولانی از درجات مختلف تأخر عقلی *Arriération mentale* مشاهده میکنیم از مواردی که تأخر و عدم رشد خیلی زیاد است تا مواردی که تأخر و عدم رشد بسیار کم است.

اکثر این مرضی را میتوان تحت اسم عمومی که *Morgan* وضع نموده نسل برگشتگی عقل می نامیم *Dégénérescence mentale*.

x *Idiotie* عبارت از توقف کم یا بیش کامل و کم یا بیش ناگهانی در نمو عقلانی طفل.

علل این توقف در نمو متعدد است ممکن است در مدت حیوة جنینی وقوع شده یعنی طفل در رحم *infecté* شود یا مسمومیت برای او حاصل شود و یا بعد از وضع حمل [یا موقع وضع حمل] غالباً در ابتدا اما در [illegible] متوجه میشوند که طفل او سالم نیست.

غالب اوقات علت این توقف در نمو مرض عفونی است مخصوصاً سفلیس - ابوین طفل یا مادر.

Idiotie را از نظر سریری ممکن است به سه درجه تقسیم کرد :

اول *Idiotie* درجهٔ اول یا *Idiotie* کامل که مریض تقریباً یک وجود نباتی دارد حتی بوسائل

مصنوعی باید نگاهداری شود. خصوصاً هیچ نور عقلی در طفل نیست و حتی از کسان خود را نمی‌شناسد. کوچکترین آثار حس و شفقت در او
نیست. هیچ لغتی را یاد نمیگیرد. فقط بعضی اصوات غیر منظم یعنی بعضی زوزه‌ها مانند حیوانات از او شنیده میشود. حتی غریزهٔ حفظ نفس را هم که
حیوانات بخوبی دارند idiots کامل این غریزه را هم ندارد. غذا را باید بحلقوم او گذاشت تا بتواند بلع کند.

در Idiotie درجهٔ اول نوع نقص بدنی هم همیشه همراه با این نوع نقص عقلی است. مریض بعضی حرکات ناقصی دارد
اما بدون غرض معین. بکلی فاقد شهوت تناسلی است.

بطور کلی مبتلایان باین قسم idiotie طول عمر ندارند. ندرتاً دیده شده است که بسن ۲۰ سالگی رسیده‌اند.

دوم Idiotie غیر کامل یا درجهٔ دوم — در اینجا عوارض مرض خفیف‌تر از آنست که ذکر شد. ولی در اینجا
هم مریض دارای شخصیت نفسی و فردی نیست. زبان و بیان ناقصی دارد. حافظه غیر طبیعی است یعنی چیزهای مهم را فراموش میکند
و گاهی چیزهای بی فایده را در حافظه نگاه میدارد. غالباً فوق العاده نسبت بکسان خود و محیط اجتماعی خود لاابالی و بی اعتنا است.
مریض فوق العاده خرف است حتی چیزهای بسیار ساده را هم باسانی نمی‌توانند بیاموزند. علاوه بر این غالباً دچار حملات صرعی هم هستند.
بعضی idiots ها غالباً قابل تربیت‌اند و ممکن است آنها را بکارهای ساده وادار نمود. اما بطور کلی حکم حیوانات
خیراهلی را دارند و غالباً بسیار خطرناک نشان میدهند. اقسام Perversion ها غالباً در آنها دیده میشود و بطوریکه در Im-
pulsion ذکر کردیم غالباً باقسام آن مبتلا هستند. معایب بدنی مخصوصاً در دستگاه عصبی و جمجمه فراوان است. غالب این مرضی در سن
جوانی بمیرند ولی دیده شده است که بسن پیری هم رسیده‌اند. از نظر کلینیک میتوان آنها را باقسام ذیل تقسیم نمود:

۱ — Hydrocéphalie — در نتیجهٔ امراض عفونی یا مسمومیتهائی که در جنین یا در اول طفولیت دیده شده.
idiot هائیکه در نتیجهٔ hydrocéphalie مریض شده‌اند عادتاً حجم سرشان نسبتاً از آنهائی که بواسطه microcéphalie
مبتلا شده‌اند بیشتر است. hydrocéphale ها ممکن است بعضی شغلها و کسبهای ساده را داشته حتی گاهی هم استعداد
نمایش میدهند.

یکی از اقسام Idiotie familiale amaurotique بین ماههای دوم
و هشتم پس از تولد پیدا میشود مخصوصاً در اطفال یهود این مرض زیاد دیده شده است حتی اگر برای شیوع مرض در بین اطفال یهود

سرزننده کی هم خونی است طفل مبتلای این مرض در ابتدا خیلی لاابالی Indifférent سر روی سینه میانسته

و چون ناخوشی بچه بکمال برسد تمام عوارض idiotie کامل در او نمایان میشود مریض فوق العاده ضعیف است. قوه باصره

در ابتدا ضعیف پیدا نموده و بتدریج بکلی از میان میرود Nystagmus و Strabisme ظاهر میشود

در امتحان اعماق چشم Examen du fond de l'œil صفحه papille atrophiée دیده میشود هیچ

اثری از شریان دیده نمیشود بطور کلی این اطفال قبل از رسیدن بسن شش سالگی میمیرند.

قسم دیگر Idiotie myxœdémateuse که علت توقف در تیروئید است از این جهت با

Crétinisme شباهت زیاد دارد شروع ناخوشی خیلی بطئی است و چون بچه بکمال میرسد صورت مریض نفخ

میکند مخصوصاً گردن خیلی چاق و فربه میشود. این مرضی هم خیلی شبیه اند بطوریکه اگر یکی را ببینیم مثل این است که همه را دیده باشیم

عقل و هوش این مرضی خیلی کم است و گاهی هم خیلی حریص اند. تربیت این قسم مرضی خیلی مشکل است. یکی از علل این قسم Idiotie

هم خونی حدس زده میشود. علل دیگر هم ذکر کرده اند از قبیل زندگی در دره های بی آفتاب و بعضی از آب ها.

Idiotie mongolienne. طفل سر گردی و قیافه مغولی یا چینی دارد چشم ها بادامی و کشیده

بینی کوتاه. دست و پا کوتاه و درشت - زبان هم غیر موزون - دهان خیلی [illegible] میکند. تربیت این قسم اطفال هم خیلی مشکل است.

Imbécilité. — حالت تأخر عقلی است که اختلالات عقلی و جسمی آن خیلی کمتر از

اختلالات idiotie است. در imbéciles مختصر قوای عقلی دیده میشود حتی گاهی هم حافظه خیلی خوب دارند

ولی بطور کلی قوه قضاوت Jugement و حکم Raisonnement خیلی کم است. با صبر و حوصله

زیاد ممکن است حرفهای ساده به imbéciles آموخت ولی همیشه محتاج به راهنمائی هستند - در تمام عمر باید از آنها

مواظبت بعمل آید بجهت قوه ابتکار ندارند. کار imbéciles ها غالباً بجائی نیست که معاش آنها را تأمین کند. خیلی

متلون هستند و استقلال فکری ندارند. گاهی حالات خیلی خطرناکی از آنها ظاهر میشود حس اخلاقی آنها خیلی ضعیف است و گاهی هیچ نیست

اقسام Perversions در این قسم مرضی دیده میشود. جسماً بعضی نقص دارند ولی باندازه نقص Idiotie نیست

Débilité mentale. — که خفیف ترین درجات تأخر عقلی است. بعضی از

قوای عقلی نسبتاً رشدی دارند حافظه و قوهٔ کار در بعضی خوب است کار هم میکنند ولی قوهٔ حکم و قضاوت آنها خیلی کم است مریض معایب خود را نمی بیند (Autocritique نیستند) خیلی خود پسند و لجوج هستند گاهی در کارهائی که دارند موفقیت هم حاصل میکنند Débile ها غالباً خیال میکنند که برای انجام کارهای خیلی مهم قابلند و اشکالاتی را که در طی کار میکنند بحرفت مدت آنرا نمی فهمند و همیشه دلائل غلطی پیدا میکنند. بسیاری از débile ها خیلی بدبین و غالباً از محیط و زندگانی خود ناراضی هستند. گاهی اوقات هم persécution در آنها دیده میشود و بدبینی و بدگمانی ممکن است او را وادار باعمال خطرناک کند خیلی متلون و غالباً غیر اجتماعی هستند گاهی افکار جنون بزرگی در او پیدا میشود و گاهی افکار mystiques فسادهای تناسلی زیاد در آنها دیده میشود بواسطه نقص عقلی débile خیلی زیاد نیست. غالب débile ها باندازه ای مستعد کار هستند اما بشرطیکه در تحت نظر و کنترل کسی دیگر بکار گماشته شوند

اختلالات نتیجهٔ مسمومیت

۱- الکل - مضرات الکل در صحت خواه رفتار - کار - اخلاق و نسل معلوم است.

الکلیسم حاد یا مستی - الکلی یا اتفاقاً شروبی که بافراط بخورد یا کسی است که مرتباً الکل نخورده گاهی در نتیجهٔ افراط آن مسمومیت در سن شکل حادی بخود گرفته یا آنکه بواسطه Dipsomanie است که در دوسو هاضمه ذکر شد. در مستی حاد ناخوش حالت هیجان مطبوعی دارد. شهوت تناسلی زیاد میشود شخص مست حس خوشی بی نهایه از همه چیز راضی است خیلی خوش بین میشود یا آنکه بر عکس مغموم است و همه چیز را بد می بیند و گاهی این دو حال تناوب دارد غالباً ناخوش از حالت خوشی به بدبینی و بعد بغضب میافتد ~~این چیز~~ این حالات تأثیر زیادی در روحیه مریض دارد گاهی ممکن است او را وادار بارتکاب جنایت یا خودکشی نماید. افکار مختل میشود حس جهت شناسی از میان میرود. حالات illusion و hallucination های باصره ای پیدا میشود این حالات ممکن است چند ساعت طول بکشد بعد مریض بخواب عمیق میرود گاهی تشنجات پیدا میشود غالباً بعد از چند ساعت خواب الکلیک حالات مستی را فراموش میکند اضافه بر عوارض مذکور خطرات دیگر مرض معده و ... ها هم باید در نظر داشت.

الکلیسم مزمن - آنهائیکه بطور مزمن الکلیک میشوند غالباً اشخاص غیر معتدل اند بعضی از آنها آنهائی هستند که پدر و مادرشان الکلیک بوده اند این طبقه خیلی زودرنج و سریع الغضب و وحشی طینت و جنایت آنها که افراط تغییرات غلط زیاد میکنند بعلاوه perversion های مختلف بر آنها مسلط میشود احترام نفس ندارند اخلاقاً خیلی پست میشوند و مرتکب جنایات میشوند.

Démence alcoolique. — عبارت است از مسمومیت کهنه و منظمی با انحطاط عقلی و اخلاقی و جسمی ممکن است سالها طول بکشد تا مسمومیت از الکل منجر باین حالات بشود البته استعداد اشخاص مختلف است مقدار شرب هم در اشخاص فرق میکند. قوهٔ ارادهٔ مریض از میان میرود بطوریکه مریض حکم حیوانی را پیدا میکند و دچار Hallucination های زیاد است این حالات غالباً توأم است با اختلالات جسمی از قبیل لرزش و حمله‌ها مثل حمله‌های صرعی — Gastrite — قی و بی اشتهائی Dénutrition بالاخره این حالات منجر بجنون قطعی میشود. مرگ مریض غالباً در نتیجهٔ عوارض جسمی مذکور است.

Psychose polynévritique ou Maladie de Korsakoff.

شکل مهمّ psychose های مستی [illegible] با عفونی است. این مرض غالباً ناشی از الکلیسم است و یک قسم اختلال عقلی است که ممیزات آن عبارتند از Amnésie rétroantérograde و [illegible]بافی Fabulation حس جهت شناسی از میان میرود. دیگر از ممیزات این مرض polynévrite périphérique است اختلال کلی یعنی فراموشی Amnésie است بطوریکه ذکر شد فراموشی ممکن است Ré- یا antérograde trograde یا هر دو با هم باشند. گاهی عمل fixation حافظه مختل میشود. illusion ها و hallucination ها جای اعمال صحیح را میگیرد. مریض دائماً چیزهای خیالی و تصوری و افسانه نقل میکند. illusion مریض غالباً از اینجهت است که هرچه را حس میکند نمیتواند با چیزهائی که گذشته خود ربط دهد. غالب این مرضی مبتلا بمرض سل میشوند و بسیاری از آنها از سل میمیرند. احتمال ممکن است منجر بجنون کاملی شود که Démence polynévritique نامیده میشود

Morphinomanie. — یک قسم جنون سمی است که ممیز آن احتیاج مبرم مقاومت ناپذیری است باستعمال مرفین. ناخوش بطوری اسیر آن میشود که بهیچ طریق از آن دست نمیتواند بکشد.

وصف سریری — اولاً دورهٔ هیجان و Euphorie. گاهی اشخاص غیر معتاد به این ممکن است انقلاب حال پیدا نموده و قی کنند ولی بعد دورهٔ euphorie و احساسات خوش آیندی و راحتی شروع میشود با حالت هیجان عقلی و احلام زیاد مطبوع — پیدایش افکار خیلی بسرعت صورت میگیرد Idéation rapide — مریض نسبت بزندگانی خیلی خوش بین. دغدغه‌های معمولی از بین میرود و همیشه احساس راحتی خاصی میکند ولی این حالات مدت

زیادی طول نمی‌کشد شخص مبتلا مجبور است که مرتباً مقدار مرفین را بیفزاید بالاخره موضوع خوشی و لذت از میان میرود و چیزی که باقی میماند همان احتیاج است چون مرتباً افراط بعمل آید حالتی پیدا میشود که جنون مرفینی نامیده میشود بطوری که بمحض از میان رفتن آثار تزریق تسلی حس احتیاج فوق العاده نسبت به مرفین در مریض پیدا میشود.

آثار مرفین عبارتست از خستگی و کند کردن قوای ذهنی و از میان بردن همه قوه‌های روحی. آثار یک تزریق که از میان میرود مریض حس ناراحتی مخصوصی مینماید که توأم با حالت انقلاب و هیجان است. مریض وحشت دارد گاهی میلرزد احساس سستی میکند. در عمل دوران خون اختلالاتی پیدا میشود خلاصه مریض احتیاج زیادی بتجدید تزریق دارد. بعد از چندی چون مرفین تزریق میشود دیگر حس لذتی نمیکند بلکه فقط رنجهای او از میان میرود. مسمومیت مزمن مرفین دیر یا زود منجر به Cachexie و حالت جنونی خواهد شد. غالب مبتلایان بمرفین از لاغری زیاد و ضعف فوق العاده و اختلالات در عمل دوران و هضم و کلیوی میمیرند. گاهی دملهای محل تزریق و Septicémie باعث مرگ آنهاست باضافه این قبیل مرضی استعداد زیادی به ابتلای سل ریوی دارند.

Cocaïnisme - باید کوکائینیسم حاد را که شبیه بحالت مستی الکل است با کوکائینیسم مزمن فرق داد. کوکائین را یا میخورند یا تزریق میکنند یا غالباً بشکل انفیه استعمال میکنند. کوکائین اختلال زیادی در حساسیت عمومی بدن ایجاد میکند. غالب مرفینیها معتاد بکوکائین هم هستند.

× سموم دیگر عبارتند از تریاک که بشکل کشیدن یا خوردن Éthéromanie و la- Turnisme.

اختلالات نتیجه امراض عفونی

اول Syphilis mentale - مقصود از سیفلیس دماغی اختلالات دماغی است که نتیجه مستقیم تأثیر سموم سیفلیس است در مرکز عصبی. البته از عللی که در پیدایش مرض مؤثر است وراثت عصبی است اشخاصی که Hérédité neuropathique هستند و neuropathe دارند بیشتر مبتلا میشوند عوارض وهم عبارتند از ترس زیاد از مرض Nosophobie این قبیل مرضی را Syphilophobie می‌نامند که گاهی به

Syphilophobie manie منجر میشود. اینمرضی مبتلا به انواع و اقسام وسواس ها و حالات نوراستنی و Hypochondrie حتی
و تماماً خون خود را امتحان میکنند بخوبی ممکن نیست استراحت خاطری برای آنها پیدا شود گاهی همین ترس و وسواس سبب خودکشی میشود

Psychoses دوره دوم سیفیلیس نخاعی مهم است و بعضی اوقات در ماه دوم و سوم پس از ابتلای
بمرض دیده میشود - در اثبات طبیعی - مرضی که قبلاً بمرض مبتلا بوده خستگی فیزیکی و روحی همه اینها در مستعد کردن زمینه خیلی
مهم است. عوارض غالباً درد سر درد خستگی و ضعف زیاد و تب و کم شدن Reflex Tendineux حس
خواب رفتن اعضاء. با این عوارض مرض شروع میشود و بتدریج عوارض اختلال دماغی پیدا میشود از قبیل وحشت فوق
العاده. اختلالات در حافظه و paresthésie های مختلف.

اشکال مختلف سریری عبارتند از اختلال عقل با خرافت Stupeur یا اینکه اختلال
عقل با hallucinations زیاد یا اختلال عقل با حالت وحشت و مالیخولیا.

پیش‌بینی: اشکال حاد - توأم با حالت صرعی و hallucination غالباً بهتر معالجه میشود ولی اشکال خفیف
غالباً از جنون باقی میگذارند.

یکی از اقسام سیفیلیس دماغی موسوم است به Psychose hérédo-syphilitique
این مرض در طفولیت بشکل idiotie یا myxoedème یا در جوانی بشکل idiotie familiale
amaurotique یا hydrocéphalie یا Imbécilité یا Débilité
mentale ظاهر میشود - در سن بلوغ بشکل حمله صرعی یا بشکل Hébéphrénie (Démence
précoce یا Schizophrénie) در سن رشد کامل بشکل نوراستنی و halluc. یا بشکل صرع در میآید.

دوم - فلج عام.

سوم - Confusion mentale - در این مرض باید بین اقسام essentielles
و اقسام symptomatiques آن فرق داد. در شق اول عادتاً مرض بشکل حادی است که علاوه بر اختلالات
عقلی عوارض جسدی و تبی هم از قبیل dénutrition همراه آنست.

Confusion mentale. مرض شایعی است بیشتر مبتلایان زنها هستند که بین سن ۲۰-۴۰ سالگی مبتلا میشوند - خستگی جسمی و روحی در بروز مرض مسلم است - امراض مزمن تب های طولانی دیگر وراثت طبیعی - choc - emotion های زیاد همه اینها در بروز مرض دخالت دارند. دیگر از علتهای مهم سموم داخلی یا خارجی است از قبیل الکل - اوره‌می - دیابت نقرس امراض قلبی غده های مغزی تومورهای آن سیفیلیس مغز فلج عام Goitre - Démence précoce - Démence sénile Septicémie - Epilepsie - exophtalmique بیشتر امراض عفونی بطور کلی

شروع ناخوشی غالباً با درد سر دوار و خستگی و سوء هضم و حالت عمومی بد و وحشت زیاد بعد قیافه حرکت و سرگردانی و ابهاماتی در مریض پیدا میشود. نگاه مریض نگاهی است بدون expression حرکات عجیب و بدون معنی از او صادر میشود. حافظه مغشوش - حس جهت شناسی و زمان شناسی و وقت شناسی از میان میرود. illusions و hallucinations زیاد با آنها همراه است. اضافه بر تغییرات جلدی و سوء هضم و لاغری زیاد و اشکال آن این حالات گاهی منجر میشود بعلاج و گاهی بشکل مزمنی در میآید و گاهی منجر بجنون کامل میشود بطور کلی هر چه افکار هذیانی و hallucinantes زیادتر کمتر است پیش بینی بهتر است. البته حالت عمومی بدنی مریض را هم برای پیش بینی باید در نظر گرفت.

امراضی که مربوط با آفات تشریحی است.

اول - صرع - دوم تومورهای مغز سوم Hébéphrénie یا Schizophrénie

جنون جوانی Hébéphrénie - عبارت از یک قسم جنون جوانی Démence précoce است عموماً بین ۱۵ و ۲۵ سالگی ظاهر میشود. سن در پیدایش مرض عامل بزرگی است. عوامل دیگری از قبیل وراثت - امراض عفونی - مسمومیتها - اختلال در غده هائی که ترشح داخلی دارند همه اینها کم یا بیش موثرند. شروع ناخوشی گاهی آرام و بتدریج و گاهی بطور ناگهان. غالباً شروع مرض بطور ناگهانی است باین ترتیب که دفعتاً در رفتار و اخلاق و سکوت تغییراتی پیدا میشود از قبیل لاقیدی زیاد. فراموشی کارهای عجیب و غریب - تغییر در حالات تغییر در وضع سلوک در وضع راه رفتن و حرف زدن و نیز تغییر در حالات اشتباه و احساسات از قبیل غضب زیاد حمله باشخاص - یا بیحسی

در زندگی و عدم توجه بنظافت. بتدریج که مرض جلو میرود مریض خرف میشود. hallucination های بسیار مخصوصا hallucin... های سامعه‌ای پیدا میشود. حرف زدن مریض غیر مرتبط بهم از موضوعی بموضوعی می پرد. رابطهٔ بین افکار گاهی بکلی سریع و قطع میشود که حرفهای او غیر مفهوم است. حرکات ناخوش زیاد میشود از قبیل خنده های زیاد، حرکات مختلف در اعضا، پیچاندن انگشتان و دستها. غالب اوقات این مرض منجر به démence میشود.

× Catatonie. ـ یکی از اشکال démence précoce است. این مرض هم در جوانها ظاهر میشود ولی عموماً دیرتر از hébéphrénie. این مرض ممکن است بدو شکل پیدا شود یا بطور مستقل essentielle ou idiopathique یا نتیجهٔ مرض دیگری باشد از قبیل Confusion mentale و فلج عام.

سه علامت catatonie عبارتند از: Suggestibilité و Négativisme و Stéréotypie

۱ـ Suggestibilité ـ مریض تابع و مطیع هر تقاضائی است که از او بشود یا با او امر شود. هر ژستی که بر مریض و با عضای مختلفهٔ او داده شود آنرا نگاه میدارد.

۲ـ Négativisme ـ این علامت کاملاً ضد علامت قبلی است و عبارتست از مخالفت بدون دلیل نسبت بهر چیزی که از او بخواهند. مریض غالب اوقات از خوردن غذا بکلی امتناع میورزد.

۳ـ Stéréotypie ـ عبارتست از تکرار یک آهنگ بعضی کلمات یا حرکات معینی یا ژستهای معینی.

سیر مرض مختلف است. وقتی که مرض عارضهٔ مرض دیگری محسوب است سیر آن تابع سیر مرض اصلی است وقتی که مرض مستقل است غالب اوقات منجر به démence میشود. غالب این مرضی مسلول هستند تا آنجا که بعضی از مصنفین این مرض را ناشی از سل دانسته‌اند.

جنون پیری ـ Démence sénile یا Ramollissement

Cérébrale à foyers multiples - پیری در اشخاص مختلف است بالغه الکل
مخصوصاً سیفیلیس تأثیر زیادی دارد، مرض دیگری از قبیل وضع کار کردن قلب و کلیه نیز خیلی مؤثر است. شروع مرض
یا بتدریج است یا بنحو ناگهانی در حال اول آثار وهم عبارتند از نقص در فعالیت عقلی از قبیل تغییر در عادات - لاقیدی - فراموشی - تأثر
زیاد از گذشته - خوف زیاد از آینده - افکار حسادی - نقص در قوه کار - ضعف در قوه قضاوت - نقص در حافظه که ممکن
است بشکل فراموشی Amnésie progressive باشد یعنی چیزهای تازه را فراموش میکنند در صورتیکه
یادگارهای قدیم خیلی روشن است. ناخوش رشته مکالمه را از دست میدهد خیلی خودپسند است. تحکم زیاد دارد. لاقیدی
زیاد نسبت باطرافیان و توجه بیحد افراط نسبت بخود - عدم توجه بآداب و رسوم - وقاحت و بی حیائی زیاد یعنی بطور طبیعی از اعمال
شرم آور خود صحبت میکنند. اضافه بر این تغییرات عقلی و اخلاقی تغییرات جسمی بسیاری پیدا میشود از قبیل دوار - چرت
بیخوابی - زود خسته شدن - سرگردانی در پیدا کردن مقصود و اشکال آنها.

دوره جنون با علائم ذیل پیدا میشود ضعف در حافظه Amnésie antérograde
که در نتیجه حس جهت شناسی از میان میرود گاهی قوه بخاطر سپردن کلی از میان میرود (Fixation) بطوریکه یادگارهای
تازه و جدید و لغات و جمیع معلومات او از میان میرود - قوه ادراک و فهم معانی تقریباً هیچ میشود. Hallucinat-ions
های باصره ای زیاد است. ناخوش از آینده خیلی متوحش است. گاهی میلهای شهوانی زیاد در این پیرها پیدا میشود حتی به
ناموس سایرین حمله میکنند. خیلی از آنها تمایل زیادی به آدم کشی دارند و میل دارند جاهائی را آتش بزنند.
اضافه بر حالات روحی مذکور حالات بدنی آنها هم خیلی مختل میشود از قبیل لرزش - اختلالات قلب و کلیه و ریه.
Presbyophrénie de Wernicke - یکی از اقسام جنون پیری است که علامت
مهم آن فراموشی antérograde و fausse reconnaissance و Fabulation
افسانه بافی غالباً مریض خودرا نزد زنها تصور مینماید. زنهای اطراف او (خیالی) حالت هیجان و شادی و خوشی دارند
گاهی این زنان خیالی بغضب آمده او را اذیت میکنند. فراموشی مریض بطور کلی از قسم antérograde
است ولی گاهی rétro-antérograde میشود - Illusion های مریض خیلی زیاد. ناخوش

میل زیادی دارد بجعل قصه‌های خیالی گاهی انسان بانی شکل خاصّی پیدا میکند که موسوم است به Fabulation
intérieure در اینموقع است که غالباً مریض با خود حرف میزند.

Maladie d'Alzheimer.

— این مرض یک قسم Démence است
که نمو آن بسیار بطئی است بتدریج قوای عقلی از میان میرود. حافظه ضعف بسیار پیدا میکند. شروع مرض با هیجان و پرگوئی
زیاد است مخصوصاً مریض خیلی کثیف است. حالت حرف زدن مریض مختل میشود بطوریکه نمیتواند وصل بهم حرف بزند و کلمه را درست
ادا نماید. این است که در حین پرحرفی حرفهای او چون غیر مرتبط است مفهوم نیست کم کم بجائی میرسد که حرفهای او ابداً معنی
ندارد غالب اوقات مریض هرچه را می بیند بدهان میگذارد.

عوارض جسمی عبارتند از ضعف عمومی راه رفتن با قدمهای کوتاه و گاهی حمله‌ها بشکل حمله‌های صرعی برای او پیش می‌آید
طول مرض خیلی زیاد است و غالب اوقات مرگ مریض در نتیجه مرض دیگری است که داخل این مرض میشود.

Maladies constitutionnelles.

یعنی امراضی که علت و طبیعت آنها معلوم نیست و در تحت این عنوان پنج مرض ذکر خواهد شد:

اوّل Manie دوّم Mélancolie سوّم Psychose périodique چهارم Psychose hallucinatoire chronique پنجم Délire de persécution par interprétation.

اوّل Manie — عبارتست از Syndrome ای که خصوصیت آن هیجان عمومی و دائمی قوای
عقلی و اخلاقی است (Surexcitation générale et permanente). Manie
ممکن است در نتیجه مرض دماغی دیگری پیدا شود یا خودبخود و مستقلاً ظاهر شود.

Etat maniaque ضعف عقلی بسیار عمیق نیست بقسمی که ناخوشی غالباً با تغییر در رفتار
عادی — پرحرفی زیاد مخصوصاً حرکت زیاد برای ابراز احساسات است — چون قدری مرض جلو میرود یاوه گوئی زیاد میشود.
مریض با صدای بلند و آهسته دائماً شبیه بخطیب صحبت میکند ولی با دیدن اشیاء و اشخاص آهنگ صدا فوری تغییر میکند.

قوهٔ توجه و انتباه مریض خیلی کم و فرار است. تداعی معانی خیلی سریع و ذهن سست است. تداعی معانی سبب illusion ها
و fausse reconnaissance ها است. حافظهٔ مریض بیش از اندازه بالا رفته و فعالیت زیاد پیدا
میکند. حرفهای مریض از حرص و خاطرات طبّی و میلهای شهوانی حکایت میکند. حالت هیجان حرکتی مریض را (Agitation
motrice) در حرکات صورت و رفتار و geste ها و وضع نوشتن مریض خیلی بی ترتیب است. مریض گاهی
خوشحال و گاهی غضبناک است. غالباً بدخواه، بدجنس، بدزبان و فحاش است. اعمال جبری و ترشحات بدن زیاد
میشود. اما بعد از چندی خستگی و لاغری شروع میشود. در نهایت تا قاعده همی ایستد طول این حمله معمولاً چند ماه است.
ولی ممکن است بیشتر طول بکشد. اما دوره های بهبودی و شدت دارد. گاهی حال از زمان پیدا میکند. گاهی هم بطور
ناگهانی خوب میشود. مرگ از خود مرض خیلی کم است مگر آنکه امراض دیگری داخل شود.

اشکال سریری

۱- Manie suraiguë که تمام اختلالات مذکوره بحد افراط خیلی تند پیدا میشود Fureur maniaque.

۲- Hypomanie - از این قبیل مرضی زیاد دیده میشوند. معمولاً هم جزو دیوانگان شمرده نمیشوند و manie آنها عبارت از این است که دچار افراط در الکل یا شهوت رانی میشوند.

۳- Manie délirante - در تقسیم افکار هذیانی غلبه دارد.

۴- Manie confusionnelle که در Confusion mentale ذکر شد.

دوم Mélancolie - یکی Psychonévrose

است که اضافه بر عوارض بدنی بسیار مهم عوارض نفسی آن عبارتند از:

۱- پیدایش احساس داخلی دردناکی Etat cénesthésique pénible

۲- تغییر در اعمال عقلی.

۳- تغییر در حساسیت یعنی حالت حزن و رنج روحی عمیق.

مرض بطور بطئی شروع میشود غالباً زنان دچار این مرض میشوند. شروع مرض با خستگی بیخوابی - بی اشتهائی - لاغری
حس اضطراب و وحشت غفلةً. این حالات گاهی بدون مقدمه شروع میشود و گاهی بعد از Choc moral
یا بعد از غصهٔ زیاد یا بعد از ضعف یا نتیجهٔ مسمومیتها یا بعد از مرض عفونی یا اختلال در قاعده و عمل مزاجی یا کار زیاد یا بدی تغذیه
و از میان رفتن قوت. چون مرض قدری پیش میرود حالت مریض این است که سر مریض پائین افتاده +
روی خود تا شده بازوها روی هم بدن هیئت خیلی خاضع و حقیری بخود میگیرد - پیشانی عبوس ابروها گره چشمها
بزمین دوخته رفتار و حرکات و geste ها همه موزون با این هیئت اند چهرهای مریض کند با صدای
پست و حاکی از رنج درونی خیلی زیاد. این غم و اندوه عادی و مشهور نیست در مریض همیشه توأم است با حالت
اضطراب و احساس داخلی خیلی دردناکی و نیز قوای عقلی او کند میشود افکار زیانی زیادی که متناسب با حالات مالیخولیائی
است یعنی افکار auto-accusation افکار خرابی و ورشکستگی از میان رفتن عزت النفس - خود را
مقصر شمردن خود را کوچک و حقیر دانستن اختلال در حس شخصیت (Sentiment de la
personnalité) همهٔ این عوارض توأم با غم و اندوه عادی است.

حالت جسمی بدست خستگی سوء هضم بدی تغذیه لاغری کند شدن اعمال بدنی.

سیر مرض خیلی طولانی است ممکن است علاج شود گاهی تناوباً ظاهر میشود و گاهی مزمن میشود چیزی که
در مالیخولیا زیاد واقع میشود خودکشی است.

سوم - Psychose périodique. - عبارتست از تناوب منظم حملهای
هیجان آمیز و حملهای mélancoliques. ظهور هر دو حمله بدون علت واضحی است و با اشکال بسیار مختلف
است ظاهر میشود غالباً اشکال ذیل دیده میشود:

حملهٔ manie که بعد از آن فاصلهٔ سلامتی (intervale lucide) ظاهر میشود و بعد حملهٔ
mélancolie که دنبال آن باز فاصلهٔ سلامتی است بعد دوباره حملهٔ manie الی آخر بنابراین این تناوب
تناوب منظمی است یعنی مرتباً حملهای manie و mélancolie است که بین هر دو یک فاصلهٔ سلامتی

آنها را از هم جدا میسازد.

شکل دیگر این است که بعد از حملهٔ manie بلافاصله حملهٔ mélancolie و تمام میشود و بعد فاصلهٔ سلامتی و بعد حملهٔ manie و mélancolie الی آخر. بنابراین در این شکل منظماً پشت سر هم حملهٔ manie است بعد mélancolie بعد دورهٔ سلامت.

شکل دیگر تناوب منظم حمله‌های manie و mélancolie بدون هیچ دورهٔ سلامت

البته باید در نظر داشت که آنچه گفته میشود schéma اشکال عادی است ولی ترکیبات زیاد دیده میشود با اضافه خیلی مشکل است که سر حد شروع و ختم هر حمله را بدقت معین کنیم و نیز آن دوره‌ای را که دورهٔ سلامت بگوئیم خیلی دقیق است یعنی مشکل است بگوئیم که این مریض در آن دوره بکلی طبیعی و سالم مانده و نیز طول حمله‌ها خیلی تغییرپذیر است یعنی مثلاً ممکن است دورهٔ manie چند روزی بیشتر طول نکشد در صورتیکه دورهٔ mélancolie ممکن است چند سال طول بکشد.

چهارم — Délire یا Psychose hallucinatoire chronique

Délire chronique de persécution à type Lasègue-Falret یا de Magnan.

— این مرض در ابتدا معمولاً با تغییر در اخلاق و رفتار ضمناً با احساس خستگی بدنی شروع میشود مریض محزون افسرده مضطرب و بی‌اطمینان است. راجع به اطرافیان خود عقاید عجیب و غریب اظهار میدارد حالت عمومی است غالباً احساس مبهمی از بدی حال خود دارد و میگوید «چنان احساس میکنیم که دیوانه خواهم شد»، ولی این دوره خیلی کم طول میکشد (تقریباً چند هفته) hallucination های سامعه‌ای که در ابتدا کم است بتدریج زیاد میشود و مهمترین عارضه مرض هم همین hallucination های سامعه است. ناخوش صداهائی میشنود که با او فحش و ناسزا میدهند او را تهدید میکنند یا حرفهای درشت میزنند مسخره میکنند. در مبحث hal-lucination های سامعه‌ای ذکر شد که چه اختلالهای مختلفه‌ای ممکن است روی دهد در این مرض همهٔ آن عوارض با کمال وضوح ظاهر میشود این hal. ها در ابتدا متناوب با ترقیقی و خیلی مبهم است و چنانکه بنظر میرسد که تمام شعور و حواله عقلی که از نقطه دوری میآید ولی طولی نمیکشد که خیلی واضح و نزدیک میشود و زود زود به اینگرد تا بجائی

میرسد که تمام شعور و حیواة عقلی را فرا میگیرد. این صداها از تمام جهات میآیند بعضی از فاصلهٔ نزدیک و بعضی از فاصلهٔ دور غالب اوقات این صداهای مختلف در بین خود حرف میزنند و بیشتر حرفهای آنها راجع بمریض است بعضی صداها بر علیه او است و بعضی صداها از او دفاع میکنند. صداها ممکن است آمرانه باشد و Réaction ها و حرکاتی بوجود آورد.

تحت تأثیر این hallucination ها که حاکم بر مریض اند و ضبط و اراده او را بکلی از میان میبرند مریض حکایت میکند که افکار او را دزدیده اند یعنی صاحبان صداها میدانند که او چه میخواهد بکند یا چه فکر میکند گاهی مریض چنان احساس میکند که شخصی در داخل او جای گرفته و در نتیجهٔ همین احساس است که شخصیت مریض ها از میان میرود. این hallucination های سامعه ای همراه با اختلالات حسی است (troubles psycho-sensorielles) مخصوصاً اختلالات در حساسیت عمومی که بشکل گزگز یا حس برقی یا حس های غیر طبیعی در میاید مخصوصاً در حدود آلات تناسل. مریض شاکی است که او را جابجا میکنند تکان میدهند یا اگر در خواب است او را از جائی بجائی میبرند و نیز hallucination های ذائقه و شامه در این مرضی زیاد است. ناخوش برای دفاع از خود در مقابل این hal. ها وسائلی اتخاذ میکند مثلاً پنبه در گوش میگذارد یا سرامی بچه یا طلسم با خود برمیدارد منزل عوض میکند حرکات و geste های مخصوص بخود میگیرد. گاهی بمحاکم شکایت میبرد که او را تهدید کرده اند گاهی مرتکب جنایاتی میشود. ناخوش خیلی متکبر و کم اعتماد است. جواب سؤالات را مبهم میدهد غالباً جواب او در مقابل طبیب این است که شما خود بهتر میدانید. افکار delirantes مریض باشکال مختلف در میاید گاهی فقط میگوید بعضی او را تعقیب میکنند گاهی میگوید جمعیت های سری در تعقیب او هستند گاهی شخص معینی را خیال میکند در این قبیل موارد است که خطرناک است یعنی ممکن است که مرتکب جنایات شود. مریض در نتیجهٔ آنکه خود را در معرض حمله ها و صدمه هائی می بیند بخود اهمیت میدهد و معتقد میشود که در جامعه شغل مهمی را حائز است و افکاری را ابراز میدارد که از خودپسندی و غرور حکایت میکند ولی گاهی هم چنین نیست و خود را حقیر و کوچک می پندارد.

پنجم - Délire de persécution par interprétation - شروعش خیلی بطی و کند است ناخوش دغدغه و وحشت زیاد دارد دائماً بی اطمینان و نسبت بهمه کم اعتماد است. همه را بدخواه خود

میباشد بعضیه مضطرب و ظنین است هر چیز را در اطراف خود می‌بیند چنان تفسیر میکند که منظور ضرر او است. این اضطراب
او را بد خلق میسازد و بتدریج او را وادار باعمال شدید میکند. چون مرض بحد کمال برسد بی‌اعتمادی و سوء ظن مریض
زیادتر میشود بطوریکه تمام گذشته خود را بطور بد تفسیر میکند و چنان نتیجه میگیرد که تمام گذشته بر ضرر او بوده و چنان
فرض میکند که نقشه‌های زیادی بر ضد او در گذشته طرح شده منتهی بهدف نرسیده.

افکار persecution و جنون بزرگی بر او غلبه میکند گاهی منجر به Demence میشود. این قبیل
مرضی هم ممکن است خیلی خطرناک شوند و آدم بکشند.

این رونویس جزوه امراض عقلی بعنوان هدیه ناقابل به پیشگاه استاد دانشمند جناب آقای دکتر قاسم غنی تقدیم گردید.

طهران - سی شهریور ۱۳۱۷ [illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی

خطی
۱